



زرتشتیان

کتابیون مزدا پور



کتابون مزداپور

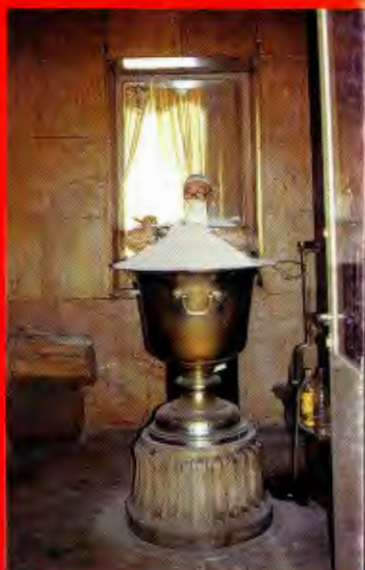
کتابون مزداپور در سال ۱۳۴۹ میلادی متولد شد. دکترای فرهنگ و زبان‌های باستانی از دانشگاه تهران است. وی در زمینه‌های زبان پهلوی و فرهنگ و ادبیات ایران پژوهش و تحقیقاتی دارد که از آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

بررسی دستنویس «م» او یست و نه (داستان گرشاسب و تصویرت و حمیرا) از جمله آثار پهلوی شایسته‌اش است. روایت دیگر از ائمه معصومه و سکر رانی «واله نامه گویش بهمنیار» شور بر آگاه‌ترین.

KATAYUN MAZDAPOUR

Katayun Mazdapour was born in 1943 and holds a Ph.D. in Ancient Cultures and Languages from the University of Tehran. She has researched the Pahlavi language, culture and myths extensively. Her published work includes:

An Examination of the M. O. 29 Manuscript (The Story of Garshasp, Tahmurest and Jamshid); Shaysati Nashayest, translation from the Pahlavi language; Dalile Mohale and Women's Decent. Re-Examined; A Dictionary of the Behdina'i Dialect of the City of Yazd; and The Son of Vayu.



بسم الله الرحمن الرحيم

از ایران چه می‌دانم؟ / ۳۴

زرتشتیان

چاپ دوم

کتابیون مزدابور



دفتر پژوهشهای فرهنگی

دفت‌ر پژوهش‌های فرهنگی



دفتر مرکزی: تهران، خیابان کریم خان زند، خیابان ایرانشهر شمالی، نبش کوچه یگانه، شماره ۲۱۵
 کد پستی: ۱۵۸۴۷۳۶۹۱۳
 صندوق پستی: ۴۶۹۱ - ۱۵۸۷۵
 تلفن: ۸۸۳۰۲۴۸۲، ۸۸۸۱۱۵۶۱، ۸۸۳۱۵۲۳۷
 دورنگار: ۸۸۳۰۲۴۸۵
 پست الکترونیکی: crb@iranculturestudies.com
 تلفن واحد بازاریابی: ۸۸۳۱۵۲۴۰
 فروش الکترونیکی: www.iranculturestudies.com

- تلفن‌های پخش مرکزی: ۸۸۸۴۹۴۶۲، ۸۸۸۴۹۴۶۷، ۰۹۱۲-۲۱۷۷۶۴۷
- مراکز اصلی پخش و فروش:
- فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان کریم خان زند خیابان ایرانشهر شمالی، نبش کوچه یگانه
 تلفن: ۸۸۸۴۹۴۶۱
- تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، نبش خیابان شهید وحید نظری،
 شماره ۳۸؛ تلفن: ۶۶۴۱۷۵۳۲؛ دورنگار: ۶۶۹۵۰۱۴۶
- سراچه گفتگو، خانه هنرمندان ایران: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، باغ هنر؛ تلفن: ۸۸۳۱۳۲۶۹
 دورنگار: ۸۸۳۱۳۰۸۹

* زرتشتیان - از ایران چه می‌دانم؟ / ۳۴

* مؤلف: کتایون مزدآپور

* ویراستار: خاطره اکرمی

* طراح قالب جلد: ایراندخت قاضی‌نژاد؛ اجرا: شهره خوری

* عکس‌های جلد: رعنا جوادبی

* نمونه‌خوان: زهرا مساوات

* حروف‌نگار و صفحه‌آرا: علی سلمانی

* لیتوگرافی: مردمک * چاپ: نیل * شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه * چاپ اول، ۱۳۸۲، چاپ دوم، ۱۳۸۴

همه حقوق محفوظ است. هرگونه تقلید و استفاده از این اثر به هر شکل بدون اجازه کتبی دفتر پژوهش‌های فرهنگی ممنوع است.

ISBN: 964-5799-96-1

شابک: ۹۶۴-۵۷۹۹-۹۶-۱

مزدآپور، کتایون، ۱۳۲۲ -

زرتشتیان / کتایون مزدآپور. - تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۲.

۱۲۰ ص. : مصور. - (از ایران چه می‌دانم؟؛ ۳۴)

ISBN: 964-5799-96-1

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

چاپ دوم: ۱۳۸۴

۱. زرتشتیان - ایران. الف. عنوان.

۹۵۵/۹۷۳

م ۴ / ۷۲ DSR

کتابخانه ملی ایران

م ۸۲ - ۴۰۰۷۰

یادداشت

با توجه به تحولات نوین فرهنگی در جامعه امروز، نیاز همه ایرانیان، به ویژه جوانان تیزبین و پرسشگر، به بررسی های جدید علمی و مستمر درباره تاریخ پرفرازونشیب ایران زمین و دیانت و فرهنگ و تمدن آن، بیش از گذشته نمودار شده است. از این رو، دفتر پژوهشهای فرهنگی با شناخت این امر و در جهت گسترش دیدگاه های همه جانبه و عمیق فرهنگی، تلاش مستمری را آغاز کرده و بر آن است تا با انتشار مجموعه از ایران چه می دانم؟ آگاهی های مهم، دقیق و سودمندی را در حوزه های گوناگون ایران پژوهی در دسترس همه دوستداران ایران و جوانان علاقه مند کشورمان قرار دهد.

امید است که این دفتر بتواند با ارایه این نوع پژوهش ها، ضمن ایجاد پیوندی ناگسستنی میان فرهنگ امروز و دیروز و دوری از هرگونه ذهنیت و جانبداری های یک سویه و غیرعلمی، زمینه تبادل نظر و اندیشه را میان همه دانش پژوهان و علاقه مندان این عرصه فراهم سازد و در شکوفایی حرکت های نوین فرهنگی و اندیشه پرور و ایجاد آینده ای بهتر برای این سرزمین، نقشی شایسته و مفید ایفا کند.

دفتر پژوهشهای فرهنگی

فهرست مطالب

۷	پیش‌سخن
	فصل یکم. خاستگاه کیش زرتشتی
۱۳	۱. پیامی از فراسوی تاریخ
۱۵	۲. زمان و مکان زرتشت
۱۷	۳. داستان زندگی زرتشت
۲۰	۴. کهنه دینی پیش از زرتشت
۲۱	۵. آموزه‌گاهانی
	فصل دوم. تحولات کیش زرتشتی تا اسلام
۲۷	۱. دین مادها، هخامنشیان و اشکانیان
۳۳	۲. مغان
۳۶	۳. دین در ایران ساسانی
۳۷	۴. آیین زرتشتی در عهد ساسانیان
	فصل سوم. از آغاز اسلام تا دوره معاصر
۴۷	۱. ادبیات زرتشتی در قرن سوم هجری
۵۱	۲. محدود شدن جامعه زرتشتی
۶۰	۳. ارتباط با پارسیان هند و روایات
	فصل چهارم. دوره معاصر
۶۵	۱. نسخه‌های خطی
۷۱	۲. ارتباط با هند و انکتیل دوپرون

۶ زرتشتیان

۷۵ ۳. ارتباط با هندوستان و لغو جزیه

۷۸ ۴. مشارکت در خدمات فرهنگی و اجتماعی

فصل پنجم. دوران تجدد

۸۷ ۱. پس از مشروطیت

۹۴ ۲. مجامع و انجمن‌ها

۹۷ ۳. مشاغل و پیشه‌ها

فصل ششم. آداب و باورهای کهن و تحول آنها

۱۰۱ ۱. باورها و عقاید ویژه

۱۰۶ ۲. زیارتگاه و پرستشکده‌ها

۱۱۰ ۳. نیایش‌ها و سفره‌های مقدس

۱۱۱ ۴. جشن‌ها

۱۱۵ سخن پایانی

۱۱۷ مآخذ

پیش‌سخن

ایرانیان زرتشتی پیرو زرتشت، پیامبر باستانی ایران‌اند. دین زرتشت پیش از ظهور اسلام دین رسمی این مرز و بوم بوده است و اکثریت ایرانیان پیرو آن بوده‌اند. در کیش زرتشتی در دوران باستانی خداوند بزرگ را با نام اهورا مزدا (ahura mazdāh) می‌پرستیده‌اند. این نام امروزه به اورمزد یا هرمزد تغییر یافته است. زرتشت را نخستین پیامبر الهی جهان می‌دانند. زرتشتیان را اصطلاحاً «به‌دین» و پیرو «دین بهی» می‌گویند.

امروزه شمار زرتشتیان ایرانی مقیم ایران نزدیک به سی‌هزار نفر است و بیشتر در تهران زندگانی می‌کنند. جز این، در یزد و کرمان و شیراز و اصفهان و اهواز، و نیز دیگر شهرهای ایران سکونت دارند. هم‌چنین زرتشتیان ایران از دیرباز به هند (هندوستان و پاکستان کنونی) رفته بوده‌اند. اکنون هم به ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه، سوئد، استرالیا، و کشورهای دیگر مهاجرت کرده‌اند. در واقع، دو شهر کرمان و یزد در قرن گذشته نخستین مسکن و مأوای اصلی زرتشتیان ایرانی بوده است و از آغاز این قرن دست به مهاجرت زده‌اند.

دین زرتشتی یکی از چهار کیش رسمی ایران است. این اقلیت مذهبی، به موجب اصل سیزدهم قانون اساسی ایران، در حدود قانون، در انجام دادن مراسم دینی خود آزاد است و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می‌کند. بنابر اصل چهاردهم و بیست‌وششم همین قانون، روابط اقلیت‌های مذهبی با دولت جمهوری اسلامی روشن می‌گردد و بنابر اصل شصت‌وچهارم آن، این اقلیت مذهبی در مجلس شورای اسلامی نماینده دارد. بنابراین مواد قانونی و با استناد به قرآن مجید، مسلمانان موظف‌اند با افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی رفتار و حقوق

انسانی آنان را رعایت کنند، مشروط بر این که اقلیت های مذهبی اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. مواد قانونی دیگر در این باره بر همین اساس استوار است.

ایرانیان زرتشتی در زندگانی اجتماعی و اقتصادی کشور در قرن حاضر مشارکت تام داشته اند. اینان که از دیرباز به راستی و درستی نامور بوده اند، به رغم مشکلاتی که روی می داده است، حتی توانسته اند گام های مؤثری در پیشبرد جامعه بردارند. ارباب جمشید جمشیدیان تاجر و صراف بزرگ دوران قاجاریه بود و فقط پس از اتحاد و دسیسه روس و انگلیس بود که قدرت اقتصادی او از میان رفت. در قیام مشروطیت زرتشتیان مشارکت ورزیدند و کشته دادند. مدارس بزرگی در کرمان و یزد و تهران به دست زرتشتیان ساخته و اداره شد. این اقلیت کوچک که دارای حداقل میزان بی سواد است، در احداث بیمارستان ها و خدمات پزشکی و فعالیت هایی مانند آبیاری و ساختن کارخانه و حتی ریشه کنی مالاریا، نقش مهم و سهم نمایانی داشته است. شمار جان باختگان زرتشتی در انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی با عراق، با توجه به شمار جمعیت، درصد قابل توجهی است.

امروزه زرتشتیان، چه در ایران و چه در دیگر کشورهای جهان، پوشش متمایزکننده ظاهری ندارند، اما در ایران تا چندی پیش در مشخصاتی مانند رنگ جامه متمایز بودند. زنان زرتشتی هنوز در شهر یزد و گاهی در کرمان لباس خاص خود را می پوشند و جامه های رنگین و پوشش های خاص آنان گاهی در دیگر شهرها هم دیده می شود. زبان زرتشتیان متمایز و خاص است و همراه با فارسی، گویش بهدینان را نیز به کار می برند. بدین شمار است که اقلیت زرتشتی ایران در پوشاک و زبان و بسیاری از آداب و رسوم، پیش از این متفاوت و متمایز بوده اند، حال آن که چنین تمایزی اینک فقط در زمینه باورها و آیین های دینی بیشتر به چشم می خورد.

زرتشتیان را باید پاسداران و نگاهبانان سنت و آیین های کهن ایرانی

دانست. نه تنها آداب باستانی و جشن‌های ایرانی را نگاهداری کرده‌اند و آنها را برگزار می‌کنند، بلکه در جزییات زندگانی به گواهی اسناد و مدارک مکتوب، بسیاری از شیوه‌های قدیمی را نگاه داشته‌اند. روحانیان زرتشتی، که موبدان و دستوران خوانده می‌شوند، پاسداران سرسخت و دانشمندی بوده‌اند که فرهنگ و کتاب‌های کهن را نگاهداری کرده و به دست پژوهندگان و علمای دنیای جدید سپرده‌اند. هم‌چنین جامعه زرتشتی بسیاری از شیوه‌های کهن و رفتارهای باستانی را حفظ نموده است، گرچه گاهی اثبات قدمت آن‌ها دشوار می‌نماید. چنان‌که هر چند می‌توان نهادن بوی خوش بر آتش را دنباله سستی دیرینه دانست، نمی‌شود یقین آورد که رسم‌هایی مانند همراه کردن آویشن با هدیه و افشاندن آن بر سر و دوش عروس و داماد و کاربرد آن در جشن‌ها، که اینک در نزد زرتشتیان ایران دیده می‌شود، در روزگار ساسانیان هم باب بوده است یا خیر.

در هندوستان و پاکستان زرتشتیانی زندگی می‌کنند که آنان را پارسیان می‌نامند. پارسیان شبه‌قاره هند از ایرانیانی‌اند که در آغاز قرون اسلامی و شاید قبل از آن به آن خطه مهاجرت کرده‌اند و در آن‌جا با محیط خو گرفته‌اند. پارسیان هند با زرتشتیان ایران از دیرباز مراوده داشته‌اند و به تبع ایشان، ایرانیان زرتشتی نیز به آن سامان رفت و آمد می‌کرده‌اند. این ارتباط موجب شده است که از طریق هندوستان مظاهر فرهنگ و تمدن اروپایی که خواه‌ناخواه در دوران سلطه انگلستان به این شبه‌قاره رسوخ کرده بود، به جامعه زرتشتی ایران زودتر بیاید.

نمایندگانی از جامعه پارسیان به ایران سفر کرده‌اند که از حدود دو قرن پیش در زندگانی اجتماعی زرتشتیان ایران تأثیر داشته‌اند. مثلاً سرمایه برای ساختن نخستین مدارس زرتشتی، که از نخستین مدارس مدرن ایران است، اغلب به وسیله زرتشتیان متمکن ایرانی و یا از دهش خیراندیشان پارسی تأمین شده است. در بیشتر این مدرسه‌ها شاگرد و معلم هم زرتشتی بوده‌اند

و هم غیرزرتشتی. هم‌چنین چاپ کتاب‌هایی مانند *شاهنامه فردوسی* و *سام‌نامه* منسوب به خواجوی کرمانی، همراه با کتاب دینی مقدس اوستا و کتاب‌های خاص زرتشتی مانند *ارداویرافنامه*، ابتدا در هندوستان صورت گرفته و سپس به ایران آمده است. این‌گونه ارتباط در چند دهه اخیر دیگرگون شده است.

گردآوری آگاهی درباره جامعه ایرانیان زرتشتی در زمان معاصر کاری دشوار است. چه، افراد آن در واقع در میان اکثریت دیگر ایرانیان پراکنده و با آن‌ها دمخور و آمیخته‌اند. این آمیزش در سطح اقتصادی و مراودات اجتماعی در شهر تهران و نیز دیگر شهرها، جز تا حدی در یزد و کرمان، بسیار جدی است. فقط بافت قدیمی برخی از روستاهای یزد را می‌شود تقریباً همانند دوران پیشین یافت که در آن زندگانی زرتشتیان جدا و مجزا بوده است. به دلیل این آمیزش در مشاغل و در منازل و مدرسه و دانشگاه‌ها و دیگر مراکز فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی، مشکل می‌توان جدایی و تمایز خاصی میان ایرانیان زرتشتی و غیرزرتشتی یافت، بلکه فقط به آداب و احوال شخصیه و مراسم و آیین‌های زرتشتی بیشتر می‌توان پرداخت.

به‌رغم این‌گونه آمیزش، روابط درون‌گروهی در میان زرتشتیان به همان شیوه جهان قدیم، و به اصطلاح روستایی و قبیله‌ای، حتی در ممالک دوردست آمریکا و استرالیا باقی مانده است. در تهران و اهواز و شیراز و یزد و کرمان، و بمبئی و کراچی و نیز تورنتو و سیدنی و کالیفرنیا و مری‌لند این ارتباط برقرار است و افراد و خانواده‌ها که از قدیم با هم رابطه و نسبت داشته‌اند، پیوند کهن را حفظ کرده‌اند. این روابط را انجمن‌ها و سازمان‌های رسمی چندی هم تقویت می‌کنند و به‌ویژه در برگزاری آیین‌های دینی با هم مشارکت می‌ورزند. اینان در نهایت، همه بر گرد آتشکده فراهم می‌آیند و آتشکده بنیادی است که نظراً پیشینه دیرینی دارد و به سنت هندواروپایی، یعنی نزدیک به هفت‌هزار سال پیش از این روزگار می‌رسد.

بدین‌شمار، درواقع جامعهٔ زرتشتی برای رسیدن به شکل کنونی مراحل درازی را پیموده است و بررسی فرهنگ و آیین و باورهای آن کار فراگیر و سنگین است. در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که هرچه به ایران باستان بازمی‌گردد و هرچه از آن روزگار در دست است، تماماً به زرتشتیان مربوط می‌شود. گرچه این حکم به صورت مطلق صادق نیست، ولی تداوم پیوسته و ناگسستهٔ فرهنگ کهن ایرانی را در نزد این جماعت بهتر می‌توان دید. این مردم با وفاداری به دین و آیین کهن نیاکانی، در حقیقت نمایی مدرن از زندگانی باستانی میهن خویش را نگاه داشته‌اند و به این اعتبار است که ایرانیان کنونی می‌توانند آنان را به چشم نیاکان معاصر و امروزمین خویش بنگرند، گرچه این قیاس تنها تا حدی درست است و بی‌گمان گذر زمان نیرومندتر از آن است که این‌همه قدمت و کهنیکی را برتابد.

با این اوصاف است که نخستین بخش این کتاب ناگزیر به خاستگاه دیانت زرتشت و آموزش‌های پیامبر ایرانی خواهد پرداخت. آن‌گاه در بخش دوم، تحولاتی را بررسی خواهد کرد که آیین زرتشتی تا آمدن اسلام به ایران از سرگذرانیده است. در دو بخش سوم و چهارم، به اجمال به جامعه و فرهنگ زرتشتی پس از ساسانیان تا دوران معاصر نظری خواهد افکند و در بخش‌های پایانی، وضع کنونی و باورها و آیین‌های زنده و معاصر را مطمح نظر قرار خواهد داد. در این بررسی کوتاه و اجمالی، به‌ویژه، جامع و کلی بودن آگاهی‌های مندرج در کتاب و دقت و صحت آن مورد نظر است.



۱. زرتشت پیامبر

فصل یکم

خاستگاه کیش زرتشتی

نام زرتشت پیامبر تنها نامی است که در زمینه اندیشه و تفکر و دین از جهان باستانی و دیرینه اقوام هندواروپایی به یاد مانده است. این نام و دینی که زرتشت آورده و آنچه که بعداً در پیرامون آموزه‌های دینی او پدید آمده و بر آن افزوده شده است، نقش بنیادین در حیات اجتماعی زرتشتیان دارد. دربارهٔ زندگانی پیامبر افسانه و تاریخ به هم درآمیخته است و نیز دین زرتشت، یعنی پیام و آموزش ناب و اصلی پیامبر، در چارچوب و قابی از باورها و آیین‌های پیش از او جای گرفته است. این گونه باورها و عقاید و آیین‌های دیرینه سال، هم تحت تأثیر پیام آسمانی زرتشت دیگرسان گشته‌اند و هم آن که در شکل نوین خویش، در نزد زرتشتیان امروزی دوام آورده‌اند.

۱. پیامی از فراسوی تاریخ هنگام گفت‌وگو از ایرانیان زرتشتی ناگزیر باید به کیش زرتشتی و زرتشت پیامبر پرداخت و هنگام سخن گفتن از دین زرتشت باید به سابقه تاریخی آن و ایران باستان اشاره کرد. کتاب مقدس زرتشتیان اوستا نام دارد و به زبانی است که نام خود را از نام همین کتاب گرفته است، یعنی زبان اوستایی. این زبان با زبان فارسی باستان، یعنی زبان خاندان شاهان هخامنشی که در سنگ‌نوشته‌های آنان ضبط

نخستین کتیبه‌های فارسی باستان احتمالاً به دوران داریوش یکم هخامنشی (۵۲۳-۴۸۶ ق. م) باز می‌گردد و اوستا کتابی است بی‌تاریخ که در طی زمان و با سنتی شفاهی پدید آمده و شکل‌گیری آن تدریجی بوده است. به دلایل زبان‌شناسی آن را معاصر با ریگ و دای هندوان می‌دانند که زمانی حدود ۱۷۰۰ ق. م (آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵، ص ۲۱) برای آن تعیین می‌شود. اما قدمت زمان زرتشت پیامبر را معمولاً این‌همه زیاد نمی‌دانند و به‌ویژه از مضامین کتاب اوستا پیدا است که بعداً مورد جرح و تعدیل قرار گرفته و باورهای کهنه‌دینی^۱ بسیار قدیمی آن تازه‌تر و روزآمد شده و با آموزش‌های آسمانی زرتشت در گاهان^۲ هماهنگی گرفته است. آموزش‌های زرتشت در گاهان ساده و طبیعی است و اوستا گذشته از آن، باورهای کهنی را نیز در برمی‌گیرد که مجموع آنها را در کیش زرتشتی می‌توان بازیافت. نظیر سنتی که زبان‌های سانسکریت و یونانی و لاتین را در مدرسه‌های ویژه و آثار فراوان کلاسیک زنده نگاه داشته است، زبان‌های باستانی ایرانی را پشتیبانی نمی‌کند. فارسی باستان اصلاً کاملاً فراموش شده بود و دانشمندان در طی دو قرن تلاش دشوار علمی آن را رمزگشایی کردند (داندامایف، ۱۳۷۳، ص ۱۵-۴۶). زبان اوستایی محدود به کتاب مقدس زرتشتی است که فقط خاندان‌های موبدان در طی قرون و اعصار آن را نسل اندر نسل آموخته و در حفظ آن کوشیده‌اند.

۲. زمان و مکان زرتشت در سنت شفاهی و زنده زرتشتی رقم و گاه‌شماری خاصی درباره زمان زرتشت وجود نداشته و رقم ۳۷۳۹، که با نام

1. Paganism

۲. برای آگاهی از نظریه‌های تازه مخالف با این برداشت به آثار ژان کلنز رجوع شود. واژه «گاهان» معادل سنتی «گات‌ها، گائاه‌ها» است.

سال‌شمار دینی زرتشتیان (برابر با ۱۳۸۰ خ و ۲۰۰۱ و ۱۳۷۰ یزدگردی) امروزه قبول شده است و کنکاش موبدان تهران و دیگران آن را پذیرفته‌اند، بر مبنای محاسبه تقویمی جدیدی به دست آمده است. تاریخ سنتی مکتوب برای زمان زندگانی زرتشت مورد بحث است (آموزگار - تفضلی، ۱۳۷۵، ص ۱۶-۲۲).

تاریخی که در آثار مکتوب زرتشتی برای ظهور پیامبر می‌آید، سیصد سال پیش از اسکندر است. بیرونی در *آثارالباقیه* و مسعودی در *مروج الذهب* نیز تاریخ ۲۵۸ پیش از اسکندر را برای ظهور زرتشت یاد می‌کنند، بر این مبنی، برخی از دانشمندان ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح را تاریخ ظهور زرتشت می‌دانند. گروهی از دانشمندان، از آن جمله نیولی، این ارقام و اعداد را به عنوان تاریخ حقیقی نمی‌پذیرند و همه این ارقام را افسانه، و اساطیری به شمار می‌آورند.

گروهی دیگر از دانشمندان کوشیده‌اند تا با یاری جستن از شواهد زبانی و تاریخی، زمانی برای زرتشت بیابند (مجتبایی: هنینگ ۱۳۶۵، ص ۲۴-۲۵). از راه بحث و گفت‌وگو و تکیه بر آثار زبانی و تاریخی و باستان‌شناختی، متأخرترین زمان پیشنهادی برای زندگانی زرتشت را حدود ۹۰۰ ق.م و قدیمی‌ترین آن را سنواتی بین ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ ق.م گفته‌اند. شادروان احمد تفضلی و خانم دکتر ژاله آموزگار در مجموع، سنواتی میان ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م را حدس می‌زنند (۱۳۷۵، ص ۲۲).

همین‌گونه اختلاف نظر درباره مکان پیدایش زرتشت پیامبر نیز هست. در اوستا از جایگاه پیدایش زرتشت به نام «airyana vaējah» یاد شده و برگردان آن به زبان پهلوی «ērānwēj» است که در فارسی به آن **ایرانویج** می‌گویند. اما منظور از ایرانویج کدام سرزمین است؟ نوشته‌های پهلوی و به تبع آنها منابع بعدی، محل ایرانویج را آذربایجان می‌گویند. از سوی دیگر، پژوهندگان می‌کوشند به اثبات رسانند که زادگاه زرتشت جایی در نواحی

آسیای مرکزی و به‌ویژه «خوارزم بزرگ» تا ناحیه‌ای میان هندوکش و هامون هیرمند تا زرنگ و رنج است.

۳. داستان زندگی زرتشت تصویر زرتشت «فرزانه»^۱ در تار و پود اساطیر و داستان بافته شده و «از افسانه آن سوی‌تر» رفته است. در اوستا گاهی چنان از او سخن می‌رود که گویا از چهره کهنی محاط در هاله‌ای از قداستی دوردست. اگر اشارات روشن خود وی در گاهان — سرود آسمانی پیامبر — نمی‌بود به‌خوبی همه شرایط آماده بود که وجود تاریخی او اصلاً انکار شود. به بیان دیگر، زرتشت که در گاهان از خود با صیغه اول شخص مفرد یاد می‌کند (یسن ۴۶، بند ۱۹؛ هومباخ^۲، ۱۹۹۱، ص ۹) و از دشواری‌ها گلایه دارد و از دستمزد خویش سخن می‌گوید و خویشاوندان و دوستانش را نام می‌برد، نکاتی را می‌آورد که همه مبین زندگانی فردی انسانی واقعی بر روی کره خاک و وجودی تاریخی و عادی است.

در عین حال، در بخشی دیگر از همان نوشته‌های اوستایی، مثلاً در *وندیداد* (فرگرد ۱۹)، وی به وجودی خارق‌العاده و شگفت تبدیل شده است. به‌ویژه در شرح پرتفصیلی در *دینکرد هفتم*، که درباره زندگانی زرتشت می‌آید و عمدتاً برگرفته از کتاب گمشده اوستا به نام *سپند نَسک* است، او را برتر از ملائک می‌یابیم. البته این‌گونه استحاله از وجود ناسوتی به وجودی لاهوتی در نزد دیگر روحانیان و یا صاحبان شوکت و شکوه نیز به آسانی روی می‌دهد.

در یسن ۹، بند ۱۴، زرتشت با عنوان «تو ای نامور در آریاویج»^۳، تو ای زرتشت» (یسن، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۱۶۳) خطاب می‌گردد. در *فروردین یشت*،

۱. من آن پیر فرزانه‌ای را که رفتست

از افسانه آن سوی‌تر دوست دارم

امید

۳. آریاویج همان ایرانویج است.

2. Humbach

بند ۸۷ (یشت‌ها، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۷۸)، پس از کیومرث، فروهر زرتشت ستوده می‌شود.

هنگامی که زرتشت زاده شد خندید؛ چون بهمن، فرشته نیک‌منشی، به او در رسید و منش نیک بخشنده رامش و شادی است (بهار، ۱۳۷۶، ص ۲۴۵). از پرتو نوری که هنگام زادنش از خانه می‌تافت و از خندیدنش هفت جادوگر بترسیدند و برای نابودی کودک به چاره‌گری پرداختند (بهار، ۱۳۷۶، ص ۲۴۶-۲۴۹). از آن خنده و زایش، آب‌ها و گیاهان شادان شدند؛ به هنگام زادن و رشد کردنش، آب‌ها و گیاهان بالیدند و همه آفریدگان روشن به خود مزده رستگاری دادند، زیرا به خود گفتند که دلیر سراسر زندگانی خوش و نخستین آموزگار کشورها به جهان آمد (یشت‌ها، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۷۹).

سی‌ساله بود که در روز خرداد از ماه فروردین (رساله روز خرداد ماه فروردین، بندهای ۲۴ و ۲۵)، به همپرسی هرمزد رسید و او را بهمن امشاسپند که خود عقل اول و نخستین پذیرنده دین است (بررسی دست‌نویس م. / ۲۹، ۱۳۷۸، قطعه ۳۳، بند ۲، ص ۴۱۴)، به بارگاه خداوند رهنمون گشت. وحی زرتشتی را «همپرسی» می‌گویند، یعنی پرسش زرتشت و پاسخ‌دادن خداوند.

چون گشتاسب دین را پذیرفت و راستی را ستود، دیوان در دوزخ پریشان گشتند. دیو خشم به سرزمین خیونان، به پیش ارجاسب خیونی نابکار تاخت که در آن روزگار بزرگ‌ترین فرمانروایان ستمگر بود و او را به جنگ برانگیخت.

۱. نام «بهار، ۱۳۷۶» برای «بهار، ۱۳۷۶ (الف)» آورده شده است، به علت تکرار فراوان آن.

در یادگار زریران، شرح حماسه جنگ دینی ایران با ارجاسب آمده است. در نبرد و ستیز با تازش و انگیزش دیوان و دیوپرستان، کشتار و جنگ سخت روی داد و در این تازش و کوبش بود که سرانجام اشوزرتشت، در چهل و هفت سالگی دین، هنگامی که هفتاد و هفت سال (گزیده‌های زادسپرم: بهار، ۱۳۷۶، ص ۲۵۸) داشت، در آتشکده بلخ به دست تور براتور (بررسی دست‌نویس م. / او، ۲۹، ۱۳۷۸، ص ۳۷۸ و ص ۳۸۱) به شهادت رسید. مشهور است که پیامبر تسبیح خود را بر کُشنده خود افکند و در همان دم او را آتش زد و کشت؛ و این واقعه‌ای بود مقدر (بررسی دست‌نویس م. / او، ۲۹، ۱۳۷۸، ص ۳۰۰-۳۰۱). این درگذشت در ماه دی، روز خور واقع شد.

دین را که در مینوان نخست امشاسپند بهمن، نماد عقل اول، به مینوی و سپس کیومرث، نخستین انسان، آن را در گیتی به صورت کلی پذیرفته بود، زرتشت آن را در تفصیل و کمال به جهان آورد (دینکرد: بهار، ۱۳۷۶، ص ۲۱۰، بند ۴۱ و ص ۲۰۴، بند ۳). آنچه را که زرتشت در آوردن دین کرد، سه موعود آیین زرتشتی، یعنی هوشیدر و هوشیدرمه و سوشیانش به کمال خواهند رسانید (آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۲؛ روایت پهلوی: بهار، ۱۳۷۶، ص ۲۷۸-۲۸۸).

جز افسانه و داستان، برخی از آگاهی‌های تاریخی نیز از متون اوستایی برمی‌آید (آموزگار- تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۲۵-۲۶): نام خاندان او سپیتمه یا سپیتامه (spitāma؛ پهلوی spitāmān) است. نام پدرش پوروشسب (اوستایی: pouršaspa) و نام مادرش دوغدو یا دوغدویه (اوستایی: duōdō.vā) بوده است. نام برخی دیگر از اعضای خاندانش، مانند میدیوماه (اوستایی: maidyōi.mānha؛ پهلوی: mēdyōmāh) پسرعموی زرتشت، و پوروچیستا (pouručistā)، کوچک‌ترین دخترش، در خودگاهان آمده است.

از فراسوی افسانه‌ها، از مجموع آگاهی‌های ما درباره زرتشت، یکی هم این است که وی از کودکی آموزش‌های روحانیان دیده است و خود را زوتر

(اوستایی: zaotar، پهلوی: zōt زوت) می‌خواند (یسن ۳۳، بند ۶). پس از رسیدن به پیامبری، برای تبلیغ دین خود در برابر تعدی معاندان خویش ناگزیر به حامی مقتدری چون گشتاسب پناه برده است. نام گشتاسب *بسان* حامی و گسترنده دین زرتشت و نام فرزندش اسفندیار، که پهلوان دینی سستی زرتشتی است و نیز پشتون، فرزند دیگر گشتاسب، که از جاویدانان است و سرانجام در نقش منجی ظهور خواهد کرد، افسانه و تاریخ را در هم می‌آمیزد.

۴. کهنه‌دلی پیش از زرتشت با توجه به آموزش روحانی زرتشت و مجادله او با معاندانی که روحانی‌اند، انتظار می‌رود که آنچه به‌تازگی آورده بوده است، در تضاد و خلاف با باورهای سستی کهن جامعه باشد. درحقیقت، باید پرسش را با دقت بیشتری و چنین مطرح کرد که تا چه میزان از عقاید و باورهایی که زرتشت آن را به جهانیان اعلام داشته است با باورها و اعتقادات قدیمی هماهنگی داشته و چه میزان از آنها نوین و خلاف سنت بوده است. ابزاری که برای یافتن این تمایز در دسترس است، سنجیدن باورهای اوستایی و هندی است. در وهله دیگر، باید اختلاف میان دو بخش متمایز اوستا، یعنی گاهان، که پیام آسمانی شخص زرتشت است، و اوستای غیرگاهانی را منظور داشت و سپس به تفاوتی پرداخت که از این نظرگاه میان اوستا و متون بعدی هست.

هم‌چنان که زبان اوستایی با سانسکریت خویشاوند است و هر دو را شعبه شرقی زبان‌های هندواروپایی می‌شمارند، انتظار می‌رود که میان فرهنگ و دین‌های سخن‌گویان به این زبان‌ها در ایام کهن نیز همانندی و شباهت وجود داشته باشد. البته گذشت زمان و تغییرات ملازم آن، و نیز آمیختگی باورهای کهن با عقاید مردم بومی در مناطقی که این اقوام به آنها مهاجرت کرده‌اند، و سپس بی‌گمان تغییراتی که مجموعاً در پی این ترکیب در مذهب آنان روی داده است، از جمله علت‌های مهمی است که گفت‌وگو درباره این

مشترکات باستانی را دشوار می‌کند. با وجود این، درباره برخی از مفاهیم در نظریات پژوهندگان هم‌داستانی و توافق هست (بهار، ۱۳۷۶، ص ۴۵۵-۴۸۸). اسطوره و نام‌های مشترک هندوایرانی (هینلز، ۱۳۷۵، ص ۵۵-۵۷) و آیین‌های مشترک مثل تهیه هوم ایرانی (soma هندی) و مفاهیم مشترکی مانند aša/arta (آشه/آشا) در ایران (ṛta سانسکریت) در دو فرهنگ ایرانی و هندی دیده می‌شود. هریک از این مشترکات کهن در دوره‌های بعدی شکلی ویژه به خود گرفته است.

از مفاهیم کهن هندوایرانی، مفهوم aša / arta (راستی) در گاهان زرتشت اوج گرفته است. این اوج گرفتن و رشد کردن را در کتیبه‌های هخامنشی هم می‌توان دید. در گاهان و نیز در دین هخامنشیان، آفریدگار اهورامزدا است. این دو خصیصه مشترک را برخی ابداع زرتشت و برخی نیز حاصل تحول دین ایرانی پیش از پیامبر می‌دانند. درواقع میزان اختلاف میان این دو مرحله را به آسانی نمی‌توان تعیین کرد و برشمرد. حقیقت این است که نام زرتشت یگانه نامی است از مردم که از آن روزگاران به عنوان آموزگار و پیامبری که به او وحی شده است و پیام او را می‌شناسیم، در دست است. حال آن‌که سنت قوم هندواروپایی از دیرباز شاعرانی را که بازگوینده وحی و الهام ایزدی بوده‌اند، می‌شناخته است. آیا زرتشت تا چه میزان در پدیدآوردن تفاوتی که میان این مفاهیم به چشم می‌خورد، ابداع و نوآوری کرده است؟

۵. آموزه گاهانی گفت‌وگو درباره آنچه در گاهان می‌آید، مستلزم برگزیدن و اختیار کردن یکی از چندین ترجمه و برداشتی است که پژوهندگان و متخصصان از متن گاهان به دست داده‌اند. معروف است که هیچ‌یک از دو ترجمه گاهان با هم یکی نیست و با دیگران تفاوت دارد. این خصیصه را دلایلی جدی موجب می‌گردد: نخست دوردست و دیرینه بودن زبان گاهان، و دیگری بسیار محدود و کوتاه بودن متن آن است. هم‌چنین

زبانی پیچیده و تعبیراتی بسیار ظریف و دقیق دارد که نکاتی سخت استعاری و موضوعی بغرنج را بیان می‌کند.

به همه این دلایل است که درباره این قدیمی‌ترین و مقدس‌ترین گفتار و کلام در دین زرتشتی که ارزش و اهمیت آن از دیرباز بی‌نظیر شناخته شده است، هر پژوهنده و صاحب‌نظری «برحسب حال گمانی دارد». آن را گاهی فلسفی و اخلاقی، و گاهی آیینی و اساطیری می‌بینند، و گاهی عرفانی؛ گاهی نیز فقط از بُعد تاریخی می‌نگرندش. در این‌جا، چون موضوع اصلی گفتار دین معاصر و زنده زرتشتی است، از همین نظرگاه دینی و اخلاقی و با توجه به متون پهلوی، که ادامه تفکر کهن درباره آن است، مختصری سخن خواهد رفت.

دین زرتشتی هرگز دوگانه‌پرست نیست، بلکه میان نیکی و بدی قائل به تمایزی است قاطع و این تمایز معنی و اعتباری اخلاقی دارد. معیار این تمایز خرد مردمی و حمایت از حیات و زندگانی نیک و خوشی است برای بیشترین شمار از زندگان. تجلی این دستور در اندیشه یا پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک پدیدار می‌گردد. تمایز میان نیکی و بدی بنابر گاهان هیچ‌گونه اختلاطی را برنمی‌تابد و بدی‌هایی چون خشم و دروغ را بی‌تردید و محابا، بد و ناستوده می‌شمارد. به علت همین ابرام و قاطعیت در خوب بودن خوب و بد بودن بد است که نظرگاهی جهانی نیز در معیت آن مطرح می‌گردد: نیکان صرف‌نظر از خاندان و نژاد و گروه و طبقه خویش، بنابر کردار نیک و بدشان، بازشناخته می‌شوند و آفریدگار جهان داور نهایی است در ارزیابی میان خوب و بد.

در تعریف و توافق بر معنای نیکی و بدی، در این‌جا ابعاد طبیعی و ساده زیستی معیار است: خرد حکم می‌کند و احکام آن را می‌شود با دقت کاوید و با معیارهایی هرچه عینی‌تر سنجید و نیک را بر بد برگزید. راهنمای ما برای چنین گزینش و انتخابی چیزی نیست جز منش یا اندیشه نیک.

درباره چستی این مفهوم، که واژه اوستایی *vohu manah* (فارسی: بهمن) آن را القا می‌کند، می‌شود به آن صورتی مراجعه نمود که در شکل اصلی باورهای زرتشتی از دیرباز پذیرفته و معمول بوده است: گوسپند در گیتی مایملک بهمن است و هرکه را باید که بهمن را ستوده دارد، می‌باید که «گوسپند نیکو آفریده» را پاسداری کند (شایست‌ناشایست، ۱۳۶۹، فصل ۱۵، بند ۹). «گوسپند» در این متون به معنای مطلق «جانور» و «جانور نیک» است. بنابراین، حمایت از زندگانی، به معنای مطلق کلمه، با نیک‌منشی و اندیشه نیک یکتایی می‌یابد و یکی می‌شود.

حمایت و پاسداری از زندگانی و حیات، اصلی مقدس است که به علت رجحان طبیعی و فطری هیچ جای گفت‌وگو و بحث ندارد. هرگاه سخن از هرگونه اعدام و جنگ شود و ضرورت مبارزات قاطع با زندگانی به معنای مطلق آن پیش آید — که طبعاً قربانی کردن حیات یکی یا تعدادی اندک به پاس نجات دادن شماری بیشتر از زندگان است — آن‌گاه صفت «نیک» را برای «گوسپند» باید به یاد آورد و اصولاً این نکته را که «گوسپند» اصلاً صورت تحول‌یافته *gaospōnta* است و *spōnta* (سپند) معنای «نیک» و تمایز و جدایی از بدی را در خود دارد.

باز در این تعیین مرز و تعریف، معیار «خرد» مطرح می‌گردد: «... و درست‌منشی را خرد [منتجه و]^۱ فرزند [است] چنان‌که سپندارمذ هرمزد را» (دینکرد چاپ مدن، ج ۲، ص ۹۲۲، سطرهای ۱۲-۱۳). خرد اصولاً فطری است و از آن هرمزد است. «درست‌منشی» ترجمه *bowandag menišnīh* پهلوی است و آن خود برگردان *spōntā ārmaiti* (سپندارمذ) اوستایی. به بیان دیگر، خرد را وجود حیات، که هرمزدی است، به مردم می‌بخشد و نمادهایی چون امشاسپند سپندارمذ و امشاسپند بهمن تجلی ذهنی و صورت

۱. واژه‌های درون نشانه [] هنگام ترجمه بر متن افزوده شده است.

تجربیدی‌اند از خردمندی و منش نیک.

در آمیختن آموزش اخلاقی و بیان نمادین، در همه کتاب‌های مقدس و نیز تفاسیر آنها، شکل غالب است. در گاهان نیز همیشه همین شیوه معمول است و جای وسیعی را برای تفکر و اندیشه و بینش دینی و فلسفه اخلاق باز می‌گذارد: هرمزد آفریدگار شش امشاسپند (*amōša spōnta*) است و امشاسپندان یعنی بیمرگان مقدس. این شش، نماد اندیشه نیک (امشاسپند بهمن)، بهترین راستی (اردیبهشت: *aša vahišta*)، شهریاری آرمانی و دلخواه یا ملکوت خداوند (شهریور: *xšaθra vairya*)، فروتنی مقدس یا درست‌منشی (امشاسپند سپندارمذ)، کمال (خرداد: *haurvatāt*)، بیمرگی (امرداد: *amərətāt*) اند. خود واژه امشاسپند در گاهان نیامده است و اینان در اوستای غیرگاهانی و در متون متأخر گاهی جنبه اساطیری و نامجرد به خود می‌گیرند. با وجود این، جوهر اخلاقی و عرفانی با این مفاهیم همواره ملازمت دارد و به صورت ضمنی همراه با آنها القا می‌گردد. همین ملازمت است که پیوسته در آثار مکتوب و نیز آموزش‌های شفاهی و زنده زرتشتی به چشم می‌خورد و اعتبار آنها را تضمین می‌کند.

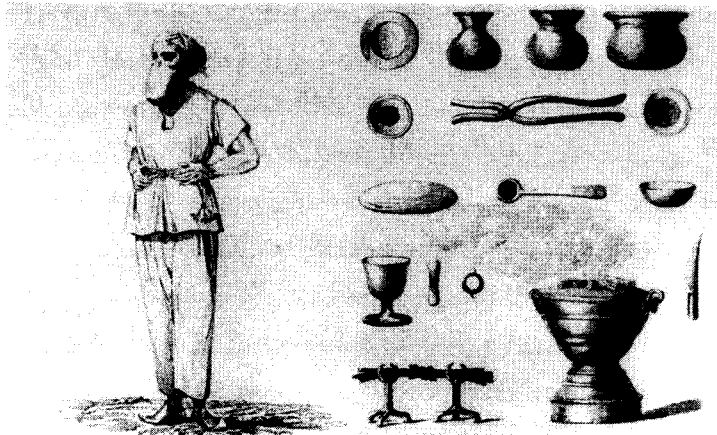
بهمن نخستین آفریده و راهبر است که با یاری بهترین راستی، درویشان و رهروان را به شهریاری آرمانی خداوند و ملکوت الهی می‌رساند. این شهریاری آرمانی وجهی در آفاق دارد و آن حکومت نیک جهانی است؛ نیز وجهی در انفس دارد و آن قدرت در سلطه بر خویش است و متوجه و برآیند آن رسیدن به درست‌منشی و سلامت نفس است که امشاسپند سپندارمذ نماد آن است. از آن پس دست یافتن به کمال و بیمرگی امکان‌پذیر می‌گردد. این دایره‌ای است که آدمی را به کمال معنوی و روحانی می‌کشاند. چنان‌که ملاحظه می‌شود، سلوک عرفانی و میزان‌های اخلاقی در این دایره کمال با طرحی منظم به چشم می‌خورد و جای تفکر و بحث در آن باز است. هم‌چنین در هم‌پرسی زرتشت و دریافت وحی، همین مراحل پدیدار می‌آید.

هم‌چنان که این مفاهیم در دوران بعدی به سوی گزیدن قالب‌های اساطیری گرایش می‌یابند و مثلاً بهمن را در کالبد نمادین مردی نورانی می‌بینیم، و یا به سوی آن می‌گرایند که ستایش آنان چونان ایزدان برخاسته از وجود خدایان هندوایرانی در سرودهای مقدس، یعنی یشت‌ها بیاید، از سوی دیگر، تفاسیری هست که ارتباط آنان را با اخلاق و هنجارهای اجتماعی بیان می‌کند و استوار می‌دارد: «و نیز این‌که آن‌که پرورندگی آفریدگان را به درستی [و شایستگی] کند، پس او برای بهمن فرزندیِ هرمزد را [تصدیق کرده است] و آن‌که [آفریدگان را] که اندر سرپرستی او [یند]، به‌خوبی نگاهداری کند، پس او را [پذیرفتگی حکم] اورمزد را [به] پدریِ بهمن مقام باشد» (دینکرد چاپ مدن، ص ۸۷۹، سطرهای ۹-۱۲). تداوم همین شیوه اتصال و پیوستگی میان مفاهیم دیرینه گاهان و اندرزهای روزانه برای رفتار جمعی از دیرباز حفظ شده است و چنین است که قداست پیام آسمانی زرتشت حضور حساس و زنده خود را همواره در حیات اجتماعی و اخلاق فردی زرتشتیان برقرار داشته است.

گزینش خردمندانه و آگاهانه نیکی بر بدی، یا به اصطلاح متون پهلوی، «گزیداری» مفهوم مهم دیگری است که در گاهان می‌آید (یسن ۳۰، بندهای ۴ و ۵). این مفهوم که از آن به «اختیار»، در برابر «جبر»، تعبیر می‌شود، باید در قالب اندیشه و گفتار و کردار (یسن ۵۳، بند ۲) نمود یابد و در این قالب است که «گزیداری» میان نیکی و بدی پدیدار می‌آید (یسن ۳۰، بندهای ۲ و ۳). حاصل این گزیداری و رجحان نهادن نیکی بر بدی در این جهان نصیب جامعه و فرد می‌گردد که برقراری نظم راستین در روابط میان مردم است. تکاتک مردمان در این فرآیند مسئول و مکلف‌اند و این تکلیف دینی آنان است که روان هرکس در سرای دیگر از آن به پاداش نیک یا بد می‌رسد. بهشت یا «بهترین هستی» و دوزخ یا «هستیِ بد» نیز از مفاهیم مهم گاهانی

است که تداوم زندگانی پس از مرگ را به صورت بخشی بنیادین از باورهای دینی اعلام می‌دارد.

چکیده و دورنمای خردی که آورده شد، نمایی از آموزش‌های گاهانی را به صورت کلی و مختصر باز می‌گوید. در آن به‌ویژه تصور کلی و انتزاعی از شرّ نقشمند است که به ویژه بعداً در وجود اهریمن تبلور می‌یابد. این نوآوری مهمی است که تجلی بدی در اندیشه و گفتار و کردار را بازنمون می‌کند. ابعاد دیگر آموزش‌های گاهانی بسا که می‌تواند مورد گفت‌وگو و تجزیه و تحلیل و نیز رد و قبول واقع شود، اما بُعد اخلاقی و تکلیفی که مسئولیت آدمی را در برابر دیگر مردم، و آفرینش و نیز خویشتن خویش معلوم می‌کند، وجهی روشن و بارز است که در قالب دستورهایی ساده در پیام آسمانی زرتشت آمده است. این وجه بارز در اوستای غیرگاهانی و تفاسیر اوستا، و سپس در دیگر متون پهلوی و فارسی به انحای گوناگون تکرار می‌گردد و پیوستاری و تداوم آن را در طی تاریخ طولانی جامعه زرتشتی همواره می‌توان در حیات اجتماعی آن مشاهده کرد.



۳. روحانی زرتشتی در حال نیایش و تصاویری از ابزارهای آیینی نیایش

فصل دوم

تحولات کیش زرتشتی تا اسلام

با گام نهادن اقوام ایرانی به عرصه تاریخ، پرتوی روشنگر بر چگونگی باورهای زرتشتی و تحولات آن می‌افتد. گرایش و اتکای عقاید جامعه زرتشتی به تاریخ ایران و پیوستاری اندیشه دینی میان اکنون و گذشته نگاهی به این تحولات را ضرور می‌سازد و حضور و تأثیر مغان در شکل‌گیری و تداوم آیین‌های زرتشتی پیوند میان گذشته و حال را معنی می‌بخشد. عقاید و باورها و آداب و رسوم که نشان‌های تاریخی آنها از روزگار مادها و هخامنشیان و اشکانیان در دست است، در دوران ساسانیان به آن شکل نهایی و صورتی پرداخته رسید که سپس با پذیرفتن تحولاتی چند، تا این زمان در نزد زرتشتیان برجای مانده است.

۱. دین مادها، هخامنشیان و اشکانیان نخستین تاریخ‌های ضبط شده در باب اقوام ایرانی و مهاجرت آنان به این خطه دو تاریخ ۸۴۴ و ۸۳۶ ق.م است (گیرشمن، ۱۳۶۸، ص ۸۷). بر این اساس، روشن می‌گردد که در قرن نهم پیش از میلاد اقوام ایرانی در این سرزمین استقرار یافته بوده‌اند. با گذشت زمان و در جدال سخت، اتحادیه ماد مرکب از چند قبیله پدید آمد. سرانجام همین اتحادیه نخستین حکومت ایرانی را پایه‌گذاری کرد.

خاندان دیاکو ابتدا شهر آشور، پایتخت کشور آشور را در ۶۱۴ ق.م و سپس شهر نینوا را در سال ۶۱۲ ق.م به تصرف درآوردند (فرای، ۱۳۶۸، ص ۱۱۹). با سقوط این شهر حکومت آشور منقرض شد. شواهد نشان می‌دهد که مادها بر همان دین قدیمی نیاکان بودند.

درباره کیش هخامنشیان (۵۵۰ - ۳۳۰ ق.م) از روی کتیبه‌های آنان و نوشته‌های مورخان و نیز آثار باستانی می‌توان داوری کرد. هم‌چنین الواح گلی که به زبان و خط ایلامی در تخت جمشید یافت شده و به الواح بارو و خزانه تخت جمشید معروف‌اند، راهنمای گویایی در این باب‌اند. همانند با دوران مادها، نشانه‌هایی مانند کاررفت نام ایزدان در نام اشخاص، بودن مفهوم فره که تداوم آن در اوستا و نیز متون پهلوی و فارسی و حتی به شکلی دیگر در زبان ایلامی و اکدی باز می‌یابیم (بهار، ۱۳۷۶، ص ۴۳۷ - ۴۳۸ و ۴۰۴)، نمایی از دین و آیین هخامنشیان را روش می‌کند.

در کتیبه‌های هخامنشی می‌خوانیم که اهورامزدا (Auramazdāh) خداوند بزرگ و آفریننده آسمان و زمین است که مردم را آفرید و شادی را برای مردم آفرید. به اراده اوست که شاهنشاه هخامنشی به شهریاری رسیده است. بزرگی اهورامزدا همان معنایی است که در اوستا و دین زرتشتی هم دیده می‌شود؛ گرچه نامی از زرتشت در هیچ‌یک از این آثار برجای نیست. جز اهورامزدا، نام دو ایزد اوستایی، یعنی Miθra/مهر و Anāhitā/آناهیتا/ناهید در کتیبه‌های هخامنشیان می‌آید. این دو نام در کتیبه‌های دوره دوم شاهان هخامنشی، یعنی اردشیر دوم، پدیدار می‌گردد.

از الواح بارو و خزانه تخت جمشید بسیاری از نشانه‌هایی دیده می‌شود که با آنچه در اوستا می‌آید همانند است، مانند نام ایزدان؛ مثلاً سپندارمذ و نریوسنگ. ظرفی از سنگ سبز یشم از تخت جمشید به دست آمده است که می‌شود آن را از ابزارهای ساختن نوشابه آیینی هوم دانست (گیرشمن، ۱۳۶۸، ص ۱۷۵). تصاویر آتشدان‌هایی که بر سنگ کنده شده است، بازگوی

همان مرکزیت کهن آتش در کیش هخامنشیان است. هم‌چنین قربانی اسب که برای آمرزش روان کوروش بزرگ انجام می‌گرفته است (بویس، ۱۳۷۵، ص ۱۱۰)، از یک سوی تداوم آیین‌های قربانی در یشت‌هاست که به دوران پیش از زرتشت بازمی‌گردد، و از سوی دیگر بر ارج‌گذاری و بزرگ‌داریِ فروهر در گذشتگان در کیش مردم آن روزگار دلالت می‌کند.

بدین شمار، با آمدن نام اهورامزدا در کتیبه‌های هخامنشی مشاهده می‌شود که هخامنشیان نیز مزدیسن، یعنی مزداپرست بوده‌اند. آفرینندگی دادار هر مزد و نکاتی چون تکیه بر اهمیت شادی باز در دین اوستایی دیده می‌شود. دو مفهوم راستی (فارسی باستان: arta؛ اوستایی: arta/aša) و دروغ (فارسی باستان: drauga؛ اوستایی: draoga؛ سانسکریت: drōgha/droha) گواه بر جدایی نیکی و بدی در نظر هخامنشیان و نظیر به اصطلاح ثنوتی است که کیش ایرانیان باستان را تمایز می‌بخشد. با وجود این، چون از زرتشت نام و نشانی در این کتیبه‌ها نیست و آیین تدفین شاهان هخامنشی با آنچه در *زندیداد* می‌آید به نظر می‌رسد که انطباق کامل ندارد، تردید است که آیا هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند یا نه. از زمان اردشیر دوم همانندی‌های بیشتری میان کیش هخامنشیان و آیین زرتشتی شناخته‌شده و رسمی در دوران ساسانیان پدیدار می‌گردد.

جشن نوروز سالیانه در تخت‌جمشید برگزار می‌شده است (بویس، ۱۳۷۵، ص ۵۱ و ۱۵۹). جشن بهاری نوروز با جشن بابلی اکی‌تو (بویس، ۱۳۷۵، ص ۵۱) و مراسم آن پیوند دارد. به نظر می‌رسد که تلفیقی میان آداب آن و آیین‌های کهن‌تر نیاکانی ایرانیان، مانند مراسم بزرگ‌داری در گذشتگان، که در روزهای فروردیان (ده روز آخر سال)، درست قبل از نوروز، برگزار می‌شود، صورت گرفته است (بهار، ۱۳۷۷، ص ۱۶۹-۱۷۳). این را نمونه‌ای از تلفیق میان باورهای کیش کهن ایرانیان مهاجر و دین و فرهنگ و عقاید مردم بومی این سرزمین می‌توان دانست.

نمونه دیگر رشد آناهیتا یا اردویسور اناهید، زن ایزد آب‌های گیتی و مینو و نماد باروری است. به اثبات رسیده است که اولاً گسترش و اوج گرفتن آیین اردویسور بانو با باورهای مربوط به ایشتر (Ishtar) و الهه ننه (Nana، ننه خاتون) در پیوند بوده است. ثانیاً، اردشیر دوم هخامنشی، خلاف بیزاری سخت ایرانیان از پرستش بت، تمثال ناهید را در پرستشگاه‌های کشور برافراشت (بویس، ۱۳۷۵، ص ۳۲۰). هم‌چنین نفوذ دانش ستاره‌شناسی و دیگر علوم بابلی بر باورهای ایرانی روشن شده است (بویس، ۱۳۷۵، ص ۵۱).

از اسناد بارو و خزانه جمشید برمی‌آید که هخامنشیان نسبت به ادیان دیگر ملت‌ها با تساهل و رواداری رفتار می‌کرده‌اند و حتی برای نیایش و ستایش هزینه برابر با مردم خودی به آنها پرداخته‌اند. همین‌گونه تساهل و حرمت به دیگر ادیان را در لوحه استوانه‌ای فرمان کوروش بزرگ (ارفعی، ۱۳۵۶) می‌توان دید. آزاد کردن یهودیان در بابل به فرمان کوروش نمونه‌ای از این رفتار بزرگوارانه است که در کتاب مقدس به آن اشاره شده است (قائمی، ۱۳۴۹، ص ۹۳-۱۰۹). اشعای نبی کورش را مسیح خداوند می‌خواند (اشعای نبی، ۴۵: ۱-۱۴). هم‌چنین ایرانیان به تجدید بنای هیکل در اورشلیم یاری کرده‌اند. در ۵۱۵ ق.م ساختمان آن به پایان رسید (فرای، ۱۳۶۸، ص ۲۰۶). داریوش بزرگ به اجرای قوانین و عدالت در میان اقوام متبوع در شاهنشاهی هخامنشی توجه خاص داشت (گیرشمن، ۱۳۶۸، ص ۱۶۸ و ۱۷۰). هنگام سنجیدن لوح آشور بانپیال درباره فتح شوش و ویران کردن آن (مجیدزاده، ۱۳۷۰، ص ۱۰۳) با فرمان کوروش بزرگ، برتری اخلاق مندرج در گفتار کورش به روشنی به چشم می‌خورد.

اسکندر (وفات: ۳۲۳ ق.م) که به ایران لشکر کشید، درصدد بود که فرهنگ یونانی و به اصطلاح هلنیسم را در جهان گسترش دهد. به همراهی سپاه او قشرهای گوناگون مردم یونان و مقدونیه هم به ایران و ممالک تابع هخامنشیان سرازیر شدند و شهرهای یونانی‌نشین متعددی ساختند که به

اسکندریه معروف‌اند. از این شهرها و نیز آمیختگی فرهنگی که هدف اسکندر بود، به‌ویژه در درون مرزهای سیاسی کنونی کشور ایران، آثاری اندک برجای است. اما در دولت باختر (بهار، ۱۳۷۶ ب، ص ۱۰۹-۱۱۳) و نیز در غرب ایران (کالج، ۱۳۸۰، ص ۱۲۸-۱۴۷) بقایای بیشتری از فرهنگ هلنی دیده می‌شود. عناصری از دین یونانی نیز در شمال شرق و مغرب ایران از آن روزگار برجای مانده است (کالج، ۱۳۸۰، ص ۹۲).

نظر عمومی پژوهندگان بر آن است که در سراسر دوران سلوکیان و پارتیان آیین زرتشتی در سیر تحولی گام می‌زده است که سرانجام در زمان ساسانیان شکل و صورت رسمی به خود گرفت. ایزیدور خاراکسی می‌گوید که در شهر آساک، آن‌جا که اشک تاج‌گذاری کرد، آتش جاویدان را نگاه‌داری می‌کردند. سر اورل اشتاین سکه‌های پارتی و ساسانی بسیاری را بر فراز کوه میدان نفتون در معادن نفت ایران یافته است (کالج، ۱۳۸۰، ص ۸۹). در این‌جا زبانه‌های آتش از منابع گاز طبیعی شعله‌ور بوده است. کتاب پهلوی بُندهِش از آتش گازسوز خبر می‌دهد (بندهش، ۱۳۶۹، ص ۹۲). نگاهبانان آتش به شیوه دیرینه بر چهره پارچه‌ای می‌بستند که امروزه آن را پَنام می‌نامند. مراسم دینی با شاخه‌های درخت که به آن بَرَسَم می‌گویند و فدیة کردن نوشابه هوم برگزار می‌شد (کالج، ۱۳۸۰، ص ۹۰). هم‌چنین رسم دخمه‌گذاری جسد، همراه با شیوه‌های دیگر و تدفین جسد در آن روزگار برقرار بوده است (کالج، ۱۳۸۰، ص ۹۰-۱۰۰).

آیین عرفانی مهرپرستی و عرفان پرشوری که مانی دین خود را بر پایه آن بنا نهاد، در روزگار پارتیان شکل گرفت (کالج، ۱۳۸۰، ص ۹۰-۹۱). در آن زمان با بردباری و تساهل نسبت به همه ادیان رفتار می‌شد. دین یونانی بیشتر به جامعه هلنیستی محدود می‌گشت. سرودهای ستایش آپولو را در شوش بر سنگ کنده‌اند و تصاویر خدایان یونانی، مانند زئوس و هرقل و آتنه و آفرودیت را بر مهرها و سکه‌ها نقش زده‌اند. اما در هرجا که نقشی از

خدایان یونانی دیده می‌شود یا نامی از آنان می‌آید، باید جست‌وجو کرد که آیا در فراسوی او یک خدای شرقی نهفته است یا نه. زیرا با رسیدن هلنیسم آمیزشی از نام‌های خدایان و باورهای یونانی و شرقی پدیدار می‌گردد. از آن پس خدایان سامی، که خدایان بابلی نیز در آن زمره‌اند، و خدایان ایرانی و یونانی همه با یک نام خوانده شدند. اهورامزدا با بَعل و میترا / مهر با شَمش و اناهیتا با ایشتر یا ننه برابر گشتند. پس آپولوی یونانی را با خطاب مارا، که عنوان سریانی «خداوند» است، خواندند. هرقل معمولاً وجهی هلنیستی برای نرگال سامی بود یا وِرْثَرُغْنَه ایرانی؛ و آتنه برابر بود با الهه الآت عربان. در خدایانی که مجسمه‌های آنان را نذر آرامگاه آنتیوخوس اول کُماژن (۳۶-۶۹ ق.م) کرده‌اند، این گونه درآمیختگی بارز است: مجسمه اصلی از آن زئوس - ارمزد و مجسمه دومی از آن آپولو - میترا - هلیوس - هرمس و سومی متعلق به آرتاگنس (ورثرغنه) - هرقل - آرس است. اینان به سوی ادغام شدن در قادری متعال پیش می‌رفتند که تصویری از خورشید در آن بود (کالج، ۱۳۸۰، ص ۹۰-۹۷).

گردآوری اوستا را به بلاش اشکانی نسبت می‌دهند. گفته‌اند که کتاب اوستا بر دوازده هزار چرم گاو به خط زر نوشته شده بود و در دژ نیشِست آن را نگاه می‌داشتند. اسکندر گجسته همه را سوزانید. از آن پس اوستا جز آن‌که در یادها مانده بود، همه از میان رفت. بلاش اشکانی آنها را از هر گوشه فراز آورد و تدوین کرد. اردشیر بابکان و جانشینانش به تکمیل کار بلاش پرداختند. بخش نخستین این قول را به‌ویژه اغلب افسانه می‌شمارند. آنچه می‌توان به یقین گفت گرایش اشکانیان از آغاز هزاره اول مسیحی از یونانی‌مآبی و هلنیسم به سوی ملیت و فرهنگ ایرانی است. برسکه مهرداد اول (۱۷۱-۱۳۷ ق.م) و دیگر پادشاهان نخستین اشکانی عنوان دوستدار یونان (philhellenes) و خط یونانی دیده می‌شود. ولی اردوان سوم (حدود ۱۲-۳۸ م) این کلمه را از سکه‌های خود برداشت. از زمان بلاش اول (حدود ۵۱-۸۰ م) حروف آرامی

در پشت سکه‌ها جایگزین حروف یونانی شد (کالج، ۱۳۸۰، ص ۶۵ - ۶۶). بدین شمار اینان ملیت ایرانی را بیشتر گرامی می‌داشتند و شکل‌گیری کیش زرتشتی را به روال عهد ساسانیان به همین زمان می‌توان بازگشت داد.

۲. مغان در فرهنگ فارسی معین سرواژه‌های مُغ، مغان، موبد، هیربد، مجوس آمده است. این فرهنگ «مغ» را «فردی از قبیله مغان؛ موبد زرتشتی؛ زرتشتی به طور اعم» معنی کرده است. در ذیل سرواژه «مغ (مغان)» در بخش اعلام، می‌آورد: «مغان در اصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند که مقام روحانیت منحصرأ بانان داشت. آنگاه که آیین زرتشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد، مغان پیشوایان دیانت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را بهمان عنوان قدیمی که داشته‌اند یعنی آتروَن (Athrauan) می‌بینیم، اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً این طایفه را مغان می‌خوانده‌اند». فرهنگ فارسی هم‌چنین «موبد» را «روحانی زرتشتی» و «موبد موبدان» را رئیس موبدان و دارای بزرگ‌ترین درجه موبدی و روحانیت در کیش زرتشتی خوانده است.

موبدان، یا به اصطلاح امروزی زرتشتیان، «دستوران»، روحانیان زرتشتی‌اند که فرزندان خاندان آنها این سمت را عهده‌دار می‌گردند. برگزاری همه آیین‌های دینی و رهبری روحانی جامعه با آنان بوده و هست. مغان را از دیرباز پیشوایان دینی زرتشتی دانسته‌اند (پورداد، ۱۳۵۶: یسنا، ج ۱، ص ۷۵؛ معیری، ۱۳۸۱). اینان آیین‌های مقدس (ویدنگرن، ۱۳۷۷، ص ۱۶۳-۱۶۴، ص ۱۸۳؛ و جز این‌ها؛ کالج، ۱۳۸۰، ص ۸۸ - ۹۱) را برگزار می‌کردند و در علم دین و احکام قضایی و نیز مطلق علم و دانش تبحر می‌یافته‌اند. از مشارکت مغان در یکی از دو شورای کشوری در زمان اشکانیان آگاهی در دست است. این خاندان‌ها که نام فرزندان‌شان را مثلاً در قرن سوم هجری بر کتاب‌های معتبر و مهم پهلوی می‌بینیم و سپس در کتابی

چون روایات داراب هرمزیار از آنان خبر داریم، تا امروز حافظان فرهنگ مکتوب و نیز سنت‌ها و آیین‌های زرتشتی، و تا حدی هم احتمالاً مبدع بسیاری از آنها بوده‌اند و البته هم‌چنین نویسندگان کتاب‌های فقهی و پدیدآورندگان فقه پرتفصیل زرتشتی.

مغ نامبرداری که به رغم بی‌مهری رقیبانش و نسیان تاریخ، از فراسوی گذر زمان و کشاکش ابنای روزگار گردن افراشته است، گرتیر است. وی عمری دراز داشته و در دوران نخستین شاهان ساسانی دست به اقدامات



۴. نقش برجسته‌ای از دوره اشکانیان

دینی مهمی زده است (مثلاً ویدنگرن، ۱۳۷۷، ص ۳۶۲-۳۶۳). از کتیبه‌های وی به این اقدامات می‌توان پی برد: کرتیر برای آتشکده‌ها و روحانیان آنها مقرراتی پدید آورد و اموالی وقف کرد؛ آتشکده‌ها برپا کرد و به تعقیب و آزار پیروان دیگر ادیان پرداخت (ویدنگرن، ۱۳۷۷، ص ۳۷۹ - ۳۸۴) که در رأس آن قتل مانی است. به نظر می‌رسد که اقدام مهم دیگر وی تغییر دادن راه و رسم برگزاری آداب و رسوم دینی و تثبیت آن روش‌هایی باشد که مورد نظر و تأیید خود وی و همراهان و هم‌رأیانش بوده است. شاید این قول که با سفر به جهان دیگر، نتیجه «کردارهای دینی» را به چشم دیده و نتایج آن کارها بر وی آشکار گشته است (تفضلی، ۱۳۷۰)، به همین اصلاحات و اعمال نظریات خاص و تغییری که در روش‌های نیایش پدید آورده است، باز گردد.

از کرتیر و نام وی جز در کتیبه‌های خود وی اثری نیست، اما نام آذرباد ماراسفند، موبدان موبد دربار شاپور دوم (پوردادود: خرده / اوستا، ۱۳۱۰، ص ۳۰-۴۱)، امروزه هنوز در اوستای رسمی زرتشتیان یاد می‌شود. فهرست بلندی از نام موبدان را می‌شود برشمرد که بسیاری از آنان پدیدآورندگان کتاب‌اند، به‌ویژه در قرن سوم هجری. یکی از مشهورترین آنان، منوچهر پسر جوان جَم یا گُشن جَم (نام پدر منوچهر را به دو شکل می‌شود خوانند) در قرن سوم هجری رُد، یعنی پیشوای روحانی فارس و کرمان بوده است. وی برادر خود، زادسپرم را به جرم بدعت و آوردن شیوه‌هایی تازه در آداب تطهیر برشَنوم تکفیر می‌کند. این منازعه می‌تواند گرتِه و نشانه‌هایی کلی از گِرو دارها و جدال‌هایی را بروز دهد که همواره در میان موبدان پیش می‌آمده و نیز به احتمال همان موجب شده است که نام کرتیر از همه نوشته‌ها و آثار پهلوی موجود حذف گردد، البته جز کتیبه‌های خودش.

بدین شمار، مغان بسان جریانی اجتماعی - تاریخی، و نه افرادی و خاندان‌هایی منفرد، در درازنای تاریخ حامل فرهنگ و بسا که موجد آیین‌ها و رسم‌های فرهنگی و شیوه‌های آیینی بوده‌اند. گرچه شاید اغراق باشد اگر

ادعا شود که همه آثار بازمانده به پهلوی کتابی از موبدان است، اما به یقین باید پذیرفت که همین خاندان‌های سنتی و پابند به دلبستگی‌ها و علایق نیاکانی با مداومت و ایمانی فراتر از قدرت انسانی به حفظ نوشته‌ها و نیز آیین‌های دیرینه پرداخته‌اند. اینان با نوشتن و سپس رونویسی کردن کهنه‌کتاب‌ها و آنگاه انتقال آنها به هندوستان برای بازماندن و بازخوانی و زنده‌گشتن این یادگارهای اعصار و قرون راهی گشوده‌اند. عشق و زحمت و جانبازی آنان را قطعاً باید مایه و پایه حفظ و تداوم سنت نیاکانی فرهنگ ایرانی دانست. گرچه در قرون اخیر فرسودگی و رنج دامن آنان را سخت گرفته بوده است، اینان آگاه‌ترین کسان بوده‌اند که دانشی موروثی و فرهنگی عظیم را به دنیای کنونی ارمغان کرده‌اند: در زمانی که زبان‌های یونانی و لاتین و سانسکریت در مدارس و مکاتب بزرگ تدریس می‌شد، همین چشم‌های بی‌عینک در پای شمع نیمه‌جان زبان اوستا و پهلوی را در خانه‌های موبدان یزد و کرمان حفاظت کرده است!

۳. دین در ایران ساسانی اشکانیان نسبت به ادیان مردمی که در شاهنشاهی پهناور آنها می‌زیستند با نظر احترام و تساهل می‌نگریستند و خدایان و پیروانشان با حاکمان ایرانی از این دیدگاه ارتباطی خیرخواهانه و دوستانه داشتند. از همه شواهد برمی‌آید که پارتیان نمی‌کوشیدند تا دین خود را در میان اقوام مغلوب رواج دهند (گیرشمن، ۱۳۶۸، ص ۳۲۳).

اغماض اشکانیان مخصوصاً در روابط آنان با قوم یهودی آشکار است. یهودیان شاهان اشکانی را مدافع دین خود می‌دانستند. بعداً هم فرقه‌های یهودی بابل برای آیین زرتشت و دولت ایران خطری محسوب نمی‌شدند. وضع عیسویان با آنان بسیار اختلاف داشت. از دوران اشکانیان، دولت ایران، در جنگ‌های خود با روم، اسیران را، که مسیحی بودند، در نواحی دوردست کشور ایران مسکن می‌داد. پادشاهان ایران در لشکرکشی‌های خود به سوریه

گاهی تمام سکنه یک شهر یا ناحیه را می‌کوچاندند و در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم می‌کردند. قسمت اعظم این مهاجران عیسوی‌مذهب بودند و بنابراین، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج گرفت. مسیحیان هم‌کیش دشمنان رومی ایران بودند و پیوسته بیم آن می‌رفت که برضد ایران دست به توطئه و اقدام زنند. درباره آنان همواره قول شاپور دوم صادق بود که نوشت: «... آنها در مملکت ساکن‌اند و دوستدار دشمن ما قیصر هستند» (کریستن‌سن، ۱۳۷۰، ص ۳۶۴-۳۶۵). به چنین دلایلی و نیز تبلیغات دینی سرسختانه، تعقیب و آزار آنان صورت می‌گرفت. البته این سخت‌گیری و تعدی در دوران‌های مختلف یکسان نبود و منطبق با رفتار خود عیسویان و یا طبع شاهان به اوج می‌رسید و یا فرو می‌نشست. جز یهودیان و مسیحیان، پیروان مانی (وفات: ۲۴۱ م) و مزدکیان نیز در ایران آن روزگار می‌زیستند.

۴. آیین زرتشتی در عهد ساسانیان کیش زرتشتی چنان‌که در عصر ساسانیان به دست مغان روحانی و در چنین کشاکشی از اختلاط عقاید و باورها شکل گرفته بود، اینک دوام آورده است. سه لایه و سه بخش سازنده متفاوت را در آن می‌توان بازشناخت. بخش و لایه نخستین و بنیادین آن، آموزش‌های ساده و اخلاقی گاهانی است که پیام آسمانی زرتشت است. دومین لایه و بخش از آن، بازمانده از کهنه‌دینی پیش از زرتشت است که بخش مهمی از آن را اشتراکات میان آیین کهن هندوان و ایرانیان می‌سازد. این بخش خود مرکب است از ایزدان، آیین‌ها و باورها و مفاهیم جمعی دیرینه. بر این بخش باید افزایه‌ای را هم اضافه کرد و آن وام‌گیری از دیگر ملل و ادیان همسایه و بیگانه است. بخش سوم درواقع حاصل ترکیب و مجموعه فعل و انفعال میان این دو بخش است که مغان روحانی نیز چیزی بر آن افزوده و آن را به شکل اصول آیین و «فقه مغانی» درآورده‌اند.

منابع و مأخذ برای بازیافتن این مجموعه را به تبعیت از زبان‌های ایرانی (ابوالقاسمی، ۱۳۷۴، ص ۱) تا پایان دوران ساسانیان می‌توان در دوران‌های باستانی و میانه برشمرد. گروه یکم، از این منابع، که با زبان باستانی اوستایی به کتابت درآمده است و گروه دوم را اصولاً به زبان پهلوی (فارسی میانه زرتشتی یا پهلوی کتابی) در اختیار داریم. آثاری جنبی هم از نویسندگان خارجی در این باره بازمانده و یا آگاهی‌هایی از مدارکی چون کتیبه‌های ساسانی و مهرها و سکه‌ها در دست است که به نوعی اطلاعی تکمیلی به دست می‌دهد. به دنبال این‌ها، پس از دوران ساسانیان هم به زبان‌هایی جدیدتر و نیز به فارسی آثاری در دست است که به کیش زرتشتی و باورهای آن می‌پردازد.

اما این هر دو بخش باستانی و میانه را درواقع باید مجموعه واحدی به‌شمار آورد، زیرا همواره در متون و آثار پهلوی به دوران باستانی اوستایی اشاره و به آن تکیه می‌شود. به بیان دیگر، در حقیقت از دوران ساسانیان است که هر دو بخش برجای مانده و در این دوران مرتباً به آثار دوران باستانی اشاره و به آنها ارجاع و استناد شده است. آنچه به زبان فارسی درباره باورها و آیین‌های زرتشتی به نگارش درآمده، طبعاً به دوران پس از ساسانیان و با تکیه و ارجاع به آن نوشته شده و در آن همواره دو بخش باستانی و میانه منظور است.

درباره پیام گاهانی زرتشت گفت‌وگو شد. در این جا به ذکر این نکته باید پرداخت که بازمانده‌های کهنه‌دینی پیش از پیامبر برای درآمدن به مجموعه باورها و عقاید آیین زرتشتی در دوران ساسانیان درواقع از صافی و گذار پیام گاهانی زرتشت گذشتند و پالایش و تصفیه شدند. این تصفیه در حقیقت هر سه پاره از این تصورات و اندیشه‌ها را پالایش داده و دیگرگون نموده است: یعنی نخست، خدایان دوران عتیق را به ایزدان بدل کرده و دیگر این‌که آیین‌ها را منطبق با بافت جدید دینی ساخته و نیز سوم، باورهای قدیمی را رنگی تازه و متناسب با این مجموعه زده است. در این گذار، که به ظن قریب به یقین

دست‌کاری فقیهان و روحانیان مغ است، در نهایت طرحی برای رفتار آیینی مردم پدید آمده است که خصایص ویژه آنها را می‌شود ترسیم کرد. از آن‌جا که این نوشته به ایرانیان زرتشتی در دوران معاصر می‌پردازد، ناگزیر تحولات پس از روزگار ساسانیان نیز در آن جایی متمایز دارند.

هنگام سنجیدن خدایان هندی و نیز یونانی و رومی با ایزدان ایرانی می‌توان به نوع پالایشی پی برد که در این رهگذر روی داده است. در این هرسه یزدانکده خویشاوند، خدایان داستان زایش و رشد و عشق و ازدواج دارند؛ با همه اقتدار برتر، دست به رفتاری می‌زنند که گاهی پسندیده و منطبق با معیارهای اخلاقی نیست؛ در نهایت کردارهای آنان را می‌شود در تصاویری قابل رؤیت در مکان‌های عادی زمینی رسم کرد و داستان‌هایی از آنها پرداخت. این خصایص در نزد ایزدان ایرانی دیده نمی‌شود، به‌ویژه دو خصیصه نخستین. اینان ذاتی مجرد و انتزاعی دارند و اگر مثلاً از نسبت پدری میان اهورامزدا و بهمن سخن می‌رود، محض ارتباط میان آفریدگار جهان و اندیشه نیک است، و نه چیزی افزون بر آن. ایزدان که جزیی از نظام آفرینش اویند، مظاهر اراده خداوند هستند و قادر به داشتن جلوه‌ای ضد اخلاقی نیستند.

برای مثال می‌شود ایندرا (Indra) هندی و بهرام (Vərəθraγna) ایرانی را مقایسه کرد. تا جایی که به سلاح، که نماد قدرت است باز می‌گردد، بهرام هم مسلح است (بهرام‌یشت، بند ۱)؛ با این اختلاف که سلاح ایندرا آذرخش است و این خصیصه در دشنه بهرام (بهرام‌یشت، بند ۲۷) دیده نمی‌شود. ایندرا شیفته هوم (soma) است و سه دریاچه و گاهی سی دریاچه از این نوشابه خدایان می‌نوشد و یکصد و گاه سیصد گاومیش را یک‌باره می‌خورد؛ از پهلوی مادر به دنیا می‌آید و با ورتره (Vrtra)، دیو خشکسالی می‌جنگد (بهار، ۱۳۷۶، ص ۴۶۹). وی همسری به نام ایندرانی (Indrāni) دارد (بهار، ۱۳۷۶، ص ۴۶۰). در اوستا هنوز تجلی ده‌گانه بهرام در کالبد باد تند، گاو نر زیبا، اسب سفید زیبا، شتر سرمست، گراز تیزدندان، مرد پانزده ساله نورانی،

مرغ شاهین، میش گشن دشتی، بز گشن دشتی، مرد درخشان زیبا (بهرام‌یشت، بندهای ۲-۲۷) برجای است. ولی این تجلی برای دادن یاوری و سود به جهانیان است (بررسی دست‌نویس م. / ۲۹، قطعه ۵، ص ۲۰۸-۲۱۲) و هنگام نیایش برای او هوم آمیخته به شیر و برسم می‌آورند با زوهر^۱ و با سرود (بهرام‌یشت، بند ۵).

اما در بندهش وی فقط درفش‌دار ایزدان (بندهش، ص ۱۱۲) و نماد پیروزی جهان خیر بر شر است. سپس، در زند، یعنی ترجمه و تفسیر اوستا به زبان پهلوی، نام وی فقط به «پیروزگر» و «پیروز» برگردان شده است.

به همین روال، هنوز در اوستا، در آیین‌های کهن آن، بازمانده ستایش ایزدان همراه با قربانی‌های خونین دوران پیشین، یعنی کشتن ده‌هزار گوسفند و هزار گاو و صد اسب (مثلاً آبان یشت، بند ۲۱) دیده می‌شود که به‌نظر می‌رسد ارقامی اغراق‌آمیز از واقعیتهای دوردست و تاریخی باشد. اما این کشتارها در دوران متون پهلوی جز صوت و حرف نیست. در نیرنگستان و روایت پهلوی^۲ (روایت پهلوی، ۱۳۶۷، ص ۷۵) فقط سخن از قربانی کردن یک حیوان است برای خوردن در یک وعده میزد (myazd) و ضیافت دینی و نه بیشتر. هم‌چنین دیگر اجزای آیین‌های مقدس و تطهیرهای دینی رنگی متناسب با حیات اجتماعی و زندگانی مادی در جامعه شهری و روستایی باستانی به‌خود گرفته و از حالت شبانی - جنگی دیرین درآمده است.

درگاهان و در سراسر اوستا و نیز کتیبه‌های هخامنشیان و سراسر متون پهلوی و فارسی زرتشتی، اهورامزدا یا هرمزد خدای، آفریننده جهان و خداوند بزرگ است. همچون فرشتگان و ملائک سامی، امشاسپندان و ایزدان بر گرد او هستند که همه مظاهر وجود پروردگارند. درگاهان، شش امشاسپند معانی انتزاعی‌اند که دلالت می‌کنند بر مفاهیمی مجرد. واژه امشاسپند

۱. برسم شاخه‌های گیاه و زوهر فدیة برای آب یا آتش است هنگام نیایش.

۲. گرفته از نیرنگستان.

نخستین بار در هفت هات می‌آید که به لهجه گاهانی است و سپس امشاسپندان از شکل معانی اخلاقی و انتزاعی آغازین درگاهان به صورت مفاهیمی متجسم و پیکرواره درآمده‌اند.

این اسطوره‌ها به خوبی آمادگی داشتند که با خدایان بازمانده از دوران کهنه‌دینی پیش از زرتشت درهم آمیزند. تعبیر دیگر آن است که چون خدایان کهن هندوایرانی به علت ارج و حرمت بسیار در نزد مردم، خلاف آرای زرتشت، بازمانده بودند، مفاهیم مجرد و انتزاعی جدید در پیام زرتشت را برناتفتند و آنها را به رنگ خویش درآوردند.

از مجموعه شواهد برمی‌آید که فعالیتی گروهی و دانسته و آگاهانه میان آموزش‌های زرتشت و کهنه‌دینی پیش از پیامبر تلفیقی پدید آورده است. آیین زرتشتی در متون پهلوی را باید دستاورد این تحول درازمدت دانست که مثلاً در بندهش (۱۳۷۶، ص ۱۴۶-۱۵۵)، آن را در یکی از نمایان‌ترین صورت‌های مختصر و منسجم خود می‌توان دید: در رأس یزدانکده، دادار هرمزد آفریدگار و فرجام‌بخش هستی حضور روشن دارد. پس از وی شش امشاسپند، بهمن و اردیبهشت و شهریور، سپندارمذ و خرداد و امرداد جای می‌گیرند. اینان شش امشاسپند هستند که با خود هرمزد شمارشان به هفت می‌رسد. عدد هفت که مقدس است، گاهی از مجموع شمار شش امشاسپندان و سروش یا بهرام نیز پدید می‌آید. هر یک از اینان، که مقامی چون ملائک مقرب سامی دارند، در رأس گروهی می‌آیند که به نوعی با وظایف و کنش هر یک از آنان در نسبت است. سه امشاسپند نخستین مذکر و سه تای دیگر مؤنث‌اند. هر یک از امشاسپندان دارای مایملکی در گیتی یا جهان مادی است (شایست‌ناشایست، فصل ۱۵) و گلی نماد او است.

مایملک دنیوی بهمن امشاسپند جانور سودمند است. بهمن با ماه و گوشورون (Gōšūrūn / Gōšurwan) و رام گروهی را می‌سازد. آتش از آن اردیبهشت امشاسپند است و همکارانش ایزد آذر و سروش و بهرام‌اند. در

گیتی فلز به شهرپور امشاسپند تعلق دارد و هور و مهر و آسمان و انگران همکاران اویند. سپندارمذ امشاسپند را خویش و مایملک گیتی زن پرهیزگار و زمین است و آبان، هوم، دَهْمَان آفرین، دین، آرد، آریامن، مارسپند و نَریوسنگ را به همکاری دارد. خرداد سرور آب‌های گیتی است و همکارانش تیر و باد و فروردین‌اند. در گیتی گیاه خویش امرداد امشاسپند است و یارانش رشن (Rašn) و آشتاد و زامیاد اند.

به همین روال، در گیتی مرد پرهیزگار را نیز هرمزد به خویشی دارد. هرمزد هم دارای همکارانی است که دی‌به‌آذر و دی‌بمهر و دی‌بدین اند. دی به معنای آفریننده است و درواقع همان نام آفریدگار و خود هرمزد است. اینان چیزی جز نام دادار هرمزد نیستند که برای نامیدن سی‌روز و در هر ماه به‌کار رفته‌اند و آذر و مهر و دین نام روزهایی‌اند که هریک از سه دی‌روز قبل از آنها می‌آید. در این‌جا نکته مهمی درباره شماره ایزدان مطرح می‌گردد و آن تأثیر تقویم است در شماره آنان. زمان یا زروان و اهمیت آن در آیین زرتشتی به‌شکل دوران ساسانی مبحث خاصی است و بسیاری از نوشته‌های مهم پهلوی و آغاز و فرجام جهان، بنابراین آثار، با مفهوم زمان درارتباط و پیوستگی تام است. بدین‌شمار است که برخی از این ایزدان تنها نقش نامیدن یکی از روزهای ماه دارند، مانند مارسپند یا مانتره‌سپند (Māntraspand) که فقط مینو، یعنی صورت معنوی و ذهنی و مثال افلاطونی کلام مقدس است (بهار، ۱۳۷۶، ص ۱۵۳). این مجموعه را می‌توان ایزدان تقویمی نامید.

در برابر ایزدان، که شماری بیش از این دارند، با مجموعه‌ای از دیوان نیز روبه‌رو می‌شویم (بهار، ۱۳۷۶، ص ۱۶۶-۱۷۰) که نماد و مظهر صفات بد آدمیان یا بلایای طبیعی و انواع شر در این عالم‌اند. برخی از آنها سابقه درازی تا دوران هندوایرانی دارند و برخی دیگر بیشتر به گاهان زرتشت بازمی‌گردند. درگاهان از دیو خشم به‌ویژه نام برده می‌شود که زرتشت هنگام بازداشتن آن اندیشه نیک را ذکر می‌کند (یسن ۴۸، بند ۱۲). در وندیداد که

فهرستی بلند از دیوان در فرگرد یا بخش نوزدهم آن می‌آید، در رأس دیوان، آز (اوستایی: āzay) جای دارد. برتری دیو آز در اساطیر زرتشتی بنابر متون پهلوی و در فرجام‌شناسی آن (گزیده‌های زادسپرم، فصل ۳۴؛ بهار، ۱۳۷۶، ص ۲۸۳: روایت پهلوی) دیده می‌شود.

از داستان آفرینش و فرجام جهان نشانی اندک در اوستای موجود برجای است، گرچه در اوستای گمشده، که ترجمه بخش‌هایی از آنها بازمانده است، می‌توان آثاری از آن را بازیافت. بنابراین داستان (بهار، ۱۳۷۶)، فرگرد نخست: آفرینش، و فرگرد سوم: فرجام)، در آغاز هرمزد بود و اهریمن. هرمزد روشن و فرازین و همه‌آگاه، یعنی دارنده علم مطلق بود و اهریمن تاریک و فرودین و «پس‌دانش». معنای «پس‌دانش» این است که علم را بعداً و هنگامی که به کارش نیاید، خواهد یافت. این دو در آغاز جدا بودند. عمر آفرینش دوازده هزاره است و در این زمان کرانمند و محدود، آفریدگان هرمزد و اهریمن هر دو پدید آمده‌اند و هستند و آمیختگی خیر و شر در شش هزاره دوم از دوازده‌هزار سال روی داده است. سپس در پایان زمان، با نابودی شر اهریمنی، باز خلوص و «اویژگی» به هرمزد و آفرینش وی بازخواهد گشت. آن زمان بهشت برین بر روی زمین خواهد آمد و معاد جسمانی یا تن‌پسین خواهد بود. اینک ما در دوران نبرد و آمیزش خیر هرمزدی و شر اهریمنی به سر می‌بریم.

گرچه فرمان تقدیر و احکام ستارگان بر زندگانی و مرگ آفریدگان روایی دارد، ولی انسان را در این جهان‌بینی اختیار و قدرت گزینش است. در آغاز آفرینش، فروهر که جزء آسمانی و ازلی و ابدی وجود انسان است، طرف مشورت هرمزد واقع شد و به خواست خویش رنج زادن و درد زیستن و مرگ را برگزید تا به هستی روشن و خیر هرمزدی یاری رساند (بهار، ۱۳۷۶، ص ۷۴).

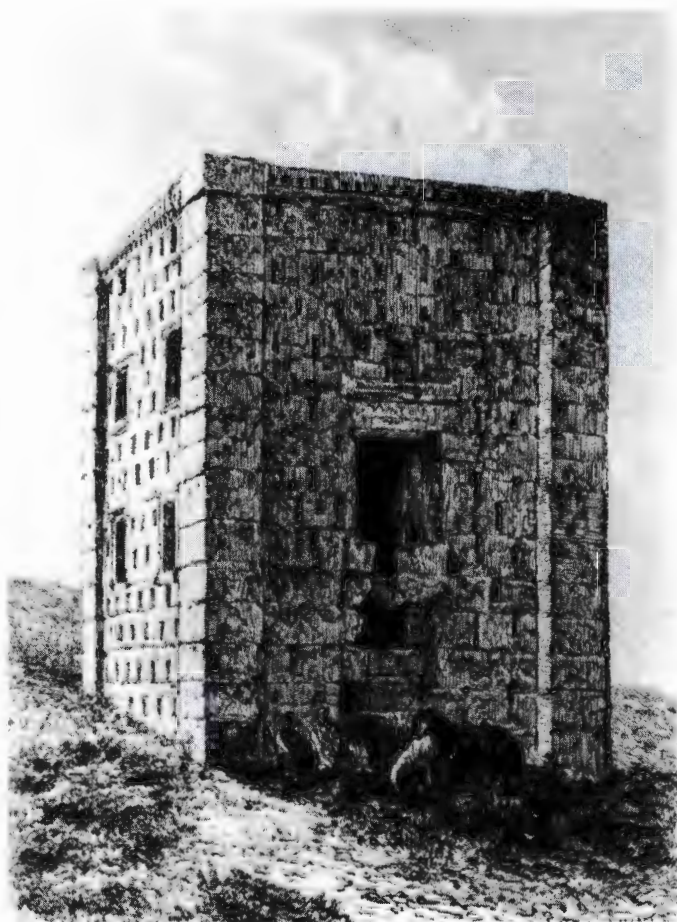
نخستین انسان و انسان قدیم کیومرث است و وی تصور انسان کامل

است. آدم و حوای زرتشتی مَشی و مَشیانه^۱ نام دارند. از این دو در اوستای کنونی خبری نیست، ولی در کتاب‌های تاریخی فارسی و عربی نام آنها با گونه‌های مختلفی مانند مشی و مشیانه، مهلی و مهلیانه، مهری و مهریانه، مردی و مردیانه، و جز این‌ها آمده است. مردم همه از نسل اینان‌اند (بهار، ۱۳۷۶، ص ۱۷۶-۱۷۹). مشی و مشیانه مانند ریواسی از نطفه کیومرث از زمین روییدند و هر دو به هم پیوسته و دارای قد و شکل یکسان بودند. کیومرث نخستین پذیرنده دین در جهان مادی است و مردم را که فرزندان اویند، بهترین کار این است که در این زمانه آمیزش بدی با نیکی، نیکی را برگزینند و گزیدار خیر هرمزدی باشند و با شر اهریمنی بجنگند. این است تکلیف مردم در گیتی!

در متون فارسی زرتشتی و حتی نوشته‌های متأخر پهلوی همین مفاهیم و باورها می‌آیند. با این اختلاف و توضیح که اولاً شکل اساطیری و قاطع آنها به تثبیت رسیده است؛ ثانیاً جدالی مانند آنچه در کتاب نامه‌های منوچهر دیده می‌شود، دیگر مطرح نیست؛ ثالثاً در بنیاد و ژرفای سخن، همان آموزش‌های اصیل گاهانی را به صورت پیامی نهانی و گردان، سرشته دارند. این ایزدان به‌ویژه در متون متأخر با آیین‌های مقدس و مراسمی در پیوند قرار گرفته‌اند که برگزاری آنها تکلیف شرعی مؤمنان به‌شمار می‌آید. موبدان در این ادوار تازه، پیوسته به سنت نیاکانی و حفظ و نگاهداری آن پایبند و مقید هستند و می‌کوشند وفاداری را به حد اعلای ممکن برسانند. گرچه بی‌گمان چنین امری تماماً میسر نیست، ولی کوشندگی و تلاشی شایان در این راستا به چشم می‌خورد. کتاب اوستا و نیز متون پهلوی همواره مورد رجوع قرار می‌گیرند و حتی نوشته‌های مکتوب به فارسی زرتشتی آنها را پیوسته منظور می‌دارند. از همین آثار متأخر به‌خوبی برمی‌آید که سنت شفاهی بسا بیش از

۱. در متن‌های فارسی و عربی این شکل برای این دو نام، به‌صورت جدا از هم — و نه در کنار یکدیگر — آمده است.

کتابت و نوشته نقشمند است و گرچه می‌دانیم که نوشته‌ها چه آسان بر باد رفته‌اند، نقش و ارزش آنچه را موبدان شفهاً در راهنمایی مردم و راهبری جامعه گفته‌اند، هرگز نمی‌شود انکار کرد.



۵. بنای مشهور به کعبه زرتشت در نقش رستم



۱. دخمه یا دادگاه (برج خاموشان) بر فراز تپه؛ ساختمان دامنه تپه برای اقامت زائران است به نام خیل (Kileyah)

فصل سوم

از آغاز اسلام تا دورهٔ معاصر

پس از دوران ساسانیان، کیش زرتشتی به نیمهٔ دوم عمر خود پای می‌نهد. امروزه صورت باستانی و اصیل آیین زرتشتی را از گذار آثار و نوشته‌هایی می‌شناسیم که بخش مهمی از آنها در قرن سوم هجری و قرن نهم میلادی به نگارش درآمده و یا بازنگاری شده‌اند. در این کتاب‌ها آثاری جزیی نیز برجای مانده است که اشاراتی است ناچیز اما مهم دربارهٔ حیات اجتماعی زرتشتیان در دوران خویش. گواهی‌های تاریخ در این‌باره اندک است و ناگزیر باید بر همین آگاهی اندک تکیه کرد. نظرگاه دو وجهی اکثریت مسلمان ایرانی و سپس ارتباط جامعهٔ ایرانیان زرتشتی با پارسیان هند در زندگانی این اقلیت نقش و تأثیر کامل داشته است.

۱. ادبیات زرتشتی در قرن سوم هجری هیچ کتاب و نوشتهٔ مستقلی از قدیم دربارهٔ جامعهٔ زرتشتی ایرانی در دوران اسلامی بر جای نمانده است. از خلال کتاب‌های گوناگون می‌شود اطلاعاتی پراکنده به‌دست آورد. هم‌چنین کتاب‌های دینی بازمانده و نیز نسخه‌های خطی، آگاهی‌های مختصری در بر دارند که می‌شود آنها را بازیافت و دربارهٔ ارتباطی که با تاریخ جامعه زرتشتی دارند گفت‌وگو کرد.

تعیین تاریخ تألیف کتاب‌های پهلوی موجود در روشن کردن تاریخ جامعه زرتشتی اهمیت وافر دارد. به گواهی خود متن و بنابر شواهد درونی آن‌ها، برخی از این کتاب‌ها در دوران پیش از اسلام نوشته شده‌اند و اغلب آنها در قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری. *هیربدستان* و *نیرنگستان*، *مادیان*، *هزار دادستان* که کتاب حقوقی دوران ساسانی است، *شایست‌ناشایست*، کتاب فقهی *زند فرگرد و نندیداد*، و همچنین بخش اصلی ترجمه و تفسیر اوستا را از گروه نخستین باید دانست. در برخی از کتاب‌ها صراحتاً از اسلام یاد شده است، مثل *روایات امیداشوهیستان* و *گزارش گمان‌شکن*، یا قطعه کوتاه *بهرام ورجاوند* که شعر است.

از این میان، *نامه‌های منوچهر* تاریخ ۲۵۰ یزدگردی (۸۸۱ م) دارد و *دادستان* دینی از همین نویسنده، و *برادرش زادسپرم*، نویسنده کتاب *گزیده‌های زادسپرم* است. *دینکرد* نیز در همین اوان به نگارش درآمده است (تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸-۱۳۱) و بازنگاری کتاب *بندهش* به همین روزگار بازمی‌گردد. بدین‌شمار، بخش مهمی از این آثار در قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری نوشته یا بازنگاری شده است.

در این دوران جدال‌هایی در کار بوده است. *آذرفرنبغ*، پسر *فرخزاد*، پیشوای بزرگ زرتشتیان، یکی از تدوین‌کنندگان *دینکرد*، در قرن سوم هجری، در زمان مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸ ق)، *موبدان موبد فارس* بوده است. وی در حضور این خلیفه با زرتشتی مسلمان شده‌ای به نام *عبدالله* مناظره کرده و شرح این مناظره در رساله پهلوی *گجستگ ابالبیش* آمده است (تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۹ و ص ۱۶۴-۱۶۶). زرتشت پسر *آذرفرنبغ* به مصیبتی دچار شد که چگونگی آن روشن نیست. در *گزارش گمان‌شکن* هم به چنین جدلی برمی‌خوریم؛ هم‌چنین در رساله *علمای اسلام*، که دارای تاریخ ۶۰۰ یزدگردی است (*روایات داراب هرمزدیار*، ص ۸۰ و قبل و پس از آن). این قبیل گفت‌وگوها را طبعاً می‌توان تا حوادثی دنبال کرد که نمونه آن در

قتل موبدی به نام اسفندیار پسر آذرباد پسر انمید، در سال ۳۲۵ ق برابر با ۹۳۶ م دیده می‌شود. این اسفندیار شاید پسر آذرباد ایمیدان تدوین‌کننده دینکرد بوده باشد (تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۰). این گونه حوادث و دل‌شکستگی را اشاراتی در خود کتاب‌های پهلوی و نیز اخبار تاریخی در کتاب‌های فارسی و عربی تأیید می‌کند. مثال آن را در مقدمه بندهش می‌شود دید و یا در شکواییه «بهرام ورجاوند». اصولاً اوج و رونق گرفتن «ادبیات بدزمانگی»، که نابسامانی‌های این زمانه حاضر را برمی‌شمارد و امید به نجات در آینده را نقش می‌زند و در زندبهن‌یسن و روایت‌های گوناگون آن و جاماسپ‌نامه‌ها می‌شود یافت، همه بازگوی زمانه تلخ و دشوار است.

پس از این نوشته‌هایی که به آثار قرن سوم هجری و نهم میلادی شهرت دارند، زبان پهلوی گرچه از اوج خود فرو افتاد، ولی در خاندان موبدان هنوز زنده بود. در مقدمه زرتشت‌نامه منسوب به زرتشت بهرام پژدو (قرن هفتم هجری) آمده است که خط و زبان پهلوی را کم‌تر کسی می‌داند (مزداپور، ۱۳۷۱، ص ۳۳۵). با داوری از روی بُن‌نوشت^۱ دست‌نویس د ۹۰ (مزداپور، ۱۳۷۱، ص ۳۳۶-۳۳۷) و نسخه اوستای کتابت فریدون مرزبان (کتابت در سال ۹۷۶ یزدگردی: مزداپور، ۱۳۸۱) می‌شود گفت که اولاً تا قرن نهم هجری موبدی چون دستور هوشنگ سیاوخش پهلوی را زیبا و روان و رسا می‌نوشته است؛ ثانیاً در قرن دهم، نه تنها بُن‌نوشت پهلوی دست‌نویس با زبانی زنده و متداول، گرچه متحول و تازه، نوشته شده است، بلکه پرنوشت^۲‌های پهلوی کتاب با چندین قلم مختلف بر متن اوستا نشان می‌دهد که موبدان تا آن زمان و چندی پس از آن هم هنوز ارتباط جدی با آموزش زبان پهلوی داشته‌اند. فقط در قرون اخیر بود که این ارتباط جای خود را به آموختن و نوشتن فارسی و خط فارسی - عربی آن داد. به‌طور سنتی، پس از اوستای بایسته روزانه، که در آغاز کتاب خرده/اوستا

می‌آید، به زبانی متأخرتر از زبان اوستایی، نیایش‌هایی هست که معنای آن‌ها تقریباً فهمیده می‌شود. زبان برخی از این نیایش‌ها قدیمی‌تر است. روشن نیست که آیا از همان اواخر دوران ساسانیان ترتیب و ترکیبی از همین دست، میان این دعاها برقرار شده بوده است یا نه. اما نیایش‌های جدید دیگری نیز امروزه افزون بر دنباله ثابت اوستای بایسته هست که به میل و سلیقه هرکس و هر خانواده یا مدرسه انتخاب می‌شود و زبانی تازه‌تر دارد، مثل مناجات‌ها، که اصولاً به شعر فارسی است. به نظر می‌رسد که این قبیل نیایش‌ها را پس از فراموش گشتن زبان پهلوی در کاربرد روزانه، به زبان مفهوم و زنده زمان ساخته و پرداخته‌اند. سپس با گذشت زمانی اندک به نامفهوم شدن گرایش یافته، ولی برجای مانده است.

این سلسله از نیایش‌ها نشان‌دهنده سنتی دیرنده است که در طی زمان چون آینه‌ای باورها و عقاید قلبی گروندگان را باز می‌نمایاند. هرکس چیزی بر آن افزوده و زبان آن‌ها دارای گونه‌های رنگارنگ و قابل بحث و بررسی است. این افزایه‌ها در واقع در حد واسطی میان فارسی زرتشتی و پهلوی قرار می‌گیرند و بخش مهمی از آن‌ها در مجموعه پازند آنتیا (Antia, 1909) آمده است. نمونه‌های چشمگیر و بسیار متأخر آن‌ها پُنت / ایرانی و افسون شاه‌فریدون است. این دعاها در چاپ‌های کنونی اوستا متفاوت است؛ در قدیم مفصل‌تر بوده است (مثل جمله خورده / اوستا، ۱۲۷۰ یزدگردی) و اکنون بسیاری از آن‌ها در چاپ‌های تازه اصلاً حذف می‌گردد. زبان این نیایش‌ها متنوع است و با فارسی زرتشتی یکی نیست. فقط برخی از آن‌ها مانند مناجات بهرام راوری را می‌توان با فارسی رسمی نزدیک شمرد.

فارسی زرتشتی گونه‌ای خاص از زبان فارسی دری است (آموزگار، ۱۳۴۸). در زبان فارسی زرتشتی واژه‌های خاصی هست که به فرهنگ و آیین زرتشتی بازمی‌گردد، مانند یزشن و فرارون. گرچه نشان‌هایی از تأثیر گویش و هم زبان پهلوی گاهی در آن پدیدار می‌شود، ولی اصولاً شباهت

تام با فارسی دری دارد. از آثار چاپ شده مهم فارسی زرتشتی باید صد در نثر و صد در بندهش، روایات داراب هرمزیار و البته زرتشت‌نامه منسوب به زرتشت بهرام‌پژدو و ارداویراف‌نامه‌های فارسی و جاماسپ‌نامه‌ها را ذکر کرد. بخش مهمی از این آثار به صورت چاپ نشده در کتابخانه‌های هندوستان و اروپا، و نیز ایران، در سراسر جهان پراکنده است.

۲. محدود شدن جامعه زرتشتی هیچ‌کدام از این نوشته‌ها شرحی روشن و مستقل که بتوان آن را تاریخ خاص جامعه زرتشتی به شمار آورد، دربر ندارند و بیشتر نیایش‌اند و احکام دینی و فقهی زرتشتی. از نیایش‌های روزانه که بگذریم، این نوشته‌ها را به یک تعبیر، موبدان برای موبدان به نگارش درآورده‌اند و در زمینه آموزش‌های دینی و آیینی است. فقط از خلال آن‌هاست که می‌توان گاهی شرایط اجتماعی و اقتصادی و وقایع را استنباط کرد. با توجه به این‌که اکنون از تاریخ برافتادن حکومت دینی ساسانیان بیش از ۱۳۰۰ سال می‌گذرد، دین زرتشتی بخش بزرگی از عمر خویش را در این دوران گذرانیده است. برای اطلاع از این قرون متمادی فقط آگاهی‌هایی پراکنده در گوشه و کنار برجای مانده است. میزان این اخبار و آثار در برابر آنچه از نوشته‌های مربوط به دوران پیش از اسلام به دست می‌آید، اندک است. با توجه به این‌که همان اخبار و اطلاعات نیز بسیار کم و نارسا است، باید گفت که از دوران دوم زندگانی جامعه زرتشتی و تاریخ آن تقریباً هیچ نمی‌دانیم.

کتاب‌های فارسی و عربی و نیز اسناد و مدارک گوناگون تاریخی را گرچه پژوهندگان از این نظرگاه بررسی کرده‌اند، باز می‌توان انتظار داشت که از روی همین منابع موجود با دقت بیشتر، دیگر گوشه‌هایی تازه از تاریخ این جامعه روشن گردد. به نظر می‌رسد که اسناد تاریخی در این باب سه گونه‌اند. نخست آن‌هایی که به علتی به شرح کوتاه یا بلندتری درباره زرتشتیان پرداخته‌اند، مانند تاریخ سیستان و فردوس المرشدیه؛ و یا اتفاقاً اشاراتی به

زرتشتیان دارند، مانند رستم/التواریخ. گروه دوم آثار سیاحان خارجی‌اند که شرحی در این باب نوشته‌اند، مانند سفرنامه تاورنیه و سفرنامه شاردن. گروه سوم آثار خود زرتشتیان‌اند که آگاهی و اطلاعی درباره تاریخ می‌دهند و یا شرحی می‌آورند که از آن می‌شود درباره جامعه زرتشتی چیزی استنباط کرد، مثل روایات داراب هرمزیار.

با روی کارآمدن طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ ق) دولت مسلمانی در ایران پا گرفت که ضمن آن که طلیعه استقلال ایران بود، خیال تجدید دولت ساسانی و احیای آیین زرتشتی در سر نداشت (زرین کوب، ۱۳۳۰، ص ۲۹۹). با وجود این، چون زرتشتیان اهل کتاب به‌شمار می‌آمدند، با دادن جزیه و پذیرفتن شرایط مطیع‌الاسلام بودن می‌توانستند برآیین نیاکانی باقی بمانند. از آن پس زرتشتیان می‌بایست به دفاع از خویش بکوشند. در مجالسی که در حضور مأمون عباسی تشکیل می‌شد، پیشوایان همه مذاهب و فلسفه‌های زمانه، از جمله کسانی مانند آذرفرنبغ، پیشوای زرتشتیان، و یزدان‌بخت، پیشوای مانویان، حاضر گشتند. اخباری گوناگون از مناظره‌های مزبور در دست است (زرین کوب، ۱۳۳۰، ص ۳۲۸-۳۳۰).

در کتاب کوچک پهلوی به نام گجستگ/بالبیش و نیز در رساله علمای اسلام، که به زبان فارسی است، این قبیل مناظره‌ها دیده می‌شود. حتی در دوران ناصرالدین شاه، باغبان زرتشتی او به نام نوشیروان به‌مردِ نوش درباره رفع اتهام خورشیدپرستی به‌دینان با شخص شاه گفت‌وگو کرده است (نقل از قول شفاهی خانم پریدخت مرادپور).

تاریخ سیستان می‌گوید که در حدود سال ۶۵۱ م، ۱۵ سال پس از فتح ایران، هنگام آمدن عرب به آن ناحیه، سردار محلی سیستان و موبدان موبد آن ناحیه با فرمانده عرب، ربیع بن زید، قرارداد صلح بست و پرداخت خراج و جزیه را متقبل شد. در پی پابرجا شدن چیرگی تازیان این امر در سراسر ایران واقع گشت (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۳۴-۲۳۸). از آن پس کوشیدند تا

آتشکده‌ها را خاموش کنند و یکی از نخستین آتشکده‌هایی که خاموش شد، کاریان نزدیک دارابگرد فارس بود (کلیفورد باسورث، ۱۳۷۰، ص ۵۷). قراردادهای صلحی که توأم با پرداخت خراج و جزیه سنگین بود، کمک می‌کرد تا زرتشتیان بتوانند آیین و مراکز پرستش خود را حفظ نمایند. چنان‌که مثلاً آتشکده کرکویه تا چند قرن بعد در سیستان در احترام و امنیت برقرار بود (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۳۶؛ کلیفورد باسورث، ۱۳۷۰، ص ۸۶-۸۷).

از جزئیات امر اخبار ناچیزی در دست است: مثلاً این‌که در حدود سال ۱۵۰ ق/ ۷۶۷ م، دو مرد زرتشتی به نام‌های آذرویه مجوسی و مرزبان مجوسی در شورشی در سیستان فرمانده بودند (کلیفورد باسورث، ۱۳۷۰، ص ۱۷۴) و یا در بخارا استقرار اسلام با دشواری صورت گرفت (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۳۷). با سلطه عرب عموم ایرانیان دریافتند که مصلحت آنان در پذیرفتن دین تازه است.

در مقدمه بندهش به این نکته اشاره شده است (بندهش، ۱۳۶۹، ص ۳۱). جز بهره گرفتن از مزایای حقوقی و تصاحب ارث کلی‌خاندان، یافتن مقام و مناصب، توفیق در بازرگانی، حمایت علمی و ادبی، مصون ماندن از تعقیب و توهین و نجات از فقر از این راه میسر می‌شد. با وجود این، در زمان حکومت امویان هنوز در بسیاری از شهرهای کوچک و روستاها اکثر مردم زرتشتی بودند. پیشرفت اسلام در نواحی مختلف یکسان نبود (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۳۷). در اواسط سده سوم هجری هنوز آذرگشسب در شیز آذربایجان روشن بود (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۳). در قرن چهارم و پنجم هجری حاکم کازرون مردی زرتشتی بود به نام خورشید که از او به نام «دیلیم گبر» یاد کرده‌اند (فریتزمایر، ۱۳۳۳، در فردوس‌المرشدیه، ص بیست‌ودو و سی‌وسه و سی‌وچهار).

گذشت که در دوران نگارش آثار قرن سوم هجری، در اوایل دوره عباسیان، زرتشتیان فاضل به مناظره و بحث با علمای مسلمان می‌نشستند (بویس، ۱۳۷۷،

ص ۲۳۹). اما گفته‌اند که امیر عبدالله طاهر، بنیان‌گذار سلسله طاهریان، فرمان به سوزاندن و نابودی نوشته‌های زرتشتی داد (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۱). حتی اگر این قول تماماً درست نباشد، گرایشی روشن به این امر را نشان می‌دهد. موبدان زرتشتی که اسلام می‌آوردند، به‌ویژه در این راه می‌کوشیدند تا ایمان خود را در دین تازه به چشم مردم بکشند (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۵). البته در یادها مانده است که تا یک قرن پیش هم هنوز یکی از سه راه گرفتن جزیه همین بوده است: پول نقد، بیگاری و دادن کتاب برای سوزاندن.

در دوره عباسیان فشار بر زرتشتیان برای دست کشیدن از دین نیاکان فزونی می‌گرفت (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲). مقررات دولتی که با احکام محلی تشدید می‌شد، نه تنها اموال، بلکه افراد زرتشتی را هم از این جامعه می‌گرفت. کیش زرتشت ظاهراً بیش از همه در فارس مقاومت کرد (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۳). سپس با آمدن مغول به ایران و آشوب و غوغای آن، زرتشتیان صدمه بیشتری خوردند. مغولان در قرن هفتم آتشکده کرکویه را در سیستان ویران کردند (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴).

در برابر این سیل خروشان، زرتشتیان راهی جز گریز به بیابان و کوه و دور ماندن از معرض دید نداشتند. چنین نقاطی را در اطراف شهرهای کویری یزد و کرمان یافتند با منابع اندک آب و ناپذیرندگی میهمانان بیگانه. در این سختی معیشت، لابد با مشورت‌های بسیار، در تاریخی نامعلوم موبدان موبد فارس با دیگر موبدان و شاید هم‌کیشان دیگر و به اصطلاح «عام» خود، به آن‌جا پناه برد. دو روستای کوچک شریف‌آباد و ترک‌آباد در انتهای شمال دشت یزد، در دورترین فاصله از شهر که حاکم مسلمان در آن‌جا ساکن بود، پناه گزید (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴). بخش مهمی از پاسخ‌های پرسش‌های دینی پارسیان هندوستان و نیز کتابت نسخه‌های پهلوی و اوستا از موبدان شریف‌آباد و ترک‌آباد است. آخرین موبد از اینان شادروان دستور رستم جمشیدی کلانتری در سال ۱۳۸۰ بدرود حیات گفت.

پس از دوران مغول، زرتشتیان دیگر بناهای بلندی را پی نیفکندند و آتش‌های مقدس به درون اطاقک‌هایی هرچه محقرتر نقل شد (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴).

نخستین گزارشی که مسافران و سیاحان اروپایی به غرب آوردند و خبر از بودن تنی چند از پیروان «مذهب کهن ایرانیان» دادند، مربوط به زرتشتیان یزد و آتشکده شریف‌آباد بود. در سال ۱۶۰۴ م، دیگر زرتشتیان ساکن شمال و شرق ایران، یعنی خراسان و سیستان، به کرمان نزد هم‌کیشان خود پناهنده شدند (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۵). با وجود این، شرحی درباره بهدینان جوامع کوچک زرتشتی در نقاطی که فعلاً دیگر زرتشتی‌نشین نیست، در یادها هست (مزدپور، ۱۳۷۴، ص ۴۲-۴۴). شماره جماعت زرتشتی از یک میلیون نفر در عهد شاه‌عباس صفوی (آغاز قرن هجدهم مسیحی) به ۵۰ هزار نفر در زمان فتح‌علیشاه و ۳۰ هزار نفر در زمان محمدشاه قاجار رسید و در ۱۲۸۵ ق به ۶۹۰۰ نفر تقلیل یافت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۳۰۸).

در روایات داراب هرمزیار از بهدینان سمرقند (جلد یکم، ص ۱۰۳) و نیز در نامه‌ای با تاریخ ۹۲۸ یزدگردی برابر با ۹۶۶ ق از دستوران سیستان و بهدینان خراسان (جلد دوم، ص ۴۶۱) یاد می‌شود. در قرن هفدهم مسیحی در شهر قندهار افغانستان، سیاحی اروپایی با تعداد بسیاری زرتشتی برخورد کرده است که در فقر و تنگ‌دستی بوده‌اند (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۶). این پرسش پیش می‌آید که آیا خانواده‌های هزاری کنونی، که زرتشتی‌اند، با اینان نسبتی دارند. شاردن فرانسوی از بودن زرتشتیانی در مناطق روستایی ایرانی مرکزی و جنوبی گزارش می‌دهد. هم‌چنین می‌گوید که شاه‌عباس صفوی در ۱۶۰۸ م در حومه اصفهان گروهی از آنان را ساکن کرد و یکصد سالی در آنجا در آسودگی زیستند. وی از یک مرکز بازرگانی بزرگ در چهار فرسنگی اصفهان سخن می‌گوید که تمام جمعیت آن زرتشتی بوده‌اند. اینان بیشتر به تجارت کشمش می‌پرداختند و محصولات جانبی تاکستان‌ها و

باغ‌های انگور (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۶).

بدین شمار، تا عهد صفویه در اصفهان نیز بهدینان می‌زیسته‌اند. زرتشتیان اصفهان به‌ویژه به یزد رفتند و از سِدۀ اصفهان در ده خرمشاه ساکن گشتند (اطلاع شفاهی). در قتل‌عام اصفهان در سال ۱۶۹۹ م، بیژن رستم و پنج برادرش از تیغ شاه سلطان حسین توانستند بگریزند و به یزد رسیدند. آنان چندی در خرمشاه ماندند و یکی از برادران (نیای خاندان جاویزیان و جاویدان) در آن‌جا ساکن شد. اما بیژن و برادران دیگرش به محمدآباد رفتند و در آن‌جا ماندگار گشتند. خاندان بهبودی از همان موبدان اصفهانی‌اند که در تفت یزد سکونت گزیدند. جمعی دیگر از زرتشتیان گریزان از آن قتل‌عام اصفهان تا کرمان شتافتند و به آن‌جا پناه بردند. یادهایی پراکنده از زرتشتیان ساکن مناطق دیگر در دست است، مانند نشانه‌هایی از وجود آنان در دهاتی نزدیک ابرقو یا در راه آن که شادروان شیرین خداداد بهرام خسروی آن را از قول پدر خود نقل می‌کرد که در سفر به آن‌ها برخورده است (اطلاع شفاهی). نکته این است که در هر کجا چنین گروه‌های کوچکی از میان می‌رفت، هیچ‌گونه نشانه و اثری و یادی از آن‌ها و از ستمی که بر آنان رفته است، برجای نمی‌ماند.

دو جماعت زرتشتی ساکن یزد و کرمان با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. از دیرباز آثاری از این ارتباط در دست است. کاروان‌هایی که میان دو شهر همواره در رفت‌وآمد بوده است؛ مهاجرت‌هایی که به‌ویژه از یزد به کرمان صورت می‌گرفته است؛ انواع روابط از جمله دادوستد بازرگانی، رد و بدل آرای جمعی در امور همگانی، مشاورت‌های دینی و فقهی و در نهایت ازدواج و خویشاوندی را در پی داشته است. نیای بزرگ خاندان سروشیان کرمانی، به‌نام جم از یزد به آن شهر مهاجرت کرده است. مردم جوپار کرمان مشهور است که اصولاً یزدی بوده‌اند و کرمانی اصیل نیستند (نقل قول از آقای سیروس رهنمون)، و خرمشاه یزد به‌ویژه با کرمان ارتباط بیشتری داشته است. شادروان اسفندیار کرمانی که به اسفندیار دلاک معروف بود و

افزون بر مشاغل دیگر خود، سلمانی دوره‌گردی هم بود که حجامت هم می‌کرد، در حدود سال ۱۳۲۶ خ برای کار و هم‌چنین دیدار از خویشان و دوستان از کرمان به یزد می‌آمد. این‌گونه میهمانان همواره از این شهر به شهر دیگر می‌رفتند و به‌ویژه در گاهنبارها و مراسم دینی شرکت می‌جستند.

شرح تلخی که در کتاب فردوس‌المرشدیه از ارتباط تند و خشن شیخ ابواسحق کازرونی با خویشان‌اندان آتش‌پرست و گبرش می‌خوانیم، درحقیقت دوجهی و مبهم است. وی که پدربزرگش زرتشتی بود، خود حاضر نشد از آبی بنوشد که از جویی آورده بودند که خورشید گبر آن را کنده بود (فردوس‌المرشدیه، ص ۹۹-۱۰۰). در عین حال، هنگامی که گبران به سوی او تیر انداختند، وی از خون آنان درگذشت و مقابله به مثل نکرد (فردوس‌المرشدیه، ص ۳۷۹-۳۸۰).

در عین حال در همان کتاب (ص ۱۰۷) آمده است که در پی شایعه قتل شیخ به دست گبران، «هنوز شب نیامده بود که ده هزار مرد مسلمان از رستاق و شاپور و کوهستان در رباط شیخ حاضر شدند. دیلمی (یعنی دیلم مجوسی و خورشید که شحنة کازرون بود) و لشکر وی و رؤسای مجوسی‌ان چون آن لشکر بدیدند بترسیدند و در خانه‌ها پنهان شدند. مسلمانان بررفتند و خانه‌های ایشان بسوزانیدند و خراج از دیار برگرفتند و گبران عاجز شدند و بسیار از ایشان مسلمان شدند. امام ابوجعفر انصاری رحمه‌الله علیه گفت آن روز هفتصد تن از گبران مسلمان شدند، و هم‌چنان مسلمانان گرد ایشان برآمده بودند که ایشان را هلاک کنند که شخصی» خبر به شیخ رساند و با بازگشت وی به کازرون، «مسلمانان چون شیخ را بدیدند خرم گردیدند و دست از گبران برداشتند و احوال با خدمت شیخ بگفتند. شیخ گفت الخیر فیما یقضی الله!».

شیخ ابواسحق که در «سیرت» او «مسطور است که بیست و چهار هزار کس از گبران و آتش‌پرستان و جهودان» به دست او مسلمان شده بودند (فردوس‌المرشدیه، ص ۲۹) و فریاد می‌زد که «دشمن آن گبر و جمله گبران

منم» (فردوس‌المرشدیه، ص ۱۲۰)، خود نمونه درخشان اخلاق و رفتار نیکو بود (فردوس‌المرشدیه، ص ۱۰۷-۱۱۱). در واقع این را تکلیف خویش می‌دانست که دیگران را به کیش اسلام درآورد، اما در هنگامی که ستمی بر کافران هم می‌رفت، اعتراضی نداشت و می‌گفت «الخير فيما يقضى الله». این نوع سکوت که رضایی هم در آن هست و نیز مجازات‌های سبک برای سوء قصد به جان و مال و ناموس نامسلمانان همواره دست اوباش و اراذل را برضد آنان بازگذاشته است و مردم مؤمن صادقانه چنین ظلمی را چندان سنگین نیافته‌اند. نمونه آن را در شعر سعدی بزرگ می‌خوانیم که در کتاب‌های مدرسی هم آمده است:

ای کریمی که از خزانه غیب	گیر و ترسا وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم	تو که با دشمنان نظرداری

نکته در این است که نه تنها این گونه برداشت‌ها و به‌ویژه کم بودن میزان دیه برای اهل ذمه، در مورد زرتشتیان امنیت آنان را همواره به خطر انداخته است، بلکه به رغم قوانین درست اسلامی، با پرداخت جزیه قانونی هم باز دست تعدی ستمگران در زورگویی بر آنان بازمانده است (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۵۴۶-۵۴۸) در عین حال، ادب فارسی، افزون بر شاهنامه، در داستان‌هایی چون ویس و رامین و سمک عیار و خسرو و شیرین و همای و همایون، گذشته ایران را چونان خاطره‌ای دور گرامی می‌دارد. این خاطره پرحرمت، با زرتشتیان در پیوند است و نیز نه تنها فرهنگ فارسی، به هر تعبیر و هر استعاره که باشد، «پیر مغان» را «بزرگ مغان، پیشوای دین زرتشتی؛ رهبان دیر؛ ریش سفید میکده، پیر می‌فروش؛ رند؛ پیر طریقت در تصوف»، معنی می‌کند، بلکه این اصطلاحات به هر تقدیر، در شعر فارسی به کار می‌رود و نوعی برداشت و ایستار توأم با ملاطفت و بردباری و حتی غمیادی از گذشته‌های دور را نسبت به جامعه زرتشتی باز می‌نماید:

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلابی به شیخ و شاب زده
سلام کردم و با من به روی خندان گفت
که ای خمارکش مفلس شراب زده
که کرد این که تو کردی به ضعف همت و رای
ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده

حافظ

نظیری از برای همین ایستار را در کتاب طنزآلود رستم/التواریخ، از قول کریم خان زند می خوانیم (۱۳۴۸، ص ۳۲۴): «ما با یک منجم صاحب حکم گبری آشنا شدیم، جاماسب نامه را از برای ما تمام خواند و ما همه را به خاطر داریم». این منجم به احتمال قریب به یقین ملاکاوس از پارسیان هند بوده است که از سفر و اقامت وی در نزد خان زند خبر داریم و همو به تخفیف جزیه ناحق زرتشتیان کرمان کمک کرده است (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۵۴۴-۵۴۸). همین مهربانی و حرمت را زرتشتیان در زندگانی عادی خود با مسلمانان ایرانی داشته اند و در روابط روزانه همین تساهل و دوستی نزدیک مشاهده می گردد. تهیدستی و فقر زرتشتیان که به رغم زحمت و کار سخت تا قرن گذشته با ایشان بوده است، راست گویی و ایمان و وظیفه شناسی آن ها را نکاسته است. درست کاری و کوشندگی آنان را همواره مورد اطمینان می یابیم. شواهد بسیار در خاطره ها مانده و نیز به نگارش درآمده است (مثلاً بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۷۵) که همسایگان مسلمان خانه و زندگی و دارایی خود را با اعتماد بیشتر به زرتشتیان می سپرده اند و یا ثروتمندان برای کاری چون باغبانی آنان را آسان تر به خدمت می پذیرفته اند. انوشیروان بهمرود نوش را حاکم یزد هنگامی برای باغبانی در باغ های حرم سلطان به تهران فرستاد که ناصرالدین شاه از او بهترین باغبان کاردان و مورد اعتماد را خواسته بود (نقل قول از خانم پریدخت مرادپور).

۳. ارتباط با پارسیان هند و روایات با آمدن اعراب به ایران، گروهی برای حفظ آیین کهن خویش مهاجرت کردند. اخباری از مهاجرت زرتشتیان به چین و نیز شمال هندوستان در دست است. مسعودی در قرن چهارم هجری/دهم میلادی از بودن زرتشتیان و آتشکده‌های متعددی در چین سخن می‌گوید. پسر یزدگرد سوم، موسوم به پیلوسه/ پرویز (پروز؟) برای گرفتن کمک به تخارستان که جزئی از چین بود رفت. امپراتور در سال ۶۶۲ م پرویز را به شاهی شناخت (پورداود، ۱۹۲۶، ص ۹). وی و فرزندش توفیقی نیافتند و در همان‌جا ماندند. در سال ۷۵۰ م/۱۳۹ ق در اوایل خلافت عباسیان دسته‌ای دیگر به چین به مهاجرت پرداختند. از ایشان و نیز از زرتشتیانی که به شمال هندوستان رفتند، اثری برجای نمانده است (پورداود، ۱۹۲۶، ص ۹). عیسویان ایرانی نیز به سوی هندوستان به مهاجرت دست زدند (پورداود، ۱۹۲۶، ص ۱۰).

پیش از آمدن اسلام نیز ایرانیان، به‌ویژه روحانیان زرتشتی و نیز بازرگانان به سرزمین مهاجرپذیر هندوستان رفته بوده‌اند. مغان زرتشتی به هندوستان رفت‌وآمد می‌کردند و پیروانی در آن‌جا داشته‌اند. سفر ایشان به‌ویژه در زمان امپراتوری آشوکا بوده است (ارشاد، ۱۳۷۹، ص ۱۴۵). به‌نظر می‌رسد که انگاره مهاجرت به هندوستان از پیش در ضمیر ایرانیان نقش بسته بوده است. پژوهش درباره مهاجرت زرتشتیان ایران پس از اسلام نشان می‌دهد که زمان این مهاجرت ظاهراً در نیمه دوم سده هشتم میلادی باید باشد. این مهاجرت از سواحل دریای عمان، به‌ویژه هرمز و میناب صورت گرفته است و پس از مسافرتی سخت در دریای طوفانی، در محلی نزدیک به شهر دیب در هندوستان توقف کرده‌اند (ارشاد، ۱۳۷۹، ص ۱۴۶-۱۴۷). دو داستان درباره مهاجرت زرتشتیان به هندوستان هست: *قصه سنجان و قصه زرتشتیان هندوستان* (پورداود، ۱۹۲۶، ص ۲-۴ و ص ۱۵؛ چرتی، ۱۳۸۱). به نظم کشیده شدن *قصه زرتشتیان هندوستان* به قرن هجدهم میلادی بازمی‌گردد (چرتی،

۱۳۸۱). قصه سنجان را بهمن پسر کیقباد پسر دستور هرمزدیار سنجانا، در سال ۶۹۶ یزدگردی/۱۶۰۰ م در نوساری به نظم کشیده است (پورداد، ۱۹۲۶، ص ۲-۳). گرچه این داستان تفصیل و اجزای بسیار دارد، ولی نکته‌های اصلی آن با گواهی‌های تاریخی اسناد و مدارک دیگر مطابقت می‌کند (پورداد، ۱۹۲۶، ص ۶-۹).

زرتشتیان پس از رسیدن به هندوستان در گجرات ساکن شدند و در طی تاریخ خویش نشیب و فرازهای بسیار دیدند. آنان نخست سرزمینی ناآباد را آباد کردند و سنجان نام نهادند. سنجان نام چهار آبادی در خراسان قدیم است (پورداد، ۱۹۲۶، ص ۸) و مهاجران سازنده سنجان هندوستان از خراسان گریختند. آنان ابتدا به کوهستان‌های خراسان رفتند؛ سپس به هرمز و از آن راه با دشواری بسیار به هندوستان رسیدند (پورداد، ۱۹۲۶، ص ۴-۵). در طی چندین سده تلاش، آتش مقدس را به نام ایرانشاه در آتشکده اوداوه نشانند. اینان بعداً به رونق اقتصادی و توانگری رسیدند و قدرت یافتند. آن‌گاه با سخاوت و دلسوزی هم‌کیشان خویش در ایران را یاری دادند و در شناساندن آثار فرهنگی ایران باستان به جهان نقشی بنیادین ایفا کردند.

نریوسنگ (Naryōsang)، پسر دهاول (Dhaval)، دستور معروف از پارسیان هند است که در اواخر قرن یازدهم یا دوازدهم میلادی (پنجم یا ششم هجری) می‌زیسته است.^۱ وی مشهورترین مترجم متون مقدس ایرانی به زبان سانسکریت است و ترجمه سانسکریت از یسنا و خرده اوستا را از او می‌دانند (پورداد، ۱۳۱۰: خرده اوستا، ص ۱۷۹-۱۸۰). نریوسنگ تحریرهای مهمی از آثار پهلوی به پازند دارد (تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۱۱۹ و ۱۹۹). چند خانواده بزرگ از موبدان هندوستان، از آن جمله خاندان سنجانا، نسب خود

۱. این نام اصلاً به معنای «دانش نرانه و نیرومند» است و بر ایزدی اطلاق می‌گردد که نماد پیامبری و پیک هرمزد است. نام فارسی «نرسی» از آن می‌آید.

را به نریوسنگ می‌رسانند (پوردادود، ۱۹۲۶، ص ۱۴-۱۵).

مجموعه‌ای به زبان فارسی زرتشتی در دست است که به نام *روایات فارسی شهرت دارد* (پوردادود، ۱۳۵۷: ویسپرد، ص ۱۶۲). دانشمند پارسی، حیوانجی جمشیدجی مودی را عقیده بر این است که واژه «روایت» در این اصطلاح، که نیز در نام‌گذاری چند متن پهلوی به کار می‌رود، باید مرکب از «روا» به معنای «جایز، مجاز» در زبان فارسی و پسوند «یت» عربی باشد؛ مجموعاً به معنای آنچه «مجاز و جایز و مشروع» است (پوردادود، ۱۳۵۷: ویسپرد، ص ۱۶۶). مجموعه بزرگی که به نام *روایات داراب هرمزیار شهرت دارد*، در قرن هفدهم میلادی/یازدهم هجری به دستگیری دستور هرمزدیار فرامرز و پسرش دستور داراب گردآوری شد و در دو مجلد بزرگ به کوشش هیرید مانکجی اونوالا (Unvala)، با دیباچه‌ای از حیوانجی مودی (Modi) (بمبئی، ۱۹۲۲) به چاپ رسید و هیرید بهمن‌جی نوشروانجی دابار آن را ده سال بعد به انگلیسی انتشار داد (پوردادود، ۱۳۵۷: ویسپرد، ص ۱۶۷).

روایات داراب هرمزیار مجموعه پرسش‌های دینی پارسیان هند و پاسخ موبدان ایرانی است که در طی نزدیک به سیصد سال رد و بدل شده است. آغاز آن به سال ۸۴۷ یزدگردی/۱۴۷۸ م/۸۸۳ ق و انجام آن سال ۱۱۴۲ یزدگردی/۱۷۷۳ م/۱۱۸۷ ق است. این دوران از روزگار سلطان حسین میرزا از شهریاران گورکانی تیموری را تا روزگار کریم‌خان زند در برمی‌گیرد (پوردادود، ۱۳۵۷: ویسپرد، ص ۱۶۳). این پرسش‌ها و پاسخ‌ها با نام پیکه مشهور شده است که از هند به ایران گسیل می‌شد و نامه و پیام می‌آورد و سپس پاسخ را می‌گرفت و باز می‌گشت؛ مانند روایت *نریمان هوشنگ*، روایت *کاوس کامدین*، روایت *کاوس ماهیار*، روایت *بهمن اسفندیار* و جز این‌ها. گاهی هم این روایات به نام کسی خوانده شده است که فرستنده پرسش است (پوردادود، ۱۳۵۷: ویسپرد، ص ۱۶۳).

نخستین فرستاده نریمان هوشنگ از شهر بروج ایالت گجرات بود. وی

یک سال در یزد ماند و زبان فارسی را از کسی به نام جاماسپ شهریار آموخت و پاسخ نامه در سال ۸۴۷ یزدگردی به قلم شاپور پسر جاماسپ شهریار بخت آفرین نوشته شده و خطاب است به بهرام شاه چنگاشاه که از سران و بزرگان پارسیان در نوساری بود (پورداد، ۱۳۵۷: ویسپرد، ص ۱۶۳). زرتشتیان ایران به پایمردی این نخستین پیک، از بودن گروه هم‌کیشان خود در سرزمین هندوستان آگاه شدند و در شگفت ماندند. گویا نمی‌دانستند که در آن خطه هم‌کیش زرتشتی پیروانی دارد (پورداد، ۱۳۵۷: ویسپرد، ص ۱۶۴). این داد و ستد در سراسر خطه‌های زرتشتی‌نشین ایران و هند ادامه یافت و گنجینه غنی و پر برکت روایات فارسی را فراهم آورد.

زرتشتیان ایران تقاضا کردند که دو تن از موبدان هندوستان برای آموختن پهلوی به ایران بیایند تا بتوانند کتاب‌های دینی و گزارش‌های اوستا را به آن زبان بخوانند. در ایران فقط چند تن از عهده‌خواندن خط پهلوی و فهمیدن مطالب آن برمی‌آمدند و چون به کارهای دینی اشتغال داشتند، نمی‌توانستند برای آموزانیدن زبان پهلوی به هم‌کیشان خود به آن سرزمین گسیل شوند (پورداد، ۱۳۵۷: ویسپرد، ص ۱۶۴-۱۶۵). این رفت و آمدها هم‌چنان ادامه پیدا کرد؛ چه به شکل سفر به ایران و هند و چه به شکل مهاجرت ایرانیان به هندوستان. از جمله خانواده‌های مهاجر زرتشتی به هندوستان نیاکان مانکجی لیمجی‌هاتریا بودند که در اوایل زمان صفویه از ایران به هندوستان رفتند. هم‌چنین از سفر ملاکاوس از هندوستان به دربار کریم‌خان زند سخن رفت که حضور او در ملازمت کریم‌خان و پایمردیش در رسیدن شکایت زرتشتیان به دست خان زند از نخستین یآوری‌هایی بود که زرتشتیان هند نسبت به هم‌کیشان خویش در ایران ارزانی داشتند.



۷. یک زن زرتشتی از روزگاران گذشته

فصل چهارم

دورهٔ معاصر

دانش دینی و آگاهی‌های مندرج در نسخه‌های خطی گنجینهٔ شگرفی است که خاندان‌های موبدان آنها را در طی قرون متوالی نگاهداری کردند. در پایان قرن یازدهم هجری، علم و اطلاع موبدان و روحانیان زرتشتی دربارهٔ این آثار کاستی گرفته بود. دانش آنان در پی نسخه‌های خطی گرانبها به هندوستان رفت و سپس به دست پژوهندگان اروپایی رسید و بر بنیاد آن تحقیقات، دین زرتشتی از سر نو بازشناخته شد. پارسیان هند به موجب دلبستگی به دین زرتشتی و عشق به ایران، موطن اصلی خویش، کوشیدند تا اصلاحاتی در جامعهٔ زرتشتیان ایران به‌عمل آورند. در پی این تحولات، جامعهٔ زرتشتیان ایران شکلی تازه به خود گرفت و توانست در دورهٔ معاصر و عصر تجدد در خدمات فرهنگی و اجتماعی بیشتری مشارکت جوید و مصدر اقداماتی سودمند گردد.

۱. نسخه‌های خطی امروزه شمار اندکی از دست‌نوشته‌های اوستا و پهلوی و فارسی زرتشتی در ایران باقی مانده است. باید پذیرفت که اولاً آن تعداد از این نسخه‌ها که هم‌اینک در دست سوداگران میراث فرهنگی ما است، بسیار بیش از شمار آنهایی است که مراکز فرهنگی کشور در تصرف

دارندشان و از آنها مراقبت و حمایت می‌کنند؛ ثانیاً هنوز هم می‌شود انتظار داشت که در زیرزمین‌های تودرتوی خانه‌های یزد و کرمان و یا در کُنج صندوقی آهنین، دور از دسترس موریانه و موش و سوسک و دیگر خُرْفَسْتَران اهریمنی، از جمله سوداگرانِ دزدِ کتاب‌های عتیقه، یادگاری از آن دوران قدیمی و تلاش دشوار و سرسختانه فضلالی کهن‌سال این دیار، گنجی ناشناخته برجای مانده باشد.

دربارهٔ این اکتشاف نیاز به چیزی بسیار ارزان و بسیار ساده و بسیار کمیاب هست و آن دادن آگاهی و علم و اطلاع است پیرامون ارزش این کتاب‌هایی که دارندگان آن قادر به خواندنشان نیستند. این ناآگاهی که تاکنون فاجعه آفریده و بسا آثار بی‌بها و گران‌قدر را به آب‌های دریا و تنورهای آتش سپرده است، هنوز هم متأسفانه به قوت خود برجای است و عمل می‌کند. قضیه چندان داغ است که نه تنها آن را در خود خانه‌ها و کتابخانه‌ها در ایران و هندوستان واقعاً به چشم می‌شود دید، بلکه حتی در مؤسسه شرق‌شناسی کاما، در سال ۱۳۸۰ جلسه‌های سخنرانی از سوی سازمان ملل متحد برای دادن آموزش در این‌باره برگزار شده است. در ایران هم اخبارِ دردباری مرتباً می‌رسد و البته فاجعه این است که این خبرها همیشه پس از وقوع حادثه به دست مسئولان می‌افتد.

این‌گونه اخبار و ناشناختن و نادانستن ارزش دست‌نوشته‌ها رفتاری نامسئولانه است نسبت به زحمت طاقت‌فرسایی که مردمی شریف و فاضل و گمنام بر خود روا داشته‌اند تا میراث عظیم فرهنگی ملت ایران را که متعلق به همهٔ جهانیان هم هست، زنده نگاه دارند. از روی شواهد شناخته، چنین پیدا است که پس از قرن سوم و چهارم هجری بخش اصلی همت و کوشندگی مصروف بوده است بر حفظ میراث گذشتگان و نسخه‌برداری و رونویسی کردن از دست‌نوشته‌های قدیمی و کهنه‌کتاب‌ها. این مجاهدت که ارزندگیِ وافر دارد، در این روزگار دراز اغلب جای نوشتن و خلق آثار تازه

را گرفته است. نادر هستند کتاب‌هایی چون دست‌نویس م. / او ۲۹ که گرچه منحصر به فقط برخی از قطعه‌های آن باشد، تحریری تازه از متون کهن است به خط و زبان پهلوی. نوشته‌هایی چون روایات فارسی، فقط به زبان فارسی نگارش یافته است و نه پهلوی.

به خط اوستایی درآوردن متن پهلوی، یعنی تحریر پازند برای آثار پهلوی و سپس برگردان متن اوستایی به خط فارسی در شمار همین رونویسی کردن و بازنویسی است. دستور جاماسپ ولایتی از نخستین کسانی است که در حدود ۱۰۹۲ یزدگردی، به خواهش موبد بهمن جی، پسر رستم جی، در بمبئی و لابد بنابر میل زرتشتیان هندوستان، دست به برگردان متن اوستایی به خط فارسی زد و برایش کاری دشوار بود. حال آن‌که می‌دانیم تا بیش از یک قرن بعد، در ایران هنوز نسخه‌برداری از کتاب‌های کهن اوستایی انجام می‌گرفته و دست‌نوشته‌ای به خط بهروز ابن اسکندر ابن گشتاسب بهمن فرامرز اسفندیار به تاریخ ۱۲۲۶ یزدگردی مطابق ۱۲۷۳ ق (ص ۲۳۶ دست‌نویس) برجای است و این دست‌نویس به خاندان ارباب جمشید سروشیان تعلق دارد. نیز لابد چون خواندن دین‌دبیره برای موبدان هنوز آسان بوده است، حتی در سال ۱۲۶۲ یزدگردی (۱۸۹۳ م) در بمبئی نسخه‌ای از یسنا و ویسپرد به خط اوستایی، به اهتمام دستور نامدار ابن دستور شهریار و دستور رستم ابن موبد خسرو مهربان ایرانی‌نژاد به چاپ رسیده است.

پدیده‌های جدید صنعت چاپ و بررسی علمی این متون منتج به رسیدن دستاورد این رنج‌های دیرنده به دست کسانی جز موبدان شد و آن‌گاه مسأله به شکلی دیگر طرح گشت: در سال ۱۲۷۰ یزدگردی، در کتاب خرده اوستای چاپ موبد رستم رشید و آموزنده ابن شیرمرد، به خط فارسی، برگردان زند بهمن یسن به خط فارسی چاپ شده است (ص ۴۶۷-۴۹۵). در دیباچه کتاب اخیر از نیت برای انتقال دانش جدید درباره کتاب‌های

زرتشتی به زبان فارسی سخن رفته است. نیز بخشی از اوستا با ترجمه دستور تیرانداز (چاپ دوم: ۱۲۶۵ یزدگردی/۱۳۱۳ ق) انتشار یافت و ترجمه‌های شادروان استاد ماستر خدابخش از اوستا و متون پهلوی متأسفانه دستخوش تطاؤل و ستم روزگار و ابنای آن شد و بر باد رفت.

تا رسیدن به دوران جدید، به همت و با تلاش و کوشندگی موبدان یزد و کرمان و یارمندی جماعت زرتشتی که گرچه از دیرباز تحت فشار و در سختی می‌زیسته‌اند، به حمایت برخاستند، نسخه‌های موجود اوستا و پهلوی بارها و بارها استنساخ و رونویسی شده و برجا مانده است. نسخه‌هایی به هندوستان رفت و به دست پارسیان هند یا مستشرقان اروپایی رسید، یا چاپ شد و در کتابخانه‌های محفوظ باقی ماند و یا هنوز با خطر اضمحلال دست و پنجه نرم می‌کند. دانشمندان پارسی از روی برخی از آنها نسخه‌هایی تازه بازنویسی کردند. در ایران تا اواخر سده نوزدهم مسیحی هنوز سخت بیم آن بود که این نسخه‌ها عمداً معدوم گردد (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۵). اگر باشند کسانی که خرده‌گیری نمایند که چرا بخش عمده آثار کتبی ایران باستان نابوده شده و فقط اندکی از آن انبوه بازمانده است، باید به یاد آورند که مسامحه از موبدان زحمتکش و جانفشان فاضل نبوده است، بلکه شرایط دشوار زمانه چنین کرده است (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۵).

برخی از این نسخه‌های موجود کنونی، که در کتابخانه‌های هندوستان و اروپا یا در خانه‌ها و مجموعه‌های شخصی هستند، در هند کتابت شده‌اند. در هندوستان از همان آغاز مراوده با ایران در دوران نگارش روایات فارسی، کتاب‌هایی به خط و زبان اوستایی و پهلوی وجود داشته است (روایات داراب هرمزیار، ج ۲، ص ۳۹۴ و ۳۹۵) که قادر به قرائت و فهمیدن آنها نبوده‌اند. در این باره موبدان ایرانی به یاری آنان برخاسته‌اند. به‌ویژه نسخه‌های خویش و یا رونویسی از آنها را برای استفاده به هندوستان

فرستادند. در میان این نسخه‌هایی که فرستاده می‌شد، حتی *ارداویرافنامه* مصور هم بوده است (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۶۰ و *روایات داراب هرمزیار*، ج ۲، ص ۴۵۹). هم‌چنین ترجمه‌هایی از متون کهن به خط و زبان فارسی برای فرستادن انجام گرفته است (*روایات داراب هرمزیار*، ج ۲، ص ۹۶ و جز آن).

از موبدی که خود را «بنده دین، هیرید هوشنگ سیاوخش شهریار بخت‌آفرید شهریار» می‌خواند و نام او و خویشاوندانش در *روایات داراب هرمزیار* آمده است (ج ۲، ص ۳۷۱ و ۳۷۲، ص ۳۹۶ و ۳۹۷)، با تاریخ ۸۴۷ یزدگردی و هم‌چنین از «شاپور جاماسپ شهریار بخت‌آفرین شهریار بهرام نوشیروان» خبر داریم.

این هر دو از کاتبان نوشته‌هایی هستند که به هندوستان فرستاده شده‌است. شاپور می‌نویسد که «این» را از دفتر رستم شهریار و شادروانانی دیگر رونویسی کرده است (*روایات داراب هرمزیار*، ج ۲، ص ۳۷۲) و نام دستور رستم شهریار در صفحه ۳۹۶ همین کتاب آمده، که احتمالاً نام همین صاحب کتاب است. این‌گونه دقت به‌ویژه در آغازنوشت دست‌نویس د ۹۰ دیده می‌شود که اصلاً تألیف هوشنگ سیاوخش است. نکته مهم در این بُن‌نوشت، اطلاعی است که وی از چگونگی گردآوری نسخه‌های دیگر و بازنویسی آنها به‌دست می‌دهد. دستور هوشنگ سیاوخش از چندین نسخه کهنه برای نگارش و کتابت یسنا و زند آن با یآوری و راهنمایی ایزدان، بهره گرفته بوده است.

وی که نامش در ردیف قدیمی‌ترین پاسخ‌دهندگان به پرسش‌های روایات فارسی آمده است، آن نسخه اوستا را برای خود و فرزنداناش نوشته و این را در بُن‌نوشت کتاب ضبط کرده است. هم‌چنین نوشته‌هایی که برای هندوستان کتابت کرده است، تاریخ و توضیح دارد (مثلاً *روایات داراب هرمزیار*، ج ۲، ص ۳۶۸). دیگران گاهی این مایه دقت و علاقه را در ضبط نام و تاریخ نگارش خود

نداشته‌اند و یا دست زمانه و عللی نظیر ناپیدا و خلط گشتن نام کاتبان در طی چندین بار رونویسی شدن کتاب و ناممکن بودن تشخیص آنها از یکدیگر موجب حذف نام بوده است. گاهی به دلیل آن که فرسایش کتاب در برگ‌های آغازین و پایانی بیشتر است، رسم دیگری هم پدید آمده بوده است و آن آوردن نام کاتب در میان کتاب‌های اوستا است. این شیوه در چند نسخهٔ اصیل ایرانی دیده می‌شود، مثل *وندیداد*، *اتابک* و *وندیداد* به خط فریدون مرزبان (مزداپور، ۱۳۸۱). کاتبان به ارج کار خویش و نام‌آجور بودن آن واقف بوده‌اند (*روایات داراب هرمزدار، ج ۲، ص ۴۲۲*):

ندانی اگر قدر این را بجان تو خود رو پیرس از نویسندگان
که دانند ایشان ورا نیک ارز بهای یکی نسخه یک شهر و مرز

دستور هوشنگ سیاوش ضمن آن‌که تهدید کرده است که هر که نام او را از کتاب بسترَد و پاک کند، پاسخ‌گو خواهد بود در سر پل چینود؛ چیزی را خواسته است برتر از نام و آوازه: وی که نام صاحبان دست‌نویس‌های اصلی و کهنه‌کتاب‌ها را عادتاً ذکر می‌کند، طمع دارد که «... نوشتم که [چون] خوانند یا آموزند یا بچین (= رونویسی) ازش کنند این بنده را به نیکنامی یاد کنند و در هر نیکی که‌شان همی رود مرا نیز همبهر (= دارای بهره و سهم مشترک) کنند تا‌شان آفرین‌کردارتر (= بیشتر آفرین‌کننده) باشم...»^۱ وی و هم‌چنین دستور شاپور جاماسپ، هر دو در پایان کار، هدف نهایی از کتابت را می‌آورند: «شاد آن تن کِش ورزید روان خویش» (*روایات داراب هرمزدار، ج ۲، ص ۳۷۱ و ۳۷۲*)؛ و «ورزیدن»، یعنی «پروردن و رشد و نمو دادن؛ رستگار کردن».

به بیان دیگر، بنیان و هدفی دینی و ایمانی در کار کتابت بوده است: «خدایش بیامرزاد که بر خواناد و کار فرمایاد و ما را به نیک‌نامی یاد کناد!» (*روایات داراب هرمزدار، ج ۲، ص ۳۷۲*). این درود را باید به انکتیل دوبرون

۱. واژه‌ها با کمی جرح و تعدیل بازنویسی شده‌اند.

(Anquetil Duperron) و مستشرقان دیگری فرستاد که در پی او به کار ایران‌شناسی روی آوردند؛ زیرا از آن پس بود که ایرانیان نیز زبان پهلوی و سپس اوستا را از یاد بردند و همه نسخه‌های قدیمی و علم و اطلاع دینی در معرض خطر فراموشی تام افتاد. در این اثنا شد که بزرگانی بیگانه و جوینده علم و دانش قد برافراشتند و با چشمی روشن و قلبی آزاد از هرگونه انتظار دریافت پاداش، فقط و فقط به سودای دانستن و با شرافت علمی، به پژوهش در این عرصه پرداختند. از آن پس باز هم نسخه‌های اوستا و پهلوی به سوی هندوستان و از آن‌جا به اروپا بیشتر روانه شد.

نام کسانی چون موبد خدابخش فرود آبادان (ماهیار نوایی: پیشگفتار بندهش ایرانی، ص ۲) را در این دومین دور سفر نسخه‌های خطی از ایران بازمی‌یابیم. هم‌چنین نام موبدانی که در هندوستان به کار گردآوری این دست‌نویس‌ها و بررسی آنها پرداخته‌اند، فهرست بلندی را می‌سازد؛ مانند تهمورس دینشاه انکلساریا که چندان غنی هم نبود، ولی به گردآوری و خرید نسخه‌ها می‌پرداخت. دست‌نوشته‌های ملکی وی با نشانه TD مشخص و اصل آنها اینک در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است. بزرگانی مانند شادروان استاد یحیی ماهیارنوایی در ایران به چاپ این نسخه‌های خطی علاقه می‌ورزیدند و از هر فرصتی برای دست زدن به اقدام سود می‌جستند. همه دعای خیر دستور هوشنگ سیاوخش و دستور شاپور جاماسپ و دیگر کاتبان بدرقه نام نیکشان باد!

۲. ارتباط با هند و انکتیل دوپرون یکی از موبدانی که پیش از رفتن انکتیل دوپرون به هندوستان و انتشار کتاب *زند اوستای* او به زبان فرانسه در اروپا، کتاب‌های خود را از ایران به هند برد و در آن‌جا گذاشت، دستور جاماسپ ولایتی بود. وی بهرام یشت را از خط اوستایی به خط فارسی درآورد (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۴۳۱) و هنگام مراجعت به ایران، گذشته از

بهرام یشت به خط اوستایی و فارسی، یک نسخه *وندیداد* درست با تفسیر پهلوی آن، یک کتاب یسنا و ویسپرد، و یک ترجمه و جرکرد دینی و نیرنگستان را در هندوستان به جای گذاشت. ترجمه این دو کتاب اخیر به فارسی است و با جملات زند مخلوط است و در چگونگی مراسم دینی است (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۴۲۹-۴۳۰).

دستور جاماسب در یک نسخه اوستایی به خط خویش که به نشانی M50 در کتابخانه دولتی مونیخ محفوظ است، خود را جاماسب، پسر دستور حکیم فرزند دستور اردشیر می خواند و تاریخ ورود خود را به بمبئی ۱۰۹۱ یزدگردی می نویسد. وی گرچه آرزوی دیدار موبد بزرگوار، رستم جی ابن مانکجی داشت و با درگذشت او به دیدارش نایل نیامد، از مهربانی و مهمان نوازی دیگران برخوردار گشت. از بمبئی به بندر سورت و باز از راه بمبئی در سال ۱۰۹۳ یزدگردی عازم ایران شد (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۴۳۰-۴۳۱).

انکتیل دوپرون درباره او می نگارد: «تقریباً ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم به جاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنجم دو فرقه شده بودند ابراز مساعی نمود... در تعلیم چند نفر موبد بکوشید. موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروج انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت و زند و پهلوی به ایشان بیاموخت...» (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۴۲۸-۴۲۹). این «موبد دیگر» به احتمال قوی می باید دستور فریدون پسر دستور کامدین باشد و جاماسب از نوساری، دستور جاماسب آسا است و اولین آنان «دستور داراب پور هیربد کومانا دارا دارو»، استاد مشهور انکتیل دوپرون. به همین مناسبت باید به خواهش خود او در پایان نوشتن نسخه بهرام یشت به خط خودش، مورخ ۱۰۹۳ یزدگردی، بر او درود فرستیم: «... هر که خواناد ایاف آموزاد ایاف پڑین (= نسخه دیگر) کناد

این دین‌بنده را به نیکنامی و اشوروانی یاد کناد...» (Dhabhar, 1925, p. 87). زیرا که به دنبال اقدام فرهنگی و خیرخواهانه دستور جاماسپ ولایتی، از آن پس بسا کسان به خواندن و آموختن و پژوهیدن این آثار کهن بسیار کوشیده‌اند.

هنگامی که دستور داراب و نیز دستور کاوس سرانجام با گفت‌وگوی بسیار حاضر شدند اوستا و پهلوی را به انکتیل دوپرون بیاموزند، زمانی بود که موبدان هرگز حاضر نمی‌شدند کتاب‌های مقدس را حتی به بهدینان هم نشان دهند. کوشش انکتیل دوپرون و مساعدت بخت این فرصت گذشتنی و نادر را پدید آورد و وی توانست راهی تازه پیش‌پای پژوهندگان بگشاید. و جهانی تازه بسازد برای نظاره و ادامه حیات آنچه را که بهدینان دیر زمانی در حفظ آن کوشیده بودند. انکتیل دوپرون روزی را که در آن توانست تحصیل خود را نزد استادانش آغاز کند، با شور و هیجان در دفتر خاطراتش ثبت کرده است: «روز ۱۴ مارس ۱۷۵۹ برابر با ششم مهر ۱۱۲۸ یزدگردی و ۱۱۷۲ هجری قمری». در این روز، این مرد شگفت، وارسته و مشتاق و بی‌اعتنا به همه چیز جز راهی که برگزیده بود، با شوقی غریب کاری شگرف و ناشناخته را آغاز کرد و به ثمر رسانید. وجود وی موهبت غریبی برای جامعه زرتشتی بود، زیرا هم‌چنان که اسناد مانوی از قعر شن‌های بیابان تورفان سربرآوردند و از ناشناختگی به درآمدند، به همان سان نیز در حقیقت، دانش و علم موبدان از سر نو بازشناسی و معرفی شد.

انکتیل دوپرون (پاریس، ۱۷۳۱-۱۸۰۵) در خانواده متوسطی به دنیا آمد و تحصیل دانش برایش سهل نبود. وی در فرانسه زبان عبری آموخت و در ۱۷۵۴ نسخه‌ای از *وندیداد* ساده را که در آکسفورد به‌صورت سنگی چاپ شده بود، دید. مشتاق کشف این راز و نیز سردرآوردن از کتاب‌های سانسکریت در کتابخانه سلطنتی پاریس گشت. به شوق اخیر بود که هند را بر کرمان ترجیح داد و در ۲۴ فوریه ۱۷۵۵ با کشتی روانه بندر پوندیشری در مشرق هند شد. وی با بیماری و مشقت و فقر سخت روبه‌رو بود؛ در

پوندیشری فارسی آموخت و سپس با دشواری سرانجام خود را به سورت رساند. در سراسر مدتی که به فراگرفتن متون مقدس و نسخه‌برداری آنها پرداخت، با فقر مطلق می‌ساخت و چنان قرضی بالا آورده بود که اگر اتفاقاً دلالی هلندی از او دستگیری نکرده بود، چیزی برای خوردن نداشت. در راه بازگشت به وطن باز هم دچار بیماری و گرفتاری شد و در ۱۴ مارس ۱۷۶۲، تهیدست‌تر و فقیرتر از آغاز سفرش به پاریس رسید (رجب‌نیا، ۱۳۵۱، ص ۴-۱۱).

انکتیل دوپرون به محض بازگشت، کتاب‌هایی را که با خود آورده بود (رجب‌نیا، ۱۳۵۱، ص ۱۴-۱۷) به کتابخانه سلطنتی تحویل داد (رجب‌نیا، ۱۳۵۱، ص ۱۱) و سپس به کار تحقیق و مقاله‌نویسی و ترجمه و ایراد خطابه پرداخت. در آغاز از هر سو به او حمله شد. ولتر او را ناسزا گفت و ویلیام جونز جوان انگلیسی در مقاله‌ای که در نوامبر ۱۷۷۱ در روزنامه‌ای فرانسوی نوشت به انکتیل توهین کرد (رجب‌نیا، ۱۳۵۱، ص ۱۲). ویلیام جونز همان کسی است که بعداً اصطلاح زبان‌های هندواروپایی را وضع کرد و هنگامی که انجمن آسیایی بنگال را بنیاد نهاد، انکتیل دوپرون به او تبریک گفت.

انگلیسی‌ها مدعی بودند که انکتیل زمینه تحقیق و پژوهش در آیین زرتشت را از ایشان ربوده است. یکی از استادان آکسفورد به نام توماس هاید (Thomas Hyde) که عربی و فارسی می‌دانست، براساس کتاب‌هایی که به این دو زبان بود، در ۱۷۰۰ م کتابی درباره آیین زرتشت نوشته بود. انکتیل دوپرون از همین کتاب متأثر شده و در پی شناخت زرتشت و آیین وی برخاسته بود. زرتشت را در اروپا، از این پیش، از ساحران کلده و استاد فیثاغورس و افلاطون و یا شاگرد انبیای بنی‌اسرائیل و یهودی‌زاده می‌پنداشتند و او را ابراهیم زرتشت می‌خواندند (رجب‌نیا، ۱۳۵۱، ص ۳).

انکتیل دوپرون در ۱۷۶۷ در انستیتوی زبان فرانسه مقاله‌ای درباره آیین زرتشتی خواند و به عضویت آن سرافراز گشت. در ۱۷۷۱، شاهکار

خویش، زند/اوستا (Zend Avista) را انتشار داد (رجب‌نیا، ۱۳۵۱، ص ۱۲-۱۳). در انقلاب کبیر فرانسه، در اوت ۱۷۹۵، خواستند برایش مستمری برقرار کنند، ولی نپذیرفت. در فقر کامل و آزاده زیست و جز دانش و درویشی راهی نگزید. پس از درگذشتش، ناشر آثارش، تیلارد، در مطبوعات فرانسه نوشت که در انگلستان حاضر بودند آثار او را به سی‌هزار لیره بخرند و در آن‌جا چاپ کنند و او نپذیرفته است. از کلمات او است که «چشم به راه حق‌شناسی نباشید تا با نمک‌ناشناس سر و کارتان نیفتد!»

پس از انکتیل دوپرون بود که توجه همگانی برای آموختن و پژوهش در فرهنگ و دین زرتشتی جلب شد و مطالعات جدید در شناخت ایران کهن آغاز گشت. در این هنگام بود که مجاهده و جانفشانی موبدانی به بار نشست که نسل اندر نسل در نگاهداری و پاسداری آثار کهن نیاکانی رنج برده بودند.

۳. ارتباط با هندوستان و لغو جزیه در پرداخت جزیه، زرتشتیان به‌ویژه

با مشکلاتی روبه‌رو بودند که حاکمان و زورگویان محلی آن را برای گرفتن باج بر این مردم بی‌دفاع روا می‌داشتند. نمونه آن در زمان کریم‌خان زند ضبط شده است. هنگام حمله محمود غلزایی به ایران، وی از قندهار به سمت کرمان آمد. زرتشتیان در گبرمحله و بیرون استحکامات شهر می‌بایست به سر می‌بردند، لذا بی‌دفاع قتل عام شدند. بقیه‌السیف، در حدود یک دهم، جان به در بردند و با حال پریشان به درون حصار شهر پناه جستند. اما جزیه و مالیات سرانه قبلی ثابت ماند و میان افراد زنده و تهیدست و نادار تقسیم شد. این طرز پرداخت جزیه تا عهد کریم‌خان زند ادامه داشت. ستم در این جزیه‌ستانی به حدی بوده است که ضرب‌المثلی در زبان دری زرتشتی می‌گوید که «فلانی مثل افشار است»، یعنی بی‌نهایت سلطه‌گر و ستم‌پیشه. در زمان کریم‌خان، که شاه به عدل و داد مشهور بود، دو تن از کرمان به شیراز رهسپار گشتند تا عرض حال به او بدهند. اما یکی

از رجال مانع این دیدار می‌شد و یک سال و نیم آن دو در شیراز سرگردان



۸ ردیف نشسته: ۱. اسفندیار جوانمرد پارسی، ۲. گوهر خداداد بهرام، ۳. رستم اسفندیار جوانمرد، ۴. مروارید رستم خسرو (ممس مروارید)، ۵. دولت خداداد بهرام، ۶. همایون جمشید، ۷. دُخمل رستم خسرویانی، ۸. شیرین خداداد بهرام. ردیف ایستاده: هرمز جمشید (کودک)، خداداد بهرام خسرو (بامس خداداد)

ماندند. سرانجام، ملاکاوس از پارسیان هند، که منجم بود و در حدود سه سال و نیم با پسرش، ملافیروز، در دربار کریم‌خان به‌سر برده است، عریضه ایشان را به شاه تقدیم کرد و خان زند فرمان به رفع تعدی و ظلم گماشتگان حکومتی داد. ارتباط میان زرتشتیان ایران و هند برقرار بود. از ایران مهاجرت‌ها برای یافتن وضع اقتصادی بهتر، گریز از توهین و اجحاف، رهایی از شرایط دشوار داخلی، و نیز تحصیل علم و مشارکت در امور دینی، و گاه هم ازدواج، انجام می‌گرفت. پارسیان هند که به توانگری و رونق و رفاهی رسیده بودند، از

وضع رقت بار هم‌کیشان ایرانی خود خبر داشتند. پس درصدد اقدامی مثبت برآمدند. در سال ۱۸۵۴ میلادی انجمنی به نام **انجمن بهبودی حال زرتشتیان** ایران به ریاست سِر دینشاه پتیت بارونت (Baronet) برپا شد. همین انجمن بود که مانکجی لیمجی هاتریا (Manekji Limji Hateria) را به ایران فرستاد (پورداود، ۱۹۲۶، ص ۲۹). جز آن، دو انجمن دیگر برای خدمات عمومی به ایران وجود داشته است؛ یکی به نام ایران لیگ (Iran League) و دیگری موسوم به انجمن زرتشتیان ایران. به واسطهٔ کوشش انجمن اخیر بود که پشتون مارکار مدارسی تازه در ایران ساخت (پورداود، ۱۹۲۶، ص ۲۶).

مانکجی لیمجی هاتریا (سورت، ۱۸۱۳ میلادی - تهران ۱۸۹۰ م/ ۱۲۵۹ یزدگردی) موفق شد که فرمان لغو جزیه را از ناصرالدین شاه در تاریخ ۱۲۹۹ ق برابر با ۱۸۸۲ م بگیرد (اشیدری، ۱۳۵۵، ص ۴۳۶-۴۳۸؛ شهردان، ۱۳۶۳؛ امینی، ۱۳۸۰، ص ۸-۱۰). این مهم‌ترین اقدام برای بهبود وضع اجتماعی زرتشتیان بود و از آن پس جامعهٔ زرتشتی به‌سوی برابری و تساوی قانونی با دیگر هموطنان خود گام برداشت و موفق شد که در حد توان خویش خدماتی به کشور انجام دهد. فرمان لغو جزیه پس از بیست‌و نه سال تلاش دشوار و شبانه‌روزی به‌دست آمد و در چند مرحله انجام گرفت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۷-۹). با این فرمان دست تعرض و تعدی حکومت محلی و نایبان نیز از جان و ناموس زرتشتیان کوتاه شد. به این مناسبت مانکجی در تهران جشنی بزرگ در تاریخ ۷ صفر ۱۳۰۰ ق در باغ ظهیرالدوله گرفت و نطق مهمی ایراد کرد. در شهرهای یزد و کرمان و کاشان هم زرتشتیان جشن گرفتند.

مانکجی گذشته از کارهایی مثل رواج دادن سسدره‌پوشی برای نوجوانان و تعمیر نیایشگاه‌های زرتشتی و بنیان نهادن صندوق‌های خیریه، اقدام به تشکیل انجمن زرتشتیان کرد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۵). این انجمن‌ها در یزد و کرمان برپا گشتند و گرچه هریک دورانی از فترت را از سر گذرانیدند، از همان زمان تاکنون سمتی رسمی داشته‌اند و مصدر

خدمات‌های گوناگون بوده‌اند. وی خدمات فرهنگی در زمینه آموزش کودکان انجام داد که بعداً مبنای تأسیس مدارس زرتشتی شد. در این مدارس کودکان و نوجوانان زرتشتی و غیرزرتشتی تحصیل می‌کرده‌اند و هنوز برخی از این مدارس در کشور برقرار است.

مانکجی شخصیتی برجسته با استعدادهای ذاتی و علایق دلسوزانه بوده‌است. وی در ماهان کرمان، در سال ۱۲۷۲ ق/ ۱۲۲۵ یزدگردی، لقب **درویش فانی** را از رحمت‌علیشاه، قطب سلسله نعمت‌اللهی، ستاند (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۶۲۴). مانکجی در سفرهای دراز خود، در عراق از محضر فقیه عالی‌قدر شیعه، حاج‌شیخ مرتضی انصاری، دربارهٔ معامله و رفتار جامعهٔ مسلمان با زرتشتیان پرسش کرد و این فقیه هرگونه شکستن حرمت و آزار و اذیت طایفهٔ زرتشتیان را حرام دانست. مانکجی صاحب شور ایران‌دوستی و شوق به آشتی و روشن‌بینی و سعهٔ صدر بود. صاحب **تاریخ کرمان**، در ۱۲۸۶ ق، کتاب خود را برای وی نوشته و این کتاب در مؤسسهٔ شرق‌شناسی کاما محفوظ است (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۶۱۷-۶۱۸).

پس از مانکجی انجمن اکابر پارسیان هند اختیاراتش را به پسرش، هرمزجی، واگذار نمود. وی زود درگذشت و به جایش نمایندگی هند در ایران را کسانی دیگر به عهده گرفتند. یکی از ایشان کیخسرو جی خان صاحب (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۰) بود که به خدمات مانکجی ادامه داد.

۴. مشارکت در خدمات فرهنگی و اجتماعی مانکجی صاحب در سال

۱۲۳۵ یزدگردی تعداد ۳۲ کودک و نوجوان زرتشتی را از کرمان و یزد به تهران آورد و با فراهم کردن وسایل زندگانی، ایشان را در دبستان شبانه‌روزی که بنیاد نهاد، به تحصیل علم واداشت. سپس راهی دیگر گزید و در یزد و کرمان به تأسیس مدرسه همت گماشت (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۶۳۸-۶۳۹). از جمله در قنات غسان کرمان مکتب‌خانه ساخت (شاهرخ،

۱۳۵۵، ص ۴۱؛ امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳ - ۲۲۴). در تلاش‌های بعدی مدرسه‌هایی



۹. جوانمرد شهریار پارسی (مرد نشسته) به همراهی خانواده خود که از یزد به بمبئی مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شده‌اند (عکس در بمبئی در دهه اول قرن چهاردهم هجری برداشته شده است).

پدید آمد و بعداً غیرزرتشتیان هم در این مدارس به تحصیل پرداختند (امینی، ۱۳۸۰، ص ۵). این اقدامات را نمایندگان بعدی انجمن اکابر پارسیان، همچون کیخسرو جی خان صاحب و اردشیر جی ریپورتر، پی گرفتند.

با زیروبم‌هایی چند، کوشندگی در این راستا به بار نشست. چنان‌که در سی‌وپنج سال پس از مرگ مانکجی آماری در دست است که بنابر آن از ۸۱۸ نفر زرتشتی ساکن تهران، ۲۱۱ نفر مرد باسواد و ۳۰ نفر بی‌سواد؛ ۵۴ زن باسواد و ۱۱۶ زن بی‌سواد؛ از پسران ۱۶۵ نفر باسواد و ۶۶ نفر بی‌سواد و از دختران ۸۹ نفر باسواد و ۸۷ نفر بی‌سواد بودند. درصد زنان باسواد در

اواخر دوران قاجاریه در این جا قابل توجه است (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۰). تا سال ۱۲۲۵ یزدگردی/۱۲۳۵ خورشیدی در یزد ۱۱ مدرسه زرتشتی باز شده بوده است (اشیدری، ۱۳۵۵، ص ۲۷۰).

ارباب کیخسرو شاهرخ از سال ۱۲۸۱ خورشیدی، به دنبال تلاش مانکجی و دیگران، ساختن مدارس را از سرگرفت. وی مدارس قدیمی را تعمیر و نوسازی کرد. در کرمان چند مدرسه، از جمله سه باب مدرسه دخترانه را گشود (شاهرخ، ۱۳۵۵، ص ۴۱-۴۲؛ امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۴). در یزد، دبیرستان کیخسروی شهر یزد در ۱۲۵۸ یزدگردی و دبستان



۱۰. ارباب کیخسرو شاهرخ دومین نماینده زرتشتیان در مجلس شورای ملی

پسرانه خدادادی خرمشاه در همین سال، در کرمان دبیرستان ایرانشهر در ۱۲۶۰ خ/ ۱۳۲۴ ق (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۱۲) گشایش یافتند. در تهران دبستان دخترانه ایرج در سال ۱۲۸۳ یزدگردی / ۱۲۹۳ خ (این مدرسه اصلاً در ۱۲۸۷ خ تأسیس و بعداً نیز به نام دبستان گیو در ۱۳۲۷ خ بازگشایی شد) و دبستان جمشیدجم در ۱۲۸۵ یزدگردی (هم‌زمان با دبستان پسرانه ایرانشهر کرمان) و دبیرستان فیروز بهرام در ۱۳۰۲ خ و دبیرستان انوشیروان دادگر در ۱۳۱۵ خ به راه افتادند.

این مدارس نمونه‌هایی انگشت‌شمارند از مدرسه‌هایی که به همت زرتشتیان و در بسیاری از موارد با کمک پارسیان هند دایر گشته‌اند. امروزه بیش از پنجاه مدرسه زرتشتی در سراسر کشور برقرار است و این شماره البته در قیاس با کل مدارس ایران اندک است. اما با رجوع به تاریخ افتتاح آنها می‌شود به‌خوبی ارزش فعالیت فرهنگی زرتشتیان را در کل روند تعلیم و تربیت جدید ایران مشاهده نمود. این مدرسه‌ها در چند دهه اخیر اغلب به دولت واگذار شد، زیرا سرمایه وقفی آنها تکافوی هزینه را نمی‌کرد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۹-۲۷۹). گرچه همواره مدارس زرتشتی که اختصاص به دانش‌آموزان زرتشتی داشته باشند اندک بوده‌اند، در این مدرسه‌ها گروهی از فرهنگیان زرتشتی به‌کار پرداختند که کشور خانم مزدیسنا در دبستان دخترانه شهریاری کرمان و بانو خانم بهزادیان ناظم دبیرستان انوشیروان نامورترین آنان‌اند و نیز در مدارس پسرانه، میرزا سروش لهراسب در یزد و برزو آمیغی در کرمان.

در حاشیه می‌شود به این نکته نیز اشاره کرد که از جمله علایق زرتشتیان، که شخص مانکجی به آن توجه داشت، سره‌نویسی و نوشتن فارسی سره بوده است (مثلاً، امینی، ۱۳۸۰، ص ۶۸-۹۰). البته زمینه برای گرایش به فارسی سره طبعاً در نزد زرتشتیان مورد انتظار است و اسباب آن نیز مهیا. اما باید توجه کرد که چنین گرایشی را در دوران پیش از تجدد در نوشته‌های زرتشتی نمی‌توان یافت. حتی به دنبال چنین گرایشی بود که

شادروان موبد اردشیر آذرگشسب تعدادی از واژه‌های عربی را از نیایش‌های روزانه زرتشتی بیرون ریخت (بررسی دست‌نویس م. و ۲۹، ۱۳۷۸، ص ۸۸-۸۹). امروزه تأثیر این تمایل، که از سوی دیگران هم آغاز شده بود و هم ادامه یافت و البته گاهی نیز افراطی است، به‌صورت زنده شدن بسیاری از واژه‌های اصیل فارسی و ایرانی و به فعالیت افتادن دستگاه واژه‌سازی زبان فارسی دیده می‌شود.

زایشگاه بهمن یزد با سرمایه‌های مهمای پارتی در سال ۱۳۱۵ خ به بهره‌برداری رسید. ارباب بهرام دینیار و چند تن دیگر آمبولانسی برای کمک به بیماران در دهات یزد وقف کردند. این زایشگاه در سال ۱۳۳۳ تعطیل شد و اموالش را در ۱۳۳۵ به زایشگاه شیر و خورشید سپردند (امینی، ۱۳۸۰، ص ۶۱۹). بیمارستان گودرز که زرتشتیان آن را بنیان‌گذاری کرده‌اند، هنوز به کار ادامه می‌دهد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۶۱۹). در تهران نیز بیمارستان و زایشگاه ورجاوند و نیز بیمارستان رئیس بهرامی از بیمارستان‌هایی بودند که زرتشتیان آنها را ساخته بودند و اداره می‌کردند. بیمارستان نامداران نیز از این جمله بود که پس از انقلاب اسلامی نام خود را حفظ کرده است. شادروان سیمین صرفه (پوروشسب) که در یزد مامای درس‌خوانده بود، در سال‌های جنگ دوم جهانی و پس از آن برای بازدید از بیماران با دوچرخه به خانه آنان می‌رفته است.

پزشکان و پرستاران زرتشتی در خدمات پزشکی پیشگام بوده‌اند و در یزد و کرمان و تهران در دوران معاصر برخی از آنان سرشناس بوده‌اند و هستند. از جمله، خدمات پزشکی بی‌نام زرتشتیان را در دو مثال می‌توان دید: شادروان دکتر فریدون ورجاوند از آغاز کار خویش (از دهه سوم قرن) در تهران رسم داشت که به نوشتن شرح حال بیماران پردازد و این امری است که تازه چند سال است در تهران متداول شده است. مورد دیگر خدمات بی‌سروصدا و متواضعانه و کاملاً ناشناخته شادروان دکتر خدامراد مرادپور، پزشک حاذق و پژوهنده هوشمند و توانای زرتشتی

است در طرح برانداختن مالاریا در ایران. کار وی با فروتنی و در سکوت محض انجام گرفته است و جز همکاران نزدیکش هیچ کس از ابعاد مهم و حساس خدمات آن شادروان باخبر نیست.

در دوران مشروطیت زرتشتیان در قیام مشارکت جسته‌اند. آنها از طریق پرداخت وجه نقد و کمک مالی و وارد کردن اسلحه به وسیله بازرگانان زرتشتی (اشیدری، ۱۳۵۵، ص ۲۴۱-۲۴۲) و نیز مساعدت‌های پارسیان هند به ویژه در قیام همکاری داشته‌اند. تجارتخانه‌های جمشیدیان، جهانیان و مهربان پارسیایی با مجاهدان معاضدت ورزیده‌اند. از شهیدان زرتشتی در این مبارزه ارباب پرویز شاه جهان (اشیدری، ۱۳۵۵، ص ۲۴۳) و فریدون خسرو اهرستانی معروف به گل خورشید را می‌شود نام برد. ارباب پرویز در جریان پخش اسلحه شناخته شد و به قتل رسید. فریدون خسرو اهرستانی از مؤسسان انجمن زرتشتیان تهران و رئیس شعبه تجارتخانه جهانیان در تهران بود. وی خبر گرو رفتن جواهرات سلطنتی را در بانک استقراضی روس جهت دریافت پول به دست مستبدان فاش کرد و به مجازات آن کشته شد (اشیدری، ۱۳۵۵، ص ۲۴۶-۲۴۷).

سهم مهمی که زرتشتیان در دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه در اقتصاد کشور داشته‌اند، به تجارتخانه و صرافی ارباب جمشید جمشیدیان (یزد، ۱۲۲۹ خ - تهران ۱۳۱۱ خ) باز می‌گردد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۹۱-۹۸). وی مانند بسیاری از کودکان زرتشتی به اجیری در تجارتخانه‌های تهران گماشته شد و از یازده سالگی کار خود را شروع کرد. وی در جوانی به کار تجارت، صرافی، بانک‌داری و کشاورزی مشغول گشت و در ۱۲۷۷ خ/ ۱۳۱۲ ق با همراهی میرزا دینیار شهریار و اردشیر زارع رسماً تجارتخانه جمشیدیان را با دو شعبه تجاری و ملکی به راه انداخت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۹۲). این تجارتخانه در سراسر کشور رونق بی‌نظیری یافت. از جمله سرمایه‌گذاری‌های ارباب خریدن املاک بزرگی بود که امیرآباد و جمشیدآباد

در تهران جزیی از آنها است. به تحقیق پس از سقوط ساسانیان این اولین باری بود که تاجری زرتشتی به چنین موقعیتی می‌رسید. وی از جانب مظفرالدین شاه به لقب رئیس‌التجار ملقب گشت. ارباب جمشید در نخستین مجلس شورای ملی نماینده زرتشتیان بود (امینی، ۱۳۸۰، ص ۹۳).

در همین اوان تجارتخانه‌های زرتشتی معتبر دیگری هم در کشور فعالیت داشت. اینان با یکدیگر هم به داد و ستد مشغول بودند. این تجارتخانه‌ها با یاری و شور و هیجان ایران‌پرستی پارسیان هند در پی آن بودند که به تأسیس بانک ملی در ایران یاری کنند (شمیم، ۱۳۴۲، ص ۳۷۷). درست در زمانی که پارسیان به جمع‌آوری سرمایه لازم مشغول بودند و درباره این امر در مجلس شورای ملی شور و گفت‌وگو می‌شد، ارباب پرویز زرتشتی در یزد به تحریک صنایع حضرت، که مورد حمایت محمدعلیشاه بود، به قتل رسید. دو بانک، یکی بانک استقراضی روس و دیگری بانک شاهنشاهی، که مؤسسه انگلیسی و عامل اجرای سیاست انگلستان در ایران بود، هم‌دست گشتند و توطئه چیدند و تجارتخانه جمشیدیان را ورشکست کردند. ارباب جمشید از آن پس دیگر هیچ‌گاه اعتبار اقتصادی نیافت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۹۷).

ارباب جمشید مردی بسیار بخشنده و باتقوا بود. بر سر سفره هر روز صدها نفر روزی‌خوار داشت و از تهیه شام و ناهار برای کارمندان و خریدن زمین برای ایشان دریغ نمی‌ورزید. پزشکان مخصوص رایگان اعضای تجارتخانه‌اش را مداوا می‌کردند و به کارهایی چون ساختن آب‌انبار در بین شهرها و دادن جهیزیه و خرج عروسی برای زرتشتیان می‌پرداخت. وی حمام به سبک جدید برای زرتشتیان ساخته بود که رایگان بود. نیز از قنات‌های امیرآباد و جمشیدآباد آب رایگان به جنوب شهر تهران می‌فرستاد. در ایام سوگواری حضرت سیدالشهدا، اسب و قاطر و درشکه در اختیار علما و عزاداران قرار می‌داد. مدرسه جمشیدجم را او به پیشنهاد ارباب کیخسرو شاهرخ ساخت و وقف انجمن زرتشتیان کرد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۹۷).



۱۱. ارباب جمشید جمشیدیان اولین نماینده زرتشتیان در مجلس

مشهور است که پس از پرداخت یکی از اقلام مخارج دربار ناصری (یا شاید مظفری)، شاه به او گفت: «ارباب، چطوری از شما تشکر کنیم؟! ارباب جمشید گفت: «همین گفتن 'ارباب' برای ما کافی است!» از آن پس باب شد که به توانگران زرتشتی «ارباب» بگویند و حال دیگر خیلی‌ها به زرتشتیان عادتاً می‌گویند «ارباب»، به جای «آقا»، و یا حتی گاهی به جای «خانم»!

پس از آن هم توانگران زرتشتی به فعالیت اقتصادی با ابعاد وسیع پرداخته‌اند. با این اختلاف که دیگر زرتشتی بودن آنها چشمگیر نبود و فقط در جنب فعالیت اصلی خویش به امور خیریه و مسائل اجتماعی زرتشتیان هم توجه داشته‌اند. نمونه آن ایجاد کارخانه چرم‌سازی در همدان است و احداث صنعت حفر چاه آرتزین در ایران. شادروان دکتر اسفندیار یگانگی، که حق بزرگی به گردن جامعه زرتشتی نیز دارد، به این صنعت پرداخت. در زمینه‌های دیگر هم زرتشتیان در حد خود برای کشور کار کرده‌اند. در خدمات دولتی به‌ویژه فرنگیس شاهرخ (یگانگی)، که فرزند محبوب ارباب کیخسرو است، سهمی بزرگ در اعتلای صنایع دستی و احیای آن در ایران دارد و با کاردانی و دلسوزی، روش‌های ساختن و فروش را در این حوزه بهبود بخشیده است.

فصل پنجم

دوران تجدد

نهادن خط و مرزی قاطع میان حیات اجتماعی ایرانیان زرتشتی در دو دوران پیش از مشروطیت و پس از آن دشوار است، زیرا پس از مشروطیت بود که ثمرات مجاهدت‌های پیشین به دست آمد و کوشندگی و اصلاحاتی به بار نشست که پیش از آن صورت بسته بود. در دوران تجدد، قوانینی به تصویب رسید که برابری میان اقلیت‌های مذهبی و اکثریت را بیش‌تر منظور می‌داشت و زمینه را برای همزیستی و اتحادی بی‌قید و شرط میان همه ایرانیان آماده می‌ساخت. ایرانیان زرتشتی در این دوران، ضمن مشارکت در حیات اجتماعی کشور، به طبع نوشته‌هایی ویژه برای خویش و ایجاد انجمن‌ها و مجامعی در درون جامعه نیز دست بردند و چون دیگر هموطنان خود، به کار و فعالیت در شرایط تازه پرداختند.

۱. پس از مشروطیت جامعه معاصر زرتشتی، پس از مانکجی صاحب، بیش از هرکس مرهون خدمات شادروان ارباب کیخسرو شاهرخ (کرمان، ۱۲۵۴ خورشیدی - کرج، ۱۳۱۹) است. وی همان کسی است که آیت‌الله مدرس درباره او گفته است: «در مجلس شورای ملی ما فقط یک نفر مسلمان پیدا می‌شود، آن هم ارباب کیخسرو گبر است!» (امینی، ۱۳۸۰،

ص ۱۴۷). وی در کرمان درس خواند و از دوازده سالگی در تهران به مدت چهار سال در مدرسه آمریکایی به ادامه تحصیل پرداخت؛ سپس به بمبئی رفت. پس از یکسال از سوی انجمن اکابر پارسیان مأمور تدریس در مدرسه‌های زرتشتی کرمان شد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰). او بیست و سه سال به خدمات فرهنگی در کرمان پرداخت و در تأسیس مجدد انجمن زرتشتیان کرمان نقش داشت. هنگامی که انقلاب مشروطیت به ثمر رسید، در دوره دوم، به نمایندگی مجلس انتخاب شد و فعالیت اجتماعی او از آن زمان آغاز گشت. ارباب کیخسرو با توجه و دقت و شجاعت در وضع قانون جانب زرتشتیان و دیگر اقلیت‌های مذهبی را گرفت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۰-۱۴۱ و ص ۱۴۵-۱۴۶). وی از همان آغاز، ریاست کارپردازی مجلس را احراز کرد. دوست و بیگانه به او اعتماد داشتند و از این اعتماد برای پیشبرد جامعه زرتشتی کمک می‌گرفت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱-۱۴۲). وی به عضویت «انجمن آثار ملی» درآمد و در ساختن آرامگاه فردوسی و جشن هزاره او نقشی فعال داشت. سمت‌هایی دولتی مثل «ریاست انبار غله» در سال‌های قحطی نان در تهران برعهده او بود. هم‌چنین کتابخانه و چاپخانه مجلس را به راه انداخت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۳). جز فعالیت در تصویب قانون به نفع اقلیت‌های مذهبی، انجمن زرتشتیان تهران را تشکیل داد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۴) و مادام‌العمر به ریاست آن انتخاب می‌شد. آتشکده تهران (آذریان) با پایمردی او و سرمایه پارسیان ساخته شد؛ قریه کاخ فیروزه و زمین آرامگاه زرتشتیان را با تلاش فراوان به‌دست آورد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶) و چندین مدرسه زرتشتی به همت و پیشنهاد او احداث گشت.

استاد جوانمرد نوذر نوشیروان، که از کودکانی بود که مانکجی وی را به تهران آورد و در مدرسه شبانه‌روزی به تحصیل واداشت، در این دوران به تحریر اسناد مالکیت برای زرتشتیان همت گماشت و در این باب کمک بزرگی کرد (شهمردان، ۱۳۶۳، ص ۴۵۳). احوالات شخصیه زرتشتیان اینک

بنابر قوانین مدنی رسمیت قانونی دارد و این امر به کوشش ارباب کیخسرو شاهرخ صورت گرفت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵) و درواقع این مستقل بودن به دنبال اقداماتی حاصل شد که با تشکیل انجمن زرتشتیان در ارتباط بوده است (امینی، ۱۳۸۰، ص ۵). بنابر اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، زرتشتیان همانند دیگر اقلیت‌های مذهبی در احوالات شخصیه خویش استقلال دارند. این استقلال در انقلاب مشروطیت و سپس در تدوین قوانین مدنی در زمان پهلوی اول استحکام یافت و در زمان پهلوی دوم دارای رسمیت قانونی شد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۵). هم‌چنین بنابر قانون، هر زرتشتی ایرانی یکی از افراد تبعه ایران است و «تبعه ایران در مقابل قانون متساوی‌الحقوقند» (امینی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱).

مشخصه مهم دوران تجدد، یعنی برابری قانونی با دیگر هموطنان ایرانی برای زرتشتیان مغتنم بود. آنان در پرتو کار و کوشش و نیز درستکاری و صداقت راه‌هایی تازه در پیش گرفتند و وضعی تازه یافتند که پیش‌تر، از آن برخوردار نبودند. رسیدن به مشاغل گوناگون دولتی و آزاد، پرداختن به صنایعی تازه و داشتن انجمن‌ها و مجامع رسمی از مشخصه‌های مهم دوران تجدد در جامعه زرتشتی است. هم‌چنین گذشته از برخورداری آنان از مدارس زرتشتی و نیز امکانات تحصیلی به‌صورت عام، باید به دو نکته متمایز توجه کرد: یکی چاپ کتاب و مطبوعات ویژه است، و دیگری زبان و لباس زرتشتیان در دوران معاصر.

درباره کتاب و چاپ آن در جامعه زرتشتی باید به پیشینه اقدامات زرتشتیان در این باب در هندوستان توجه داشت. البته نخست باید انتشار کتاب‌های زرتشتی را به چندین گروه بخش کرد: یکی کتاب‌هایی که شرق‌شناسان به زبان‌های خارجی تألیف نموده‌اند؛ دیگری تکثیر و چاپ نسخه‌های قدیمی و دست‌نوشته‌های زرتشتیان، چه از ایران و چه از هندوستان؛ سوم کتاب‌هایی که زرتشتیان در زمینه‌های عمومی به چاپ رسانیده‌اند، مانند سام‌نامه منسوب به

خواجوی کرمانی که آن را اردشیر خاضع در بمبئی (۱۳۱۹ خ) تصحیح و منتشر کرده است؛ چهارم کتاب‌هایی که در ایران دربارهٔ دین زرتشتی و حتی تاریخ ایران باستان و زبان‌های باستانی ایران انتشار می‌یابد؛ پنجم کتاب‌های زرتشتی که پارسیان هندوستان به خط گجراتی انتشار می‌دهند.^۱ در این‌جا منظور هیچ‌کدام از این چند گروه نیست. بلکه منظور فعلیتی است که در هندوستان برای چاپ کتاب برای زرتشتیان ایران به خط فارسی یا گاهی دین‌دبیره آغاز شد و از آن پس در ایران هنوز به‌نحوی ادامه دارد.

کتاب‌های اوستای چاپ سنگی، که به تعداد فراوان در آتشکده‌ها و نیایشگاه‌ها هنوز می‌شود آنها را یافت، بخش اصلی این مجموعه‌اند. یسنا و ویسپرد به اهتمام دستور نامدار و دستور رستم خسرو به دین‌دبیره به همین شیوه به چاپ رسیده است. کتاب‌های دیگر مثل *جمله خورده/اوستای چاپ رستم موید رشید خورسند* و *آموزنده‌ابن شیرمرد نوذر*، با تاریخ ۱۲۷۰ یزدگردی (بمبئی) و *خورده/اوستای موید نوشیروان موید نامدار بهرام مهربان* (مطبع نادری بمبئی، ۱۹۲۸) به خط فارسی از این گروه است. مشخصهٔ مهم این کتاب‌ها و چاپشان آن است که برای هر چاپ ابتدا کتاب پیش‌فروش می‌شد و هرکس تعدادی از آن را می‌خرید. با این پول کتاب به چاپ می‌رسید و انتشار می‌یافت. راه دیگر، تأمین هزینهٔ چاپ به‌وسیلهٔ خیراندیشان بود. ناشری مانند اردشیر خاضع نیز گاهی به چاپ آثاری در این رده دست زده است و بسیاری از آثار شادروان رشید شهردان را باید از همین مجموعه به‌شمار آورد.

آموزنده‌ابن شیرمرد کتاب *شاهنامهٔ فردوسی* را با خط اولیا سمیع شیرازی به همین طرز در سال ۱۲۸۳ یزدگردی برابر با ۱۳۳۱ ق و ۱۹۱۳ م در بمبئی به چاپ رسانید. در این کتاب نه تنها فهرستی از نام کسانی آمده است که کتاب را پیش‌خرید کرده‌اند، بلکه تکمله‌ای دارد مشتمل بر شرح حال و

۱. در هندوستان متن کتاب اوستا را هم به خط گجراتی درآورده‌اند و نیایش‌های اوستایی را با آن خط می‌خوانند؛ مثل ما که اوستا را به خط فارسی چاپ کرده‌ایم و می‌خوانیم.

تصویر شمار بسیاری از نام‌آوران زرتشتی، هم ایرانی و هم هندی، که با نام «کارنامه سترگان شرفای پارسیان مملکت هندوستان» ضمیمه آن است.^۱ هم‌چنین نسخه‌هایی از *ارداویرافنامه* مصور، که تصاویرشان احتمالاً قدیمی و سستی بوده است (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۶۰-۲۶۱)، در میان این کتاب‌ها وجود داشته و موجب وحشت از عذاب دوزخی و تنبیه بینندگان می‌شده است.

این کتاب‌ها که از هندوستان می‌آمد، گنجینه مهمی در خانه‌های قدیمی محسوب می‌شد و دست‌به‌دست می‌گشت. به‌جز *شاهنامه* فردوسی، *فرامرزنانه* و *جهانگیرنامه* و نظایر آنها نیز در همین ردیف بود و بخشی از فرهنگ زرتشتیان را در آن روزگار دربرمی‌گرفت. این سنت چاپ کتاب را شادروان کیخسرو راستی (خسرویانی؛ ۱۲۹۷-۱۳۷۷) با راه انداختن دستگاه چاپ و چاپخانه راستی (تأسیس تهران، سال ۱۳۲۸) به‌نوعی تداوم بخشید. وی به چاپ آثاری از موبدان دانشمند ایرانی و نیز تقویم زرتشتی (دیواری و جیبی، از سال ۱۳۳۲ خورشیدی) پرداخت. هم‌چنین حروف دین‌دبیره را برای چاپ اوستا وارد کرد و در سال ۱۳۴۵ نخستین جزوه را با آن به چاپ رسانید. امروزه چاپ کامپیوتری دین‌دبیره و خط پهلوی را حروف‌نگاری مزدا، در دنباله همین سنت انجام می‌دهد و هنوز چاپخانه راستی و انتشارات سازمان فروهر به‌نحوی در این زمینه فعالیت دارند.

جامعه معاصر زرتشتی مطبوعات ادواری ویژه هم داشته است و دارد. امروزه مجله *ماهنامه فروهر* و نیز دو هفته‌نامه *مرداد* و *منور* منتشر می‌گردند. نشریه‌های کوچک داخلی سازمان‌ها و انجمن‌ها نیز انتشار می‌یابند؛ مثلاً انجمن زرتشتیان کرج، نامه کوچکی را به نام «واچک» انتشار می‌دهد و کانون دانشجویان زرتشتی «نویگند» را. فهرستی از این نشریه‌ها را می‌شود تهیه کرد که برخی از آنها هنوز به چاپ می‌رسند و انتشار برخی دیگر

۱. یک نسخه از این کتاب را بانو آب نهیر (آبان/آب‌ناهِید) فرزند اسفندیار یزدانی از هند به ایران آورده و وقف کتابخانه کرده است به نامگانه پدر و مادر خود.

متوقف گشته است؛ مانند *مهنامه زرتشتیان*. بی گمان طولانی ترین عمر این مطبوعات از آن مجله هونخت است که از فروردین ۱۳۲۹ تا آبان ۱۳۶۳ در چاپخانه راستی به چاپ رسید. نیز مجله چیتا را می شود به نوعی نشریه ای زرتشتی به شمار آورد. در همه این نشریه ها و نامه ها بخشی به جامعه زرتشتی و اخبار داخلی آن بازمی گردد که از لحاظ بررسی این اجتماع و مسائل آن ارزنده و شایان توجه است.

دیگر، درباره زبان و گویش بهدینان ذکر این نکته اهمیت دارد که نمی دانیم در چه زمانی و چگونه و چرا جامعه زرتشتی آن را برای سخن گفتن میان خود اختیار کرده است (مزداپور، ۱۳۷۴، ص ۲۲-۴۶). این زبان را که اصطلاحاً *گویش بهدینان* می خوانند، خود زرتشتیان زبان دری زرتشتی یا گوری (gavri) و گورونی (gavruni) می نامند. از نظرگاه تاریخی از زبان های غربی و شمالی ایرانی است. در آن واژه ها و لغات دخیل از دیگر گویش های ایرانی بسیار است. این زبان در گروه بندی درونی زبان های ایرانی، نه با زبان مقدس اوستایی خویشاوندی نزدیک دارد و نه با فارسی میانه که زبان زند و تفسیر اوستا است. هم چنین دنباله هیچ یک از دیگر زبان هایی نیست که آثار مکتوب و ضبط شده از آنها برجای مانده است.

این زبان دو زیرشاخه اصلی، یعنی یزدی و کرمانی دارد. دومی تقریباً اینک از میان رفته است. زیرگویش یزدی از این زبان دارای قریب به بیست لهجه گوناگون است. پیش از این به ندرت یافت می شدند زرتشتیانی که فارسی را ندانند یا کم بدانند، ولی اینک فقط شاید در هندوستان بتوان کسی را یافت که گویش بهدینان را بلد باشد و فارسی را نتواند حرف بزند و بفهمد. به بیان دیگر، ایرانیان زرتشتی دو زبان مادری دارند: گویش بهدینان و فارسی. امروزه گویش بهدینان، مانند دیگر زبان ها و گویش های ایرانی، به شدت تحت تأثیر فارسی است و به روشنی رو به نابودی می شتابد.



۱۲. اردشیر جوانمرد پارسى، رستم اسفنديار جوانمرد (متولد ۱۳۰۴)، خداداد بهرام
خسرو (خسرويان)

۲. مجامع و انجمن‌ها انجمن زرتشتیان مهم‌ترین مجمع و گروه رسمی در جامعه معاصر زرتشتی است. پیشینه این انجمن‌ها در ایران، به یک تعبیر، به روزگار ساسانیان باز می‌گردد. پس از سقوط ساسانیان این انجمن از قدرت افتاد و سپس در دوره خلفا غیررسمی اعلام شد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۱-۲۸۲). در قرن گذشته، در ایران مانکجی صاحب در یزد و کرمان انجمن‌های زرتشتیان را تشکیل داد، اما زرتشتیان اهمیت آن را دریافتند و وقفه‌ای در آنها افتاد. پس از وی، کیخسرو جی خان صاحب که به جای مانکجی از سوی انجمن اکابر پارسیان مأمور کارهای ایرانیان زرتشتی شده بود، کوشید تا مجدداً سروسامانی به انجمن‌ها بدهد. وی در تهران و کرمان و یزد، «انجمن‌های ناصری» را، به نام ناصرالدین شاه، بنیاد نهاد و در یزد اساسنامه مشروطی درباره اختیارات و وظایف انجمن تدوین کرد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۲-۲۸۳). از این سه فقط انجمن ناصری یزد دوام آورد.

ارباب کیخسرو شاهرخ پس از بازگشت از هندوستان به کرمان، انجمن آن شهر را زنده کرد و خود به سمت منشی‌گری آن به خدمت پرداخت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۵). انجمن زرتشتیان تهران به همت اردشیرجی ریپورتر و ارباب کیخسرو شاهرخ در جمادی‌الآخر ۱۳۲۵ ق (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۵) / ۱۲۷۶ یزدگردی تشکیل یافت. تشکیل این انجمن با تشکیل انجمن‌های سیاسی پس از مشروطیت مصادف بود و مکاتبات انجمن زرتشتیان تهران با سایر انجمن‌های سیاسی در معرفی و به رسمیت شناخته شدن آن تأثیری به سزا داشت (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۵). از آن پس انجمن توابع شهر یزد و شهرهایی چون شیراز (۱۳۲۸ ق: اشیدری، ۱۳۵۵، ص ۲۹۴) و بم و اصفهان و زاهدان و اهواز، که ساکنان زرتشتی داشتند، مستقلاً پدید آمدند. امروزه در ممالکی خارج از ایران، مانند کشورهای آمریکا و اروپا و استرالیا هم انجمن‌های زرتشتیان فعالیت دارد (امینی،

۱۳۸۰، ص ۲۸۵)، که البته برخی از آنها درواقع مستقیماً ریشه به انجمن‌های پارسیان هندوستان می‌برند.

در ایران این انجمن‌ها همگی استقلال دارند و از نظرگاه دینی تصمیم‌کنکاش موبدان را به رسمیت می‌شناسند. زنان در آنها حق رأی و حق انتخاب‌شدن دارند. انتخابات آنها معمولاً دو سال یک‌بار تجدید می‌شود. اداره ثبت شرکت‌ها این انجمن‌ها را به ثبت رسانده است و وزارت کشور، مطابق قانون احزاب و جمعیت‌ها بر انتخابات و کار آنها نظارت می‌کند. این انجمن‌ها، به‌ویژه انجمن زرتشتیان تهران، موقوفاتی دارند و مکلف به رسیدگی به آنها هستند. مسائل و امور دشوار جامعه، در سطوح گوناگون، به آنان مراجعه می‌شود و نظارتی کلی و عام بر امور مدارس زرتشتی و آتشکده‌ها و دیگر بنیادهای اجتماعی و مسائل دینی دارند. سازمان‌های دولتی در صورت لزوم آنها را نماینده رسمی جامعه زرتشتی می‌دانند و رابط نهایی میان زرتشتیان و خود می‌شمارند.

مجمع دیگری که رسمیت آن محرز است، کنکاش موبدان است. در قدیم رسم بود که امور داخلی موبدان ساکن یزد، مانند تقسیم‌بندی محلات زرتشتی‌نشین و دهات برای اجرای مراسم دینی (به اصطلاح، تعیین هوشت hušt) و رسیدگی شکایات و دادن انواع فتواهای دینی را دستور بزرگ انجام دهد. در حوالی سال ۱۲۹۴ خ که دستور نامدار، دستور بزرگ بود و به سفری چندساله رفت، موبدان انجمنی تشکیل دادند. ارباب کیخسرو شاهرخ نام کنکاش موبدان را برای آن پیشنهاد کرد. در سال ۱۳۳۰ خورشیدی هم کنکاش موبدان در تهران تشکیل شد. با وقفه‌هایی چند، کنکاش موبدان تهران از سال ۱۳۵۸ کار خود را آغاز کرد (امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۹۷ - ۲۹۸). گرفتن تصمیمات مهم و عمده دینی بر عهده کنکاش موبدان است. کنکاش موبدان یزد به علت مهاجرت موبدان و موبدزادگان رونقی ندارد.

سازمان زنان زرتشتی (بنیاد: ۱۳۲۹ خ)، سازمان فروهر جوانان زرتشتی (بنیاد: ۱۳۳۹ خ)، کانون دانشجویان زرتشتی تهران (بنیاد: ۱۳۴۶ خ)، انجمن دوشیزگان و بانوان یزد، باشگاه جوانان زرتشتی یزد، وقفیاتی مانند پذیرشگاه پارسایی تهران (بنیاد: ۱۳۲۱ خ) و مجتمع دینی - فرهنگی مارکار تهران پارس، پذیرشگاه زرتشتیان نرسی آباد یزد و جز این‌ها، همه به انجمن‌های زرتشتی وابستگی دارند و دیدارگاه و محل برگزاری مراسم دینی یا پذیرایی از میهمانان و ورزشگاه‌اند. بسیاری از این اماکن وقفی را که بیشتر جایگاه برگزاری آیین‌های سنتی و جشن‌هایند، در واقع باید دنباله حیاط و اتاق‌های خانه‌های زرتشتیان در شهرهای تنگ، با فضاهای محدود دانست: در یزد و کرمان، در «پسکیم» و «بَرِ باغچه»، آیین‌های کهن و جشن‌ها و عروسی‌ها برگزار می‌شد و در شهرهای مدرن در این مکان‌های همگانی. زرتشتیان که عادتاً به این جای‌ها می‌روند و در آنها رفت و آمد دارند، نوعی احساس همبستگی را تجربه می‌کنند که گاهی فواید مادی هم بر آن مترتب است و بیشتر فقط تسلای خاطر است و ارتباطی معنوی.

برخی از این سازمان‌ها و انجمن‌ها خود رسمیت دارند و به ثبت قانونی رسیده‌اند؛ برخی دیگر موقوفاتی‌اند که باید انجمن زرتشتیان به سرپرستی و اداره آنها بپردازد. در هر شهر، این موقوفات وضع و مشخصاتی ویژه دارند که به پیشینه و شکل و نیز شرایط کنونی آنها بازمی‌گردد. مثلاً اداره بسیاری از مدارس زرتشتی را انجمن‌ها به آموزش و پرورش واگذار کرده‌اند. همه آتشکده‌ها و نیایشگاه‌های بزرگ و نیز آرامگاه‌های زرتشتی زیر نظر انجمن‌های زرتشتیان اداره می‌شوند.

در تهران، مجموعه آذریان، کتابخانه (کتابخانه یگانگی، بنیاد: ۱۳۲۹) و درمانگاه (درمانگاه یگانگی، بنیاد: ۱۳۲۹)، و سالن‌های پذیرایی را در بردارد. آذریان در سال ۱۲۸۷ یزدگردی، با کمک پارسیان هند بنیاد نهاده شد و با

همت ارباب کیخسرو شاهرخ. در کنار آن دبستان دخترانه ایرج را ساخته بودند و بعداً بر زمین‌های مدرسه ایرج، به‌ویژه با همت ارباب دکتر اسفندیار یگانگی، مجموعه جدید احداث شد (اشیدری: شاهرخ، ۱۳۵۵، ص ۸۸ - ۸۹). کودکستان رستم آبادیان، که اصلاً با سرمایه شادروان ارباب رستم آبادیان و همسرش منور برخوردار ساخته شده، به مدرسه راهنمایی پسرانه بدل گشته است؛ در یزد مهمان‌سراهایی چون پذیرشگاه پرورش هست؛ باغ وقفی در شیراز پذیرشگاه خوبی دارد؛ در کرمان خانه‌های قدیمی زیبا و آکنده از یادگارهایی دل‌انگیز هست که می‌توان از آنها به شکلی تازه بهره‌برداری کرد.

۳. مشاغل و پیشه‌ها در دوران ساسانیان و پیش از آن، سخن از چهار طبقه یا چهار گروه اجتماعی در ایران می‌رود. این طبقات عبارت بوده‌اند از جنگجویان یا ارتشتاران (*artēštārān*)، روحانیان (*āsrōnān*)، کشاورزان (*wāstaryōsān*) و پیشه‌وران و صنعتگران (*hutuxšān*). در جامعه زرتشتی پس از ساسانیان و شرایط جدید آن، به‌ویژه با آمدن مغول و شاهان متعصب آن، طبعاً این نظام درهم ریخت. زرتشتیان که می‌کوشیدند هرچه بیشتر دور از مراکز قدرت و ثروت باشند، به زندگانی روستایی در نقاط دوردست پناه بردند (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴). در تغییری جدی که در وضع طبقات پدید آمد، گرچه پهلوانان زرتشتی به دل‌آوری و جنگیدن می‌پرداختند، طبقه جنگیان از میان رفت، ولی موبدان هم‌چنان مستقل ماندند.

با داوری از روی آگاهی‌های کنونی، می‌توان گفت که مشاغل زرتشتیان عام (غیرموبد) اصولاً دو نوع اصلی شد: کشاورزان در دهات و بازرگانان و وابستگان آنان در شهر. البته کارهایی مانند پيله‌وری^۱ و خدمات خانگی و

۱. در کرمان پيله‌وری برای زرتشتیان پس از لغو جزیه مجاز شده و در یزد چندان مرسوم نبوده است.

کارکردن برای دیگران، چه در روستاها و در مزارع و چه در نزد بازرگانان ثروتمند، هم رسم بوده است؛ هم چنین خدماتی مانند چارواداری و رفت و آمد بین شهرها.

به بیان دیگر، ضمن این که اکثریت مسلمان جامعه مطرود و منفور و نجس گبر را به درون خود راه نمی دادند، زرتشتیان نیز از آمیختن با دیگران پرهیز می کردند. این جدایی امید هر نوع شغل رسمی و دولتی را از آنان سلب می کرد و عملاً مشاغلی چون مناصب سپاهی و کشوری خارج از دسترس زرتشتیان می ماند. از آن جا که بخش اصلی دستمزد و دستاورد کار خود را ناگزیر می بایست برای جزیه بدهند و نیز بیگاری سخت از آنان می کشیدند و حتی زنان حامله را به کشیدن دیوار وادار می کردند (اشیدری، ۱۳۵۵، ص ۲۲۶)، کمتر سرمایه و سود و ثروتی در دست زرتشتیان باقی بود.

بازرگانان متمکن، که از راه های دشوار و داهیانه نسل اندر نسل توانگر بودند و یا با زیرکی به مال و مکنت می رسیدند، باز بنابر شواهد موجود، همواره در جامعه زرتشتی وجود داشته و تکیه گاه عموم مردم فقیر بوده اند. مثلاً در سال ۱۶۴۴ م، یکی از زرتشتیان کرمان، به نام رستم فرزند بُندار، با هزینه خود آتشکده ای را بنا کرد (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۵-۲۴۶). زرتشتیان متمکن را می شود هم چنین با قیاس از وضع اخیر، گفت که هم اموال خود را مصروف به کارهایی عام المنفعه و سودمند برای هم کیشان می کرده اند (مثلاً امینی، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳-۲۲۴: حاشیه) و هم آن که لابد بخش مهمی از پرداخت جزیه جامعه را برعهده می گرفته اند.

پرداختن به کشاورزی با طبیعت آموزش های کیش زرتشتی و توصیه های *وندیداد* و تفاسیر آن همسازی و هماهنگی تام دارد. در فرگرد سوم *وندیداد* می خوانیم که شادترین زمین آن است که دهقان بکارَدَش (بند ۴ و بندهای ۲۳-۳۳)؛ بهترین ثواب آن است که دهقان از کاشته خود به مردم خوردنی

دهد (بندهای ۳۴-۳۵). نزدیکی به طبیعت و پرداختن با ضرباهنگ فصول به رشد و سازوبرگ گیاه تسلای عمیق خاطر بود و مهارتی پدید می‌آورد که ناگزیر همراه با ارثیه کاردانی و دانش کهن، زرتشتیان را بدل به کشاورزان داننده و کوشنده و شایسته می‌کرد. تا جایی که به یاد می‌آید، کشاورزی بیش‌تر بر روی زمین‌های اربابی و با آب مالکان، خواه زرتشتی و خواه مسلمان، انجام می‌گرفته است.

در جریان زمان، درواقع در انزوای حیات روستایی و ساده، همه نقش‌های کهن و دیرین زندگانی بازمانده است و چه بسا که شرایط بی‌تغییر و ثابت اندیشه و آیین از روزگار ساسانیان را بشود پذیرفت که هم‌چنان برقرار مانده بوده است. در چنین محیطی بود که همه افکار و اخلاق و آموزه‌های دیرین کیش و فرهنگی عتیق می‌توانسته است زنده بماند و دور از شرایط حاد و داغ مسائلی که در جهان بیرونی می‌گذشته و جریان داشته است، اندیشه موبدان ساسانی و کوتاه زمانی از پس آن، هم‌چنان منجمد در یخ‌های ژرف، با برودت سخت و ثابت، زنده و سالم، یخ‌زده و دست‌نخورده، برجای باشد و دوام بیاورد و به قرون و اعصار جدید برسد.

هنگامی که امکان درس خواندن در مدارس فراهم آمد و نیز با رفع تبعیضات، به‌دست آوردن مشاغلی در دستگاه‌های دولتی امکان یافت، زرتشتیان به این کارها روی کردند. نیز در دستگاه‌های تجاری دیگر زرتشتیان و یا مؤسسات زرتشتی، هم‌چنان به خدمت می‌پرداختند. کار دیگری که مستلزم داشتن سرمایه‌ای چندان نبود و یا فراهم آوردن سرمایه برای آن میسر می‌گشت، رانندگی بود و انواع تعمیرات. خدماتی از این دست و نیز درس خواندن و آموزگار و دبیر و پزشک و پرستار و مهندس شدن در دوره تجدد برای زرتشتیان میسر بود و این فعالیت‌ها جایگزین اقتصاد خودکفای سنتی و دیرینه گشت. از این روی بود که زرتشتیان از

روستاها به تهران و از تهران به اروپا و آمریکا و دیگر قاره‌های جهان راه یافتند. نکته مهم این است که در عصر تجدد، تفاوت و اختلافی میان زرتشتی و غیرزرتشتی احساس نمی‌شود. به همین لحاظ افراد جامعه زرتشتی از نظر شغلی متفرق‌اند. البته گروه موبدان و مشاغل وابسته به آتشکده را طبعاً باید مجزا دانست.

نکته‌ای را که می‌توان در پایان این مبحث افزود، رفتن زرتشتیان به جست‌وجوی کار و شغل است به هندوستان. گذشته از مهاجرانی که به هندوستان می‌رفتند، زرتشتیان از ایران برای کسب درآمد بیشتر، راهی آن دیار می‌شدند. این سفرهای دشوار که ثروت در پی داشت، دریچه امید برای بهبود زندگانی به‌شمار می‌رفت و مردان جوان تهی‌دست یا پرشور و طالب وضع بهتر را به هندوستان می‌کشانید. خانواده آنها در ایران در انتظار می‌ماندند و گاهی در شرایطی پر بیم و امید، سال‌ها چشم به راه به سر می‌بردند. گذشته از مزایا و دشواری‌های این مشاغل، تعدادی واژه خارجی و مقادیری اشیای فرنگی و هندی از این طریق به جامعه زرتشتیان رسیده است که در جامعه اکثریت ایرانیان دیده نمی‌شود.

فصل ششم

آداب و باورهای کهن و تحول آنها

در شرایط تازه، باورها و عقاید باستانی جامعه زرتشتیان در ایران تا حدی دستخوش دیگرسانی شد. ضمن آن که بخش اصلی و بنیادین اعتقادات کهن همچنان ثابت و باقی ماند، برخی از آداب و رسوم قدیمی دیگرگونی یافت. این قبیل تغییر و دیگرگونی، گرچه گاهی به صورتی چشمگیر با سنت‌هایی که در کتاب اوستایی *وندیداد* و تفاسیر آن به زبان‌های پهلوی و فارسی زرتشتی آمده است مغایرت دارد، هماهنگ با پیام آسمانی زرتشت پیامبر، با شرایط زمانه همساز است. از آن جا که پیام زرتشت بر فراز چارچوب زمان و مکان جای می‌گیرد و سازگاری با هر زمانه و هر اجتماعی در ذات آن عجین است، این گونه نو شدن و هماهنگی یافتن با جهان مدرن در واقع نوعی بازگشت است به اصالت بنیادین و حقیقت دین.

۱. باورها و عقاید ویژه معروف است که آدمی از نظرگاه کیش زرتشتی و بنابر باورهای آن و آموزش‌های زرتشت از آزادی اراده برخوردار است. تأکید ورزیدن بر اختیار آدمی و آزادی اراده او به مسئولیت خطیری می‌انجامد که انسان در برابر خویشتن خویش و مردم دیگر و کل هستی و خداوندگار جهان برعهده دارد. مفهومی بنیادین که اختیار و مسئولیت مردم را بیان می‌کند،

«گزیداری» است و آن رجحان نهادن و برتری دادن دانسته و متفکرانه نیکی است بر بدی. در نوشته‌های دینی پهلوی، همانند با داستان خلقت مانی، آفرینش بسان ابزار جنگی منظور شده‌است برای پیروزی خیر هر مزدی بر شرّ اهریمنی. گذشت که قائل شدن به دو بُن یا اصل مستقل و آشتی‌ناپذیر میان نیکی و بدی همان ثنویت مشهوری است که بنیان اخلاق زرتشتی را می‌سازد و گزیداری و انتخاب مردم به مثابه معیار و سنجاری است که مایهٔ پیروزی نهایی خیر در هستی است (هنینگ، ۱۳۶۵، ص ۸۸-۹۱).

میزانِ توفیقی که در تمیز میان نیکی و بدی نصیب مردم گردد، روان آنان را به شادی بهشتی یا رنج دوزخی خواهد رسانید. بنابراین، جهادی و کوشندگی و نبردی آگاهانه در کار است که پیروزی در آن در متون پهلوی به «آگاهی پرهیزگاران» تعبیر می‌شود (بهار، ۱۳۷۶، ص ۱۱۰ و ۱۲۰ و جز این‌ها). بنابراین باورها، گرچه هر زادن و تولدی به مثابه نوعی شهادت هم به‌شمار می‌آید که گزینش دانسته و آگاهانهٔ مرگ محتوم طبیعی و تحمل رنج در سراسر حیات را در پی دارد، ولی از سوی دیگر، در قبال رنجی که آدمی متحمل می‌گردد و تلاشی که در این راه متقبل می‌شود، پاداشی پرامش نیز در کار است که به شادی و سرزندگی حیات می‌انجامد: نخست روان نیکوکردار پس از این زندگانی به بهشت پرخوشی و جاودانه خواهد رسید؛ دوم این‌که شرّ اهریمنی سرانجام نابود خواهد شد؛ سوم این‌که هر مزد شادی را برای یاری مردم در جهان آفرید و تکلیف آدمی شادمان زیستن است و به شادی زندگان یاری رسانیدن. مفاهیمی که با شیوهٔ اندیشه و جهان‌بینی زرتشتی دربارهٔ انسان پیوند دارد، در این بخش مورد گفت‌وگو است. روشن است که مظاهر مادی و عملی چنین برداشتی نیز در همین جا می‌تواند مطرح گردد.

چگونه انسان در آغاز آفرینش مورد مشورت خداوند قرار گرفت تا بتواند دست به گزینش زند و آمدن به جهان مادی و گیتی را برگزیند؟ در پاسخ باید گفت که در آیین زرتشتی برای وجود آدمی به تن و چندگونه نیروی مینوی

قائل‌اند. تن میرنده است و با مرگ، اجزای آن به طبیعت می‌پیوندد. جان که قوه نامیه تن آدمی است، با مرگ تن بر باد می‌رود. روان که مسئول اعمال آدمی است، همو است که پس از مرگ تحمل پادافراه دوزخی می‌کند و یا به بهشت خداوند می‌رسد. فروهر (frawahr) یا فروشی جزیی ازلی و ابدی از وجود آدمی است و از پیشگاه هرمزد می‌آید و در پنج ماهگی جنین در زهدان مادر به وی می‌پیوندد و پس از مرگ، نیالوده و پاک، به حضور خداوند بازمی‌گردد. بخش دیگری از وجود آدمی دین (اوستایی: daēnā) یعنی «وجدان» است. فروهر بخش الهی وجود آدمی است و در ازل وجود داشته و همو است که طرف مشورت دادار هرمزد قرار گرفته و صورت مینوی و کلی همه آدمیان است. روان بهشتیان با فروهر همراه است. بنابراین همراهی است که زرتشتیان در آیین‌های مقدس به فروهراشوان، یعنی پرهیزگاران، درود می‌فرستند.

زادن کودک واقعه ارجمندی است که به مناسبت آن جشن می‌گرفته‌اند و می‌گیرند. در جشن سالیانه تولد، که آن را در سنت «سال‌گیری» می‌گفته‌اند، آتش مخصوص و سورگ^۱ درست می‌کرده‌اند و می‌کنند. کودک و نوجوان در سنی میان هفت تا پانزده سالگی، در آیین رسمی کشتی (یا کُستی، پهلوی: kustīg) بر میان می‌بندد و سیدره (جامه آیینی سفید) می‌پوشد و این جشن را سدره‌پوشی می‌نامند (شایسته‌ناشایسته، ۱۳۶۹، ص ۷۱-۷۶: فصل چهارم). مراسم ازدواج زرتشتیان نیز ویژگی‌هایی دارد که قابل بحث و بررسی بسیار است. برای ثبت ازدواج و طلاق زرتشتی دفترهای رسمی ویژه در تهران و یزد و کرمان و اردکان یزد وجود دارد.

زرتشتیان برای مرگ آدابی خاص دارند. زیربنا و پشتوانه این آداب و رسوم به باورهای دیگری بازمی‌گردد که اعتقادات مقدس زرتشتی است. بنابراین عقاید، روان تا سه شب پس از درگذشت، بر بالین تن می‌ماند. در چهارمین بامداد، به‌هنگام سرزدن آفتاب، شمارش ثواب و گناهان او بر سر پل چینود یا پل

۱. سورگ (siru/sirog/surog) روغن جوشی یا نانی است که در روغن سرخ شده باشد.

صراط انجام می‌گیرد. ثواب‌کاران به بهشت می‌روند و گناهکاران به دوزخ می‌افتند. در کتاب *ارداویرافنامه*، که پیش‌نمونه ایرانی کمدی الهی دانتیه است، وصف این بهشت و دوزخ آمده است. در پایان زمان، پس از گذشت هزاره‌های دوازده‌گانه، دوزخ از میان می‌رود و روان‌های دوزخی نیز آزاد می‌شوند و جهان به بهشت بدل می‌گردد (بهار، ۱۳۷۶، ص ۲۷۵-۳۳۹).

درباره اساطیر مربوط به آفرینش و فرجام جهان به اختصار اشاره شد. در این جا به‌ویژه باید درباره مفهوم زمان و اهمیت آن در باورهای زرتشتی بنابر متون پهلوی سخن گفت (بهار، ۱۳۷۶، ص ۱۵۸-۱۶۱ و جز آن): زمان یا زروان در این باورها گاهی برتر از آفرینش هرمزد و اهریمن قرار می‌گیرد و جای بحث و گفت‌وگوی بسیار را باز می‌گذارد. دوازده هزاره عمر جهان است و در پایان سه‌هزاره آخرین، که در زمان آینده جای دارد، سه موعود زرتشتی، یعنی هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس ظهور خواهند کرد و با آمدن سوشیانس رستاخیز صورت می‌بندد و مردگان تن خود را بازمی‌یابند و این تن جاودانه می‌شود، که آن را تن‌پسین می‌نامند. آن‌گاه فرشکرد (*frašakard / fraš(a)gird*) می‌شود که بازگشت است به زمان بیکران و لایتناهی و پاکی ازلی. آنچه به‌ویژه باید یاد گردد، اوج گرفتن بدی و رنج و مصائب است در پایان هزاره‌ها. مردم نیک در آن دوران دستخوش ستم و رنج سخت خواهند شد و وصف این «زمانه‌بد» و «بدزمانگی» خود نوع ادبی خاصی را در زبان پهلوی می‌سازد که *زندبهمن‌یسن* و *جاماسپ‌نامه‌ها* نمونه آن هستند، اما باز هم در ادبیات پهلوی بارها و بارها تکرار می‌گردد. می‌شود آنها را «ادبیات بدزمانگی» نامید.

رفتار با جسد درگذشتگان را در آیین کهن ایرانی و زرتشتی قدیم نمی‌توان تدفین خواند. از دیرباز، از روزگار مادها تا پارتیان، نویسندگان خارجی درباره آن سخن گفته‌اند. بنابر قول آنان، ایرانیان جسد درگذشتگان را رها می‌کرده‌اند تا گرگ و سگ و پرنده آن را بخورد. درباره این رسم بسیار گفت‌وگو شده

است و ما در کتاب اوستایی *وندیداد* و شرح و تفسیرهای آن به زبان پهلوی از بنیاد استدلالی آن باخبر می‌شویم. آنان باور داشتند که جسد بسیار ناپاک است. از آن‌جا که زمین، یکی از عناصر چهارگانه، نمی‌باید آلوده شود، پس دفن کردن جسد گناه بزرگ است. آرایش جسد را نور خورشید از میان می‌برد. بنابراین باید آن را در جایی نهاد که به اصطلاح «خورشید نگرش» و در معرض نور آفتاب باشد (شایست‌ناشایست، ۱۳۶۹، ص ۸-۴۲: فصل دوم؛ ص ۴۶ و ص ۴۸). محل نهادن جسد مردگان را دخمه یا دادگاه می‌نامند و به زبان‌های اروپایی برج خاموشان! (Tower of silence).

دخمه‌گذاری جسد با وجود قبری مانند آرامگاه کوروش هخامنشی و یا حتی آرامگاه صخره‌ای مادها و شاهان هخامنشی در تضاد قرار می‌گیرد. هم‌چنین سنگ‌قبرهای چندی که با نوشته‌های پهلوی به خط پیوسته (پهلوی کتابی) مشخص شده است و اغلب به قرون اولیه اسلام باز می‌گردد، هماهنگی ندارد. گورهای مختلف از عصر پارتیان و دیگر اعصار در ایران یافت شده است. همه این‌ها و نیز اوصافی که در *شاهنامه* درباره دخمه مرسوم در آن روزگار می‌آید، گواه بر آن است که *ناودین*^۱ و محوکردن جسد در ایران برخلاف مندرجات *وندیداد* نیز انجام می‌گرفته است. با وجود این، همین شیوه دخمه‌گذاری وندیدادی جسد در متون با شرح و تفصیل کامل آمده است. هم‌چنین شاردن، سیاح فرانسوی، نقل می‌کند که زرتشتیان همین رسم را در اصفهان روزگار صفویه هم برگزار می‌کرده‌اند (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۷۱-۲۷۲).

در هندوستان تا همین زمان دخمه‌گذاری برقرار است. مانکجی صاحب در یزد (۱۲۳۵ یزدگردی) و کرمان و تهران چند دخمه ساخت. نخست دخمه تهران برچیده شد و سپس در کرمان (حدود ۱۳۱۸ خ) و یزد (۱۳۳۶ خ)، آرامگاه را به شیوه جدید ساختند. تاریخ انتقال قطعی زمین

۱. «ناودین» برگردان فارسی برای جزء دوم است از nist-o-navedin، یعنی «نابود و محو، نیست و ناپدید»، در زبان دری زرتشتی، یعنی «محو و نابود».

آرامگاه زرتشتیان تهران، پس از پرداخت مبلغ مورد توافق به ارباب کیخسرو شاهرخ ۱۳۱۵/۷/۲۸ خ ایست. وی آن را وقف جامعه زرتشتی کرده است. با وجود این، بر زمین‌های آن به عنف شهرک الماسیه و مؤسسات دولتی احداث کرده‌اند و اجاره بسیار ناچیزی را که خودشان وضع کرده‌اند و در حکم هیچ است، به‌زور پرداخت می‌کنند.

۲. زیارتگاه‌ها و پرستشکده‌ها سنت مرکزیت آتش هنگام نیایش کردن

در ایران بازمانده همین رسم است از روزگار هندواروپاییان. نظیر این رسم را در نزد دیگر اقوام هندواروپایی و نیز در جاهای دیگر می‌شود مشاهده کرد. در ایران این سنت دیرینه به‌صورت ساختن آتشکده و پرستش‌سوی و قبله بودن آتش درآمده و پایدار مانده است: هنگام نیایش کردن رو به سوی روشنی، خواه خورشید و ماه باشد و چراغ، و خواه آتش، می‌کنند و در آتشکده روی به سوی آتش، نیایش می‌خوانند. از آن‌جا که عمارت آتشکده‌ها ساده است و نشان چندان متمایزی ندارد، بسیاری از بناهای باستانی را که از زیر خاک درمی‌آیند، می‌شود تعبیر به آتشکده کرد. در آتشکده‌ها و نیز در شب که آتش و چراغ افروخته است، همان روشنی و یا نور ماه در شب، قبله نماز و به اصطلاح پرستش‌سوی زرتشتیان است و هنگام ستایش پروردگار به آن روی می‌کنند. در روز رو به سوی آفتاب، نماز می‌خوانند. در دوران قدیمی‌تر هر خاندان و خانواده آتشی خاص داشته است و سپس هنگام رواج شهرنشینی، آتشکده‌های شهری و کشوری نیز پدید آمده است.

از روزگار ساسانیان، از آتش‌های شاهی خبر داریم که هنگام نشستن هر پادشاه بر تخت سلطنت افروخته می‌شد (فرای، ۱۳۶۸، ص ۳۳۶). هم‌چنین سه آتشکده بزرگ که هریک ویژه یکی از طبقات سه‌گانه مردم در آن ایام بود: آذرگشسب آتش جنگیان و ارتشتاران، آذر فرنیغ آتش روحانیان، و آذر بُرُزین مهر آتش طبقه تولیدکنندگان و برزگران. این آتشکده‌ها همگی ویران شده است.

آتش روشن آنها را به جاهای دیگر انتقال داده‌اند و تداوم روشن بودن این آتشان را دوام جامعه زرتشتی تضمین کرده است. اما ویرانه‌های آنها برجای است؛ مثلاً آذرگشسب در محوطه باستان‌شناسی تخت‌سلیمان در آذربایجان جای داشته و ویرانه‌های آن هنوز باقی است.

آتشکده‌های روشن امروزی تداوم همان آتش‌های دیرینه و باستانی است. در ایران نزدیک به بیست‌وپنج تا سی آتشکده روشن فروزان است. در شهر یزد و شریف‌آباد اردکان، دهات یزد و شهر کرمان، اصفهان، شیراز، تفت یزد و توابع آن، هریک، یک یا چند آتشکده روشن وجود دارد. برخی از آنها، مانند آتشکده شریف‌آباد دارای قدمتی است که تا روزگار ساسانیان می‌رسد (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۴-۲۴۵). برخی دیگر، مانند آتشکده‌های تهران و اصفهان و شیراز را از همان آتش‌های کهنسال، از نو اخیراً بازافروزی کرده‌اند. بازافروزی آتش در آتشکده‌های روشن بنابر قواعدی پیچیده و با همکاری چندین روحانی و موبد و طی تشریفاتی پر تفصیل و معین انجام می‌گیرد.

بررسی تاریخیچه آتشکده‌ها در ایران و نیز در دیگر ممالک جهان مستلزم نگارش کتابی بزرگ است و بسیاری از محوطه‌های باستان‌شناسی به آتشکده‌های دیرینه سال بازمی‌گردد. هم‌چنین آداب روشن نگاه‌داشتن آتش جزئیات دقیق و شرحی دراز دارد و موبدان و گاه نیز کسانی از مردم غیرموبد و به اصطلاح «عام»، که آتش‌بند خوانده می‌شوند، این وظیفه را تعهد می‌کنند. معلوم است که غفلت کردن در انجام دادن چنین تکلیفی میسر نیست و نظم و ترتیبی قاطع را برمی‌تابد.

تا قرن اخیر، آتش‌های مقدس را در اتاقک‌هایی هرچه محقرتر می‌نهادند تا کمتر جلب‌توجه کند و از خطر تهاجم و نابودی برکنار بماند (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲-۲۴۵). فقط در همین قرن بود که عمارت‌های بلندی برای آتشکده‌های روشن کنونی ساخته شد: آتشکده یا به اصطلاح درمهر کرمان در ۱۰۱۳ یزدگردی بنیاد نهاده شد، مانکجی صاحب در ۱۲۳۸

آن را از نو ساخت و در ۱۲۹۳ موبدان آتش را به عمارت تازه منتقل کردند. آدریان تهران و آتشکده روشن در تهران پارس چندان قدیمی نیستند. آتشکده‌های یزد هریک شرح و تفصیلی ویژه دارند (مثلاً: شهرمدان، ۱۳۳۶ یزدگردی، ص ۲۰۰-۲۰۶).

برخی از نیایشگاه‌ها دارای آتش همیشه‌سوز و همیشه‌روشن نیستند. در این نیایشکده‌ها، آتش را هر بامداد روشن می‌کنند، مانند شاوره‌رام ایزد تهران در خیابان امیریه (اشیدری، ۱۳۵۵، ص ۳۳۸؛ بنیاد: ۱۳۳۳ ق برابر ۱۲۸۴ یزدگردی؛ نوسازی در سال ۱۳۲۹ خ). در برخی دیگر، هرگاه کسی به اصطلاح، «به پای پیر برود»، شمع و چراغی در آنها می‌افروزند، مانند شاه‌آشتاد ایزد رحمت‌آباد حومه یزد. نیایشگاه‌های نوع اخیر، که اغلب «پیر» یا «پیرون» خوانده می‌شوند، تعدادشان در یزد و کرمان بسیار است و صورتی سنتی دارند. اغلب آنها به نام یکی از ایزدان است و در روزی که به نام همان ایزد است، به آنها سری می‌زنند و بوی خوشی بر آتش می‌گذارند. برخی از این «پیرون»ها در خانه یا رهگذری جای دارند. در دور و بر کرمان زیارتگاه‌های بسیاری هست (سروشیان، ۱۳۳۵، ص ۲۰۴-۲۱۴). در یزد، در محل قتل شادروان استاد ماستر خدابخش، دانشمند وارسته و شهید، زیارتگاهی پدید آمده است (شهرمدان، ۱۳۶۳، ص ۶۱۶).

از مهم‌ترین نیایشگاه‌های امروزی زرتشتیان ایران باید شش زیارتگاه یا «پیرون» یزد را نام برد (شهرمدان، ۱۳۳۶، یزدگردی، ص ۱۶۱-۱۶۸: «پیران»). پیر سبز یا پیر چکچکو یا چکچک در راه طبس، نزدیک اردکان در هشت فرسنگی یزد (افشار، ۱۳۴۸، ص ۶۳)؛ پیره‌ریشت (hrišt) در پانزده کیلومتری اردکان (افشار، ۱۳۴۸، ص ۶۲)؛ پیر نارکی نزدیک ثانی‌آباد (soni-ābād) و تنجنگ در جنوب یزد (افشار، ۱۳۴۸، ص ۴۴۹)؛ بانوی پارس نزدیک زرجوع، در فاصله بیست و چهار کیلومتری در جنوب شمس‌آباد عقدا (افشار، ۱۳۴۸، ص ۴۵)؛ سَتی‌پیر (هستَبندان) (شهرمدان، ۱۳۳۶ یزدگردی، ص ۱۵۹)،

نزدیک مریم‌آباد (مُریاباد) حومه شهر یزد؛ نارستانه در چهارفرسنگی مشرق یزد در جاده قدیم یزد به مشهد (به قصد انجیره) (افشار، ۱۳۴۸، ص ۱۶۶). صاحبان این زیارتگاه‌ها را در زیارت‌نامه فرزندان و یا وابستگان یزدگرد شهریار گفته‌اند که دشمن تعقیبشان می‌کرد و آنان را کوه یا زمین پناه داده و غیب کرده است، مثل زیارت‌نامه بی‌بی شهربانو در تهران. جز سِتی پیر که در سنت، مادر دیگران خوانده می‌شود، «پیرون» همه دور از شهر و در کوه و بیابان قرار گرفته‌اند. این زیارتگاه‌ها گذشته از زیارت‌نامه، دارای ساختمان‌هایی به نام خِیله (xeyla) اند. در بیشتر آنها خادمی زندگانی می‌کند که وظیفه‌اش روشن نگاه داشتن چراغ داخل اطاق «پیرون» یا به اصطلاح «پای‌پیر»، و رسیدگی به آن و پذیرایی از میهمانان و زائران است. زمین آنها موقوفه انجمن زرتشتیان به‌شمار می‌رود.

هر یک از این زیارتگاه‌ها و هر «پیرون» زمان خاصی برای زیارت دارد که به آن حج می‌گفتند. این زمان را شادروان کیخسرو راستی (خسرویانی) در تقویم چاپ خویش به‌صورت ثابت درآورد. در زمان حج، به‌ویژه برای زیارت پیرسبز، زرتشتیان در سراسر مملکت و حتی از اقصای جهان به‌سوی یزد سرازیر می‌شوند و در خیله‌ها به مدت پنج روز می‌مانند. برگزاری این زیارت‌ها با ساز و آواز و رقص و پایکوبی و دیدار همگانی توأم است. سابقاً رفتن به زیارت و «پیرون» دشوار بود، به‌ویژه برای زنان، و فقط برخی از مردم موفق می‌شدند که یکی‌دو بار به «پابوس پیر» بروند. «پیرون» مراد می‌دهد؛ می‌طلبد و امروزه مرکز باورها و برآوردگی حاجات بسیار است. امروزه پیر سبز یا چکچک از همه بیشتر ارادتمند دارد و علت آن را شاید غار آبچکان و زیبای سبز آن باید دانست که در دل کویر خود نوعی معجزه است.

از پیر بانوی پارس در نامه‌ای مورخ ۹۹۶ یزدگردی/۱۶۲۶ م (بویس ۱۳۷۷، ص ۲۸۴) در روایات *داراب هرمزیار* یاد شده است (جلد ۲، ص ۱۵۹): بهدین بهمن‌ابن اسفندیار که از هندوستان به ایران آمده بود، به این زیارتگاه

رفت. نام این پیر به تقسیمات جغرافیای قدیمی این خطه بازمی‌گردد که بنابر آن، یزد جزء استان پارس و حد نهایی آن در شمال به‌شمار می‌رفته است. این توجیه در شناخت معنای نام «بانوی پارس» می‌تواند کلیدی باشد در فهم نقش و جایگاه و چگونگی این زیارتگاه و دیگر «پیرون» همتای آن.

۳. نیایش‌ها و سفره‌های مقدس با رجوع به متون پهلوی و اشاراتی

در اوستا، هم می‌شود تداوم نیایش‌های کهن دینی را به‌نحوی تا جامعه زرتشتی معاصر دید و هم آن‌که تغییراتی را که در طی این زمان دراز در آن حادث شده‌است، مشاهده کرد. بنابر متون، نیایش‌های انفرادی به‌ویژه هنگام خوردن طعام در روزگار گذشته تفصیل بیشتری داشته است. در آن متون، خواندن نیایش و خوردن خوراک در سکوت رسم بوده است و به اصطلاح با گرفتن «بازوبرسم» طعام می‌خورده‌اند (شایست‌ناشایست، ۱۳۶۹، ص ۸۰-۸۱). این رسم که شکلی متأخر از آن تا چندی پیش معمول بود، دیگر باب نیست. هم‌چنین واژه استوفرید (ustōfrīd) که به نذر کردن برای ایزدان تعبیر می‌شود، فقط به شکل نذر کردن برای ایزد بهرام یا رفتن به نیایشگاه در روز بهرام هنوز معمول است و شکل سابق خود را، که چندان هم روشن نیست، از دست داده است.

هر زرتشتی می‌باید در شبانه‌روز، پنج‌گاه نماز بخواند (پورداد، ۱۳۱۰: خرده/اوستا، ص ۱۴۸-۱۵۲: ص ۱۴۹). نیایش‌هایی که روزانه خوانده می‌شود، به‌نام «نیایش‌های بایسته» در سرآغاز خرده/اوستا می‌آید. در هر روز پنج بار کمر بند دینی، یعنی کُشتی را بنابر قواعد آن می‌گشایند و باز می‌بندند (پورداد، ۱۳۱۰: خرده/اوستا، ص ۵۸-۷۴). نیایش‌های پنج‌گانه (پورداد: خرده/اوستا، ص ۱۰۳-۱۰۶) و یشتها نیز همراه با اوستای بایسته خوانده می‌شود.

نمازهای انفرادی را در آیین‌های نیایش جمعی نیز می‌سرایند. نیایش‌هایی که به‌صورت جمعی برگزار می‌گردد، بسیار است. مهم‌ترین و رایج‌ترین آنها یکی

گاهنبار است و دیگری نیایش برای درگذشتگان. بخش دیگری از نیایش‌ها به موبدان اختصاص دارد که آنها را در درون آتشکده‌ها، و به اصطلاح «پای آتش» می‌خوانند. شرح تفصیلی آنها و نیز نیایش‌هایی که به مناسبت جشن‌های گوناگون تلاوت می‌شود، بخشی از آموزش‌های موبدان و هیربدان است و خواندن و شیوه خواندن آنها را باید بیاموزند تا اجازه برگزاری مراسم دینی و شرکت در آیین‌های جمعی رسمی را بیابند. حضور موبدان در نیایش‌های جمعی ضروری است و این امر جزئی است از وظایف و تکالیف دینی آنها. بخش بزرگ دیگری از نیایش‌های جمعی به نیایش برای درگذشتگان بازمی‌گردد که تفصیل بسیار دارد. در همه این‌ها موبد شرکت می‌ورزد و او است که هر بار آفرینگان، یعنی نیایش ویژه را می‌خواند. هم‌چنین میهمانی و چیدن سفره برای نیایش و تهیه و تدارک خوردنی‌های خاص نیز در کار است. اخیراً گرایشی هست که از تفصیل این مراسم کاسته شود و آداب آن با سادگی بیشتر برگزار گردد.

امروزه شرکت در سفره‌های مقدس و آیینی خیلی متداول شده است. بر این سفره‌ها گاهی روحانیان و متفکران با اخم و تخم می‌نگرند. این سفره‌ها عبارت‌اند از سفره دختر شاه پریان، سفره بهمن امشاسپند، سفره بی‌بی سه‌شنبه، و سفره نخود مشکل‌گشا. خلاف این آخری، دوتای اولی اخیراً رواج و رونق بسیار یافته است و به نظر می‌رسد که جای نیایش قدیمی و نذری به نام «استوفرید ایزدان» (شایست‌ناشایست، ۱۳۶۹، ص ۱۵۵ و ۱۶۸ و ۱۷۴) را گرفته باشد. مشخصه مهم این سفره‌ها نذر کردن است و نیت کردن به این‌که هرگاه حاجتی برآورده شود، سفره را بکشند و یا برای سفره‌ای که کشیده می‌شود، پیشکش و هدیه‌ای ببرند.

۴. جشن‌ها پروفیسور مری‌بویس، پژوهنده نامور کیش زرتشتی و تاریخ معاصر زرتشتیان، می‌نویسد که شادی کردن تکلیف دلپذیر دینی این جماعت

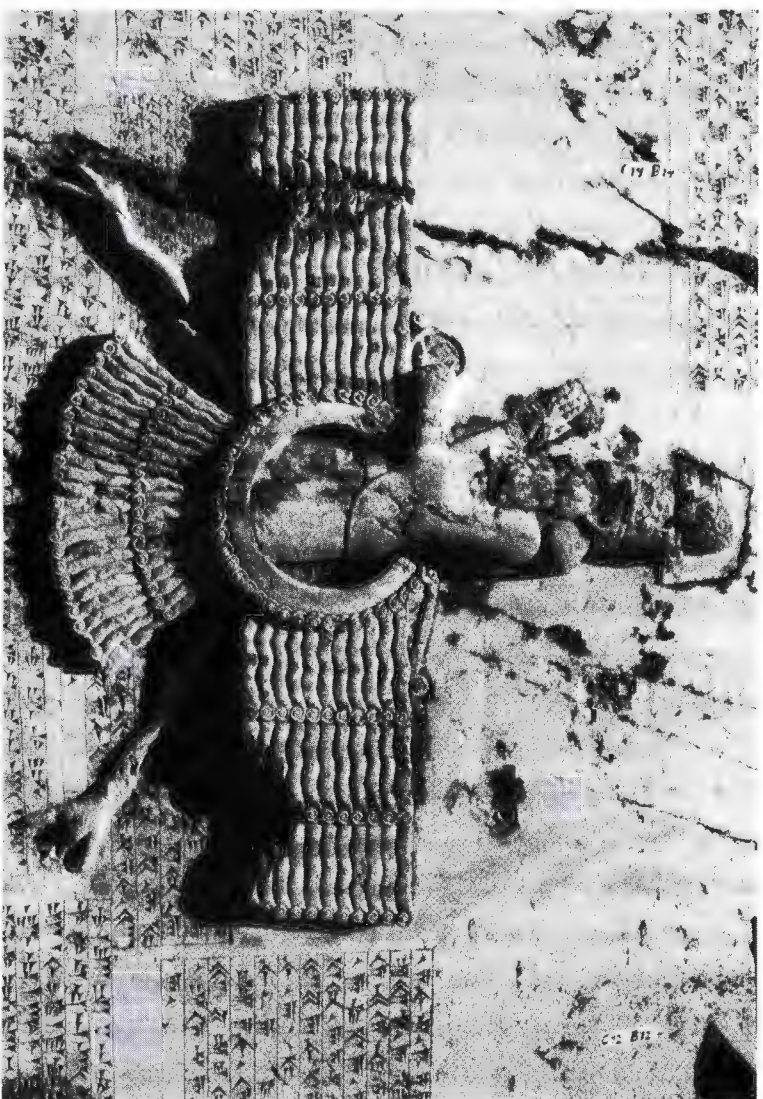
است. در کتیبه‌های هخامنشی شادی ودیعۀ خداوندی برای مردم به‌شمار آمده است و در نوشته‌های پهلوی نیز آمده است که «او (= خداوند) به یاری آسمان شادی را آفرید. بدان روی برای او (= مردم) شادی را فراز آفرید که اکنون که [دوران] آمیختگی [خیر و شر] است، آفریدگان به‌شادی درایستند» (بهار، ۱۳۷۶، ص ۴۵). با همه تهیدستی و ستمی که زرتشتیان در طی قرون دراز تحمل کرده‌اند، همواره شکوه برگزاری تشریفات آیینی را با خود داشته‌اند (بویس، ۱۳۷۷، ص ۲۷۱-۲۷۲) و در عین فقر به جشن‌ها و آیین‌های سنتی کهن می‌پرداخته‌اند که خیرات و مبرات و شادی بنیان آنها بوده است. باید افزود که این‌ها را مایۀ برکت و خیر و روی آوردن اقبال نیک می‌دانسته‌اند. عبارتی که معمولاً در سرآغاز همه نوشته‌های کهن می‌آید، آرزوی «فال فرخ و مروای نیک» است و در پایان: «به فرجام رسید با درود و فرخی و شادی و رامش!»

در جشن‌های زرتشتی بازتاب این اندیشه کهنسال را می‌شود مشاهده کرد. این جشن‌ها به مناسبت‌های مختلف برگزار می‌شده است. فهرست و شرح بلند از آنها در آثار الباقیه ابوریحان بیرونی و تاریخ گردیزی آمده است. هم‌چنین در متن پهلوی نیرنگستان از ترتیب و آداب جشن‌ها نیز سخن می‌رود. همه این جشن‌ها و آداب و آیین‌ها با همه جزئیات خود تاکنون باقی نمانده است، ولی طرحی کلی از آنها برجای است. جشن‌های کنونی زرتشتیان را اصولاً باید به دو دسته متمایز تقسیم کرد؛ یکی جشن‌هایی که صرفاً جنبۀ دینی دارند و دیگری جشن‌های کشوری و ملی. ذکر این نکته ضروری است که واژه جشن که از ریشه yaz، به معنای «ستودن و ستایش کردن» اوستایی می‌آید، در اصل با تقدیس و نیایش نسبت داشته و اصلاً به این اعتبار بر آیین‌ها و مراسم آیینی اطلاق شده است. دیگر این‌که جشن‌های سالیانه سلسله و ترتیبی در زمان می‌آفریند که هنوز هم زمان و گردش آن را حتی در جامعه مدرن زرتشتی قداست می‌بخشد و حیات اجتماعی را از

صورت ناسوتی و نامقدس دنیای مدرن به درمی آورد.

در جامعه سنتی زرتشتی این جشن‌ها با زندگانی روزمره به شدت سرشته و با آن عجین شده بوده است. نوع ارتباطات اجتماعی و روابط میان خانواده‌ها در یکی دو نسل پیش، لازم می‌کرد که برگزاری این آیین‌ها جزئی باشد از حوادث روزانه و عادی. بدین شمار بود که همراه و همپای کارهای کشاورزی در مزرعه و باغ، تهیه دیدن و فراهم آوردن ایزارهای واجب برای مراسم آیینی هم تکلیفی روزمره و عادی بود. در این جریان، داد و ستدهای سریع و تندی در تعاون و همیاری پیش می‌آمد که شکل زندگانی روزانه را مشخص می‌داشت. در طی آن نوعی خیرات و میراث و اشتراک در خورد و خوراک هم مطرح می‌گشت که از ممیزات جامعه سنتی و روستایی زرتشتی است و غنی و فقیر را در آن شریک و همکار و همراه می‌شد دید؛ و نیز نمادهای رنگین و دلپذیر حیاتی و زنده را. این شیوه زندگانی هنوز در برخی از روستاهای یزد به خوبی مشاهده می‌گردد و آثاری از آن در تهران نیز برجای مانده است. لازم به یادآوری است که امروزه برای برگزاری برخی از این آیین‌ها، به‌ویژه گاهنبارها و نیز البته مراسم دینی درگذشتگان، سفر میان شهرها و حتی کشورهای مختلف مرسوم است.

رقم بزرگی از روزهای سال را بنابر تقویم زرتشتی باید جشن گرفت. از آن‌جا که روزهای ماه نام سی ایزد یا فرشته را بر خود دارند و در هر ماه، یک‌بار نام روز و نام ماه با هم انطباق می‌یابد، دوازده روز در سال را جشن‌های تقویمی اشغال می‌کند. امروزه با محاسبه این دوازده جشن به مناسبت انطباق نام روز و نام ماه و شش جشن گاهنبار، و سپس نوروز و نوروز بزرگ (روز ششم سال) و نیز سده و چله یا شب یلدا و چهارشنبه‌سوری، شماره این جشن‌ها به بیست‌وسه می‌رسد. اما این شمار با رجوع به کتاب‌های گذشتگان مانند آثارالباقیه و تاریخ گردیزی و اطلاعی که درباره جشن‌های ایرانی به دست می‌دهند، تغییر می‌کند.



۱۳. نقش برجسته فروهر، بر روی صخره ییستون، از زمان داریوش اول هخامنشی (سال ۵۲۰ - ۵۱۹ ق م) - مکتب محمود ملایری

سخن پایانی

بدین‌شمار، جامعه کوچک زرتشتی در دوران حاضر، یادگار آیین کهن نیاکان در این سرزمین است. اقلیت دینی زرتشتی از یک سوی آیین‌های کهنی را برگزار می‌کند که ریشه‌های آن به زمانی می‌رسد که نیاکان ما با هندوان و حتی اروپاییان کیش واحدی داشته‌اند، از سوی دیگر، امروزه متخصصان و فعالانی دارد که در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی یاور جامعه معاصر ایرانی‌اند. اینان با عشقی راستین که به میهن و ایران عزیز و هموطنان خویش دارند، در بسیاری از امور فرهنگی و اجتماعی پیشگام بوده‌اند و اینک نیز می‌کوشند تا نقش مؤثر و سودمندی ایفا کنند.

در شرایط مناسب امروزی، که برخی دشواری‌های قدیم رفع شده است، احترام متقابل و ارتباطی نیکو میان زرتشتیان و ایرانیان دیگر برقرار است. زرتشتیان که در مبارزات مشروطیت، نهضت ملی و جنگ تحمیلی دوشادوش دیگر هموطنان به نبرد پرداخته‌اند، در سازندگی و فعالیت اجتماعی نیز کوشش کرده‌اند. امروز اختلافی چندان در ظاهر و جامه و زبان و شغل میان این اقلیت مذهبی و دیگر ایرانیان به چشم نمی‌خورد و برابری و برادری میان همگان برقرار است.

آوازه نیکنامی زرتشتیان مؤید اخلاق نیکویی است که به ارث به ایشان رسیده است و بر این بنیاد همواره احترامی ویژه در نظر همه ایرانیان داشته‌اند و دارند. گرچه نمی‌شود هر چیزی را که از ایران باستان باز مانده است به آنان نسبت داد، اما ایرانیان کمابیش، همواره با اشتیاق چونان نیاکان زنده خود می‌شمارندشان و تاریخ باستانی را در وجود آنان مجسم و بازمانده می‌یابند. آیین‌های کهنی که زرتشتیان زنده نگاه داشته‌اند، افزون بر شیوه‌هایی

پسندیده، چشم‌اندازی روشن از حیاتی شکوفا و سرشار از قدرت و شادی را باز می‌نماید که متعلق به فرهنگی نیرومند و قابل دوام است و ستودن. بازتاب و عصارهٔ این بینش و ایستار را در گرفتن جشن در نزد زرتشتیان می‌شود دید. جشن‌های زرتشتی در سراسر سال ادامه دارد و با آن، اسطوره و آیین و نمادهایی رنگین و پُرسود به زندگانی پیوند می‌خورد. رنگ کهنیک و طبیعت‌گرایی این جشن‌ها بازماندهٔ قدمت اصیل و سرزنده‌ای است که طبیعت‌جاندار را به درون جامعهٔ مدرن شهری می‌کشاند و آشتی و ارتباطی در آن هست که همواره پسندیده و ستودنی است. در این آشتی و ارتباط است که فرهنگ ایرانی و پیام درونی و ذاتی همهٔ ادیان الهی بازگوی و بازنمون می‌گردد: تفاهم و گفت‌وگو برای دست‌یابی به بهترین راستی، و این میسر نمی‌شود مگر با یابوری اندیشه نیک، که نماد آن بهمن امشاسپند است: «و او را نیرومندی این‌که سپاه ایزدان و نیز آن آزادگان چون آشتی کنند و بیفزایند، به سبب بهمن است که به میان ایشان رود» (بندهش: بهار، ۱۳۷۶، ص ۱۴۷) و از او است که شهرپور، ملکوت خداوند، خلق می‌گردد و «درست‌منشی» در دل و ضمیر مردمان نقش می‌بندد.

پیامی که در نهایت در این جشن‌ها پدیدار می‌گردد، بنیان آیین زرتشتی را نمایان می‌سازد. در این پیام می‌بینیم که گرچه می‌آید که «اول خویش و پس درویش»، اما سپس به دنبال آن، خواستاری شادمانی برای همگان تجلی می‌گیرد. در این جست‌وجوی شادکامی است که متوجهٔ پیام گاهانی را می‌توان بازیافت که منطق را با شوقِ «دیگرخواهی» همراه می‌گرداند و حکمت آن را زرتشت پیامبر باشکوه آموزانده و آن دو سخن است به سبک و شیوهٔ خاص زرتشتی: نخست این‌که به بیداد به پیکار کسان مشوید؛ دیگر این‌که اگر با شما به بیداد کوشند، داد پیش آورید (گزیده‌های زادسپرم: بهار، ۱۳۷۶، ص ۲۵۸). عدالت و دادگری و قد برافراشتن به مقابلهٔ خردمندانه با بیدادگری بنیاد استوار و متین است در همهٔ فرمان‌های مقدس آسمانی.

مآخذ

- آموزگار، ژاله (۱۳۴۸). «ادبیات زردشتی به زبان فارسی». *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*. سال ۱۷، شماره ۱ و ۲، ص ۱۷۲-۱۷۹.
- آموزگار، ژاله؛ تفضلی، احمد (۱۳۷۵). *اسطوره زندگی زردشت*. تهران: چشمه - بابل: آویشن.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴). *تاریخ زبان فارسی*. چاپ دوم. تهران: سمت.
- ارشاد، فرهنگ (۱۳۷۹). *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۵۶). *فرمان کوروش بزرگ*. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران (شماره ۹).
- اشیدری، جهانگیر (۲۵۳۵/۱۳۵۵). *تاریخ پهلوی و زرتشتیان*. تهران: انتشارات ماهنامه هوخ.
- افشار، ایرج (۱۳۴۸). *یادگارهای یزد (معرفی ابنیه تاریخی و آثار باستانی)*. جلد اول: خاک یزد. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی. شماره ۶۸.
- امینی، تورج (۱۳۸۰). *اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران (۱۲۸۵-۱۳۳۸ ش)*. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- بررسی دستنویس م. او ۲۹ (داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر) (۱۳۷۸). *کتابون مزدپور (آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی)*. تهران: آگه.
- بندهش (۱۳۶۹). *ترجمه مهرداد بهار*. تهران: توس.
- بندهش ایرانی (چاپ عکسی از روی نسخه شماره «۱» تهمورس دینشاه) (۱۳۴۸). به کوشش و با پیشگفتار ماهیار نوایی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۸۸ (زبان‌شناسی ایرانی، شماره ۴).
- بويس، مری (۱۳۷۵). *تاریخ کیش زرتشت (جلد دوم: هخامنشیان)*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۷). *چکیده تاریخ کیش زرتشت*. ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: صفی‌علیشاه.
- بهار، مهرداد (۱۳۷۶ الف). *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دویم)*. تهران: آگه، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۷۶ ب). «سخنی چند درباره شاهنامه»، در *جستاری چند در فرهنگ ایران*. تهران: فکر روز.
- _____ (۱۳۷۷). *از اسطوره تا تاریخ*. تهران: چشمه.
- پورداود، ابراهیم (۱۹۲۶). *ایران‌شاه (تاریخچه مهاجرت زرتشتیان به هندوستان)*.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۰). «کرتیر و سیاست اتحاد دین و دولت در دوره ساسانی». در: یکی قطره باران (جشن‌نامه عباس زریاب خویی). به کوشش احمد تفضلی. ص ۷۲۱-۷۳۷. تهران.

- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- چرتی، کارلو جی. (۱۳۸۱). «قصه زرتشتیان هندوستان و قصه سنجان» (یادداشت‌هایی بر تاریخ پارسیان). ترجمه زهرا (نیلوفر) باستی. در *سروش پیر مغان* (یادنامه جمشید سروشیان)، به کوشش کایون مزداپور. تهران: ثریا، ص ۷۵۴-۷۴۲.
- *خرده اوستا* (۱۳۱۰). تفسیر و ترجمه ابراهیم پورداود. از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی و انجمن ایران لیگ بمبئی. از نفقه پشوتن مارکر.
- داندامایف، م. آ. (محمدعلی) (۱۳۷۳). *ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی*. ترجمه روحی اریاب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رجب‌نیا، مسعود (۱۳۵۱). «زندگینامه آنکتیل دوپرون». *یادنامه آنکتیل دوپرون*. نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان. سال یازدهم، شماره دوم، اسفند ۱۳۵۱، ص ۱۸-۳.
- *رستم‌التواریخ* (۱۳۴۸). محمدهاشم آصف (رستم‌الحکما). به کوشش محمد مشیری. تهران: چاپ تابان.
- *روایت پهلوی* (ترجمه) (۱۳۶۷). ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۳۰). *دو قرن سکوت* (سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام: از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان). تهران.
- سروشیان، جمشید (۱۳۳۵). *فرهنگ بهدیان*. به کوشش منوچهر ستوده. با مقدمه ابراهیم پورداود. تهران: فرهنگ ایران زمین (نشریه شماره ۳).
- شاهرخ، کیخسرو (۲۵۳۵/۱۳۵۵). *یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ*. به کوشش جهانگیر اشیدری. تهران: چاپ پرچم.
- *شاهنامه فردوسی* (۱۲۳۸ یزدگردی / ۱۳۳۱ ق). به کوشش آموزنده ابن شیرمرد. بمبئی.
- *شایسته‌ناشایست* (ترجمه) (۱۳۶۹). آوانویسی و ترجمه کایون مزداپور. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۴۲). *ایران در دوره سلطنت قاجار* (قرن سیزدهم و نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری). تهران: ابن‌سینا.
- شهرمدان، رشید (۱۳۳۶). *یزدگردی*. پرستشگاه‌های زرتشتیان. بمبئی: سازمان جوانان زرتشتی بمبئی (نشریه شماره ۸).
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۰). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. چاپ هفتم. تهران: دنیای کتاب.
- کلیفورد باسورث، ادموند (۱۳۷۰). *تاریخ سیستان*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- گیرشمن، رومن (۱۳۶۸). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. چاپ هفتم. تهران: علمی و فرهنگی.

- **متنهای پهلوی (بی تاریخ).** گردآورده دستور جاماسپ جاماسپ اسانا (جلد اول و دوم). چاپ دوم. با مقدمه بهرام گور انکلساریا و دیباچه ماهیار نوایی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. شماره ۱۱۲.
- **مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۰).** تاریخ و تمدن ایلام. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- **مزدپور، کتابون (۱۳۷۱).** «نقش ایرانشناسی در شناخت پیوند ادب کهن ایران و ادب فارسی دری». در: *مجموعه مقالات انجمن‌واره بررسی مسایل ایرانشناسی*. به کوشش علی موسوی گرمادودی. چاپ دوم. ص ۳۳۳-۳۵۴. تهران: وزارت امور خارجه.
- _____ (۱۳۷۴). *واژه‌نامه گویش بهدینان شهر یزد* (فارسی به گویش همراه با مثال). جلد اول (آ - پ). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۱). «نویافته‌های کهنسال». *جهان کتاب*، ش ۱۵۱-۱۵۲، سال هفتم (ش ۷-۸)، مرداد ماه، ص ۱۰-۱۲.
- **معیری، هایده (۱۳۸۱).** *مغان در تاریخ باستان*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- **ویدنکون، گنو (۱۳۷۷).** *دینهای ایرانی*. ترجمه منوچهر فرهنگ. تهران: آگاهان ایده.
- **ویسپرد (۲۵۳۷/۱۳۵۷).** گزارش ابراهیم پورداود. ج ۲، به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- **هنینگ، والتر برونو (۱۳۶۵).** *زرتشت سیاستمدار یا جادوگر*. ترجمه کامران فانی، با مقدمه فتح الله مجتبیانی. تهران: نشر پرواز.
- **هینلز، جان (۱۳۷۵).** *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار - احمد تقضلی. تهران: چشمه - بابل: آویشن.
- **یستا (۱۳۵۶/۲۵۳۶).** دو جلد. گزارش ابراهیم پورداود. تهران: دانشگاه تهران.
- **یشت‌ها (۱۳۴۷).** دو جلد. گزارش ابراهیم پورداود. تهران: طهوری.

- Antia, E. K. (1909). *Pazand Texts*, Bombay.
- Dhabhar, E. B. N. (1925). *Descriptive Catalogue of Some Manuscripts to the Different collections in the Mulla Feroze Libray*, Bombay.
- _____ (1972). *The Epistles of Mânûshchihar*, Bombay.
- Humbach, H., (1991). *The Gâthâs of Zarathushtra and the Other Old Avestan Texts*. Heidelberg: Winter.
- Madan, D. M., (1911). (ed) *The complete Text of the Pahlavi Dinkart*, II parts. Bombay.
- Unvala, M. R., (1922). (ed). *Darab Hormozyar's Rivayat*, II vols. Bombay.

In the name of God

What do I know about Iran? / 34

Zoroastrians

Katayun Mazdapour



Cultural Research Bureau